

سوخت جمع آمدند، مهندس، و مخبر در آنجا بودند با نقروف شکار خود را بردوش داشته بی آنکه يك كچه سخن بگوید بيك حيرت و الهائه مسرورانه گاه بسوی آتش و گاه بسوی مهندس همینگر بست .

زه ده تون به با نقروف گفت :

— چسان دوستم ! آیا خوب آتش نیست ؟ این شکار بکه آورده آید آیا به این آتش بخوبی پنجه نمیشود ؟

با نقروف — از برای خدا بگوئید ، که در داد ؟

زه ده تون — آفتاب !

بواقعیکه جواب زه ده تون صحیح بود . آتش شایر آفتاب در داد بود .

با نقروف زیاده تر بحیرت افتاده هیچ نگفت :

هاربر از مهندس پرسید که :

— آیا در نزد شما پرتوسوز یعنی ذره بین موجود بود ؟

مهندس — فی اولادم ! پرتوسوز موجود نبود لکن پرتوسوز ساختیم .

مهندس اینرا گفته و پرتوسوز بکه ساخته بود و آتش را به آن افزوخته بود

نشان داد .

این پرتوسوزی که مهندس ساخته بود از آینه های روی ساعت خودش و

ساعت زده تون مرکب شده بود که مهندس هر دو شیشه ساعت را کشیده طرف

مخاطب یعنی برآمده آنها را بسوی بیرون آورده طرف معقر یعنی طرف چقور آنها را با

همدیگر برابر آورده ، و درون آنها را از آب پر کرده ، و کنارهای آنها را با کتیره چسپناک

درختان جنگل باهم چسپانیده ، و خس و خاشاک بسیار باریک و خشک را با ضیای

محرابی پرتوسوز در داده این آتش را بوجود آورده است .

با نقروف بعد از آنکه این آله را تماشا کرد بکمال حیرت بسوی مهندس نظر کرد

و از فرحت و مسرت بی اندازه که به او روی داده هیچ چیزی نگفته تشهابه زه ده تون

همینقدر گفت :

— مخبر افندی ، اینرا بکتابچه یاد داشت تان قید بکنید .

مخبر — خاطر جمع باشید قید شده است .

پانقروف شکار ریگ آورده بود پوست کرد ، و پانک نمود بیک چوب محکمی در کشیده بر روی آتش چرخ داده چرخ داده یک کباب بسیار مکمل و اعلازی پخته کرده . و قایمکه مهندس و ژنه ده تون نه مانده بودند غیر از آتش افروختن در خصوص مسرت کاری شمیمه ها نیز بخوبی گوشش ورزیده خرابیهائی که از خطه فان دیشبه بظهور رسیده بود آنرا اصلاح کرده همه سو را خپاوشکانهای شمیمه را بست کرده بود .

بعد از آنکه این کارها را به انجام رسانیدند ، سروس سمیت بسوی کوهی که از دور بنظر می آمد عطف نظر کرده یک مدت نگرستان گرفت . و ازین دیدنش چنان معلوم میشد که مسافت آنرا تا به اینجا تخمین کردن میخواست . مهندس دوری این کوه را از جای خود شان بقدر شش میل و بلندی آنرا از سطح بحر بقدر ۳۵۰۰ قدم تخمین کرده توانست . پس یک آدمیکه برین زروه براید اطراف خود را در داخل یک دایره شیکه بوسعت پنجاه میل باشد دید . میتواند . لهذا مهندس گمان میکرد که از اینجا محل کردن مسئله مهمه که « آیا جزیره است یا قطعه ؟ » موفق و کامیاب آید .

امشب یک طعام بسیار مکملی تناول کردند . کباب بسیار لذیذ شده بود . بعد از کباب تخم مرغ ، و سبزه در یانی ، و میدیه ، و بادام جنگلی برای فراکت زده کن بون عاد تانک ضیافت و مهمانی بزرگی شمرده میشد . در آشنای طعام مهندس هیچ سخن نگفت ، فکرش با سیاحت فردایی مشغول بود .

پانقروف یکچند بار در باب بعضی کارها که بعد از این بروی کار آید اگر چه یکچند فکر و رای بیان کرده ام مهندس سر خود را جنبه نیده به این جواب اکتفا ورزیده گفت :

— فردا مسئله را بخود معلوم کرده بعد از آن بکار و حرکت آغاز خواهیم کرد .

بعد از طعام یک بغل چوب دیگر نیز در او جاغ انداختند . همه مسافران که سنگ

فیز با آنها داخل بود بیک خواب بسیار عمیقی فرو رفتند . در شب هیچیک حادثه
بوقوع نیامد . روز دیگری در ۲۹ م مارت چون بوقت صبح از خواب برخاستند
هر کدام در وجود خود یک توانایی و قوت کامل برای اجرای کشفیات در خود حس
میکردند .

باقی مانده طعام دیشب تا به بیست و چهار ساعت برای سد رمق گرسنگی فلاکتزده
گان کافی مینمود . اینرا هم امید داشتند که در راه شکار هم بیابند ، و اینرا نیز امید وار
بودند که در بقدر راه دور و دراز سنگ چقه ق نیز پیدا کنند . لهذا برای احتیاط پانقرو ف
نصف یکدانه سهال نازدانه کتا نیش را که در جیب داشت پاره کرد برای درگیران
سوختاند و سوخته آنرا با خود برداشت .

هنگامیکه فلاکتزده گان با عصاچو بهائیکه بر شانه داشتند از دروازه شمشینه های
خود برآمدند هنوز نو صبح دهیده بود . بتابردای پانقرو ف از راهیکه در داخل جنگل
تا بحال یکدوبار از آن گذشته اند رفته بگویم برآیند . و در وقت برگشت از یک راه دیگری
بشمینه های خود بیایند . بر همین رأی قرار بر حرکت داده کنار چپ نهر را گرفته
تا بجائیکه بجانب جنوب غربی نهر یک دور خمی پیدا کرده بود رفتند ، و از آنجا نهر
را ترک داده در میان جنگلی که تا به یکجای آن دیروز رفته بودند داخل شدند . و بقدر
یکساعت راه پیمایی کرده به نقطه مانده های غربی جنگل رسیدند .

زمینهای مرطوب گل آلودیکه تا به اینجا دوام نموده بود تمام شده از بخار و به بیش
زمین یک بانندی خفیفی پیدا کردن گرفت گاه گاهی بعضی حیوانات عجیب و غریب
فیز ظهور کرده از پیش روی شان بگریخت . توپ در پی آنها میدوید ، و ولوله آغاز
میکرد اما مهندس سنگ را قریب داده از دویدن مانع میشد . زیرا مهندس یک آدم بیست
که چون یکبار فکر و خیالش بیکچیزی مشغول شود ممکن نیست که بدیگر چیزی حواله
سمع دقت نماید . درینوقت یگانه فکر و خیال آن آدم همین است که بر کوه بالا برآمده
مسئله مهمه (آیا جزیره است یا قطعه ؟) را حل کند . شکاررانی بلکه راههایی را که

بر آن میگذرد نیز از نظر دقت خود نمیگذراند .
بعد از آنکه بقدر دو نیم ساعت راه رفتند از جنگل بدامنه دشت برآمدند که ازین
دامنه صورت تشکل اطراف و جوانب زمینها بخوبی میدان برآمد . کوهی که در مقابل
شان بود از دو زروه متشکل شده بود . زروه اول آن که بلندی آن بقدر دو هزار
و پنجصد قدم تخمین میشد بیک شکل غریب و عجیبی بر دیگر زروه ها موضوع شده
بود . در مابین تپه هائیکه کوه از آن تشکیل یافته بسیار مجرا ها و شیاره های تنگ تنگی
حاصل شده است که میان این دره ها و شیاره ها بادر ختای سبز و خرم جنگلی مزین شده است .
بر سر زروه اول یک زروه کوچک مائل دیگر نیزه وجود است که سطح خارجی
این زروه از سنگهای سرخرنگی مرکب است . این است که فکر مهندس بالا بر آمدن
همین زروه است در بحار ققائیکه در یکت و آرام نموده بر پشته ها و تپه های کوه بالا
شدن گرفتند .

سیروس سهیت گفت :

— مادریک اراضی و ولکانیک میباشیم .

در راه متصل بسنگهای بسیار بزرگ و جسیمی بر میخورند که برای بالا بر آمدن
و گذشتن از آن قضا کرده گان بمعاونت و مددکاری همدیگر خود محتاج میشدند . در
میان سنگها درختهای بوته مانند غلوه وجود است .

در راهی که بر آن میگذشتند هر بر اثر قدم بعضی جا نوران بزرگ تیزنجه را که
یتزگی از آنجا گذشته بودند نشان داد .

پانقروف گفت :

— چنان میپندارم که این آغایان محترم به آسانی این جاهای خود را برای ما و
گذار نشوند .

مخبرزه ده تون که در هندستان شکار پانگ ، و در افریقا شکار شیر را بار بار اجرا

کرده بود شکار با نطقه ها گفت :

— يك چاره رهایی برای جان خود خواهیم یافت . اما حالا باید که به بصیرت و آگاهی حرکت کنیم .

فضایزده گان آهسته آهسته بالا می‌شدند . در راه به بسیار جا ها نیک گذشتن ازان خیلی دشوار می‌نمود تصادف می‌نمودند . حتی گاه بیکبار در پیش روی شان چنان شکافتند گهای چغور چغوری می‌برآمد که بقدر ساعت اوقت خود راضایع کرده بر دور آن برگردش مجبور می‌شدند . در وقت پیشین بود که فلاکت زده گان بالون برای طعام خوردن و استراحت کردن در زیر درختهای صنوبر بسیار بلند ، و در کنار یک جویبار کوچک پس لطیفی که شالاه ها و شرشره ها تشکیل داده در جریان بودن توقف و آرام ورزیدند که تا به اینجا تنها نصف سطح مایل نخستین را طی نموده بودند . و به این حساب چنان تخمین می‌کردند که امروز همین سطح مایل نخستین گوه را طی بتوانند .

درین نقطه بحر خیلی فر ا خرد در پیشگاه نظر سیاحان عرض وجود می‌نمود . اما این معلوم نیست که آیا این جزیره است ، یا ریک طرفی بجزیره که مربوط است ؟ ازین سبب مسئله مهمه که موسیوسمیت را بر اقی فوق العاده انداخته بود درین وقت حل نشد . بعد از وقت پیشین یکساعت باره بر آمدن آغاز نهادند . یکسر بسوی جنوب غربی بالا بر امان ، و از میان بیست و هفت پیوست درختهای بوته مانند می گذشتن شان ضروری گردید . در میان این بیست و هفت پیوست بسیاری از (تراپوگان) نام مرغها نیک از جنس خاکین خانگی میباشد دیده شد . چیزی که این تراپوگانها را از مرغ خانگی تفریق می داد این بود که در زیر گاو ، و بالهای این مرغان پرهای بسیار دراز دراز لطیفی وجود بود . ماده این مرغان که بحسب است و بزرگائی خروس خانگی بسیار می مایل . و در آن رنگ سرخ بسیار تیره میباشد که بر آن خالهای سفید افشان شده است . بقوت یک سنگی که بکمال هارت زده ثون سبزه پرتاب نمود یکی ازین مرغان بدست آورده شد . پانقروف که بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده بود شکار نو خود را بکمال حرص و اشتها بگرفت .

بعد از آنکه از پیشه زار برآمدند خر سنگهای بسیار بزرگی که يك بر دیگر مانند
دایه‌های دیوار موضوع شده بود در پیش روی شان برآمد . سیاح ها يك بر دیگر معا
وقت کرده و دست همدیگر را گرفته و يك بدیه‌گر شانه داده بر سنگهای مذکور بالا شدن
گرفتند . جاها تیکه بر آن میگذاشتند از اشجار عاری بود . علامتهای وولفانی یعنی کوه
آتشفشانی بودن این کوه معلوم میگردد . رفته رفته به تحقیق رسید که این کوه آتش
فشان خاموش شده میباشد . به بسیار دشواری بالا میبراهند . از همه بیشتر هار بر
وناب میرفتند . پندس و ژه ده تون در میان . پانقروف از همه عقبترمی بود . در راه
ها تیکه میگذاشتند بعضی اثرهای قدم حیوانات بزرگ پنجه را میدیدند که در چنین
جاهاى سخت مشاهده شدن اینچنین اثرهای قدم البته از طرف جا نوران بسیار مد هشی
گذاشته میشود .

درین اثنا پانقروف بعضی حیوانات را دیده فریاد برآورد که :

— وای گوسفند هارا ببینید .

سیاحها در پیشروی شش عدد حیواناتی گوسفند مانند پر پشم بزرگ جثه شاخ

تاب خورده خود را یافتند . هار بر حیوانات مذکور را شناخته گفت :

— نی پانقروف ! اینها گوسفند نیستند . (ووفون) نام حیوانات بیابانی تیکه

به گوسفند مشابهت دارند میباشد .

پانقروف پرسید :

— آیا از گوشت این ها کباب پخته میشود ؟

هار بر — بلی ، بسیار خوب گوشت دارند .

پانقروف — چون چنینست هیچ شبهه نیست که گوسفند است !

حیواناب مذکور بعد از آنکه بکمال حیرت بسوی انسانم تیکه در پیش روی شان

استاده بودند نظر کردند دفعته رم خورده و از سر سنگم جهیدن گرفته از نظر پنهان

شدند .

یا قروف کریمت آنها را بدید گفت:

— حالا خوش آمدید! باز انشاء الله با هم خواهیم دید!

دیگر رفقا ازین سخن یا قروف خنده خود را منع کرده نتوانستند.

رفقای قضا زده باز بر رفتار خودشان دوام ورزیدند. در جاهائیکه بران میگذاشتند مجراهای ماده سیاله شیکه آنرا (لاو) میگویند و از دهنه های کوه های آتشفشان در اوقات فوران شعله فشانی شان جریان می یابد و بمدان سرد شده پخمالکهای آهن مانندی تشکیل میکند دیده میشد. اکثر به گودالهای معدن کوگرد نیز تصادف میکردند که بدور خوردن اطراف آن گودالها مجبور میشدند. در بعضی ازین گودالها کوگرد بحال تبلرد دیده میشد. هراقدر که بالا شده میرفتند اشجار و نباتات کم شده میرفت. تا بجایی رسیدند که بجز بعضی درختهای بسیار قوی هیکل (چام) که از جنس ارچه است در یکان یکان جا دیده میشد دیگر هیچ درختی پیدا نبود که آنها هم بهمه حال بسیار متین و محکم درخت هائی باشند که در چنان جاهای بلند پایداری توانسته اند. از طالع سیاحان هوا خیلی خوب بود بلکه یگقدری بسردی مایل هم بود. قبه سما در هر طرف بسیار صاف و درختان بود. در همه اطراف قضا زده ها یک سکونت و سکوت عووشی حکم فرما بود. شمس تابان در پشت زروه کوه درآمده چشم های سیاحانرا از تماشای جسم منیر خود محروم ساخت. سایه کوه این طرف کوهرا که سیاحان بران میبرآمدند احاطه کرده بود. در جهت شرقی بعضی سحاببارهای بسیار خفیفی رونما کردید که آنها هم از آنمکاسات شعاعات زرین آفتاب رنگهای مخمافه بوجود می آوردند.

تا بزروه نخستینی که قضا زده گان امشب بران رسیدن و شب را در آنجا گذرانیدن میخواستند هنوز بقدر پنجصد قدم راه باقی مانده بود اما برای قطع کردن استقدر مسافه دوهزار قدم راه رفتن شان ضروری دیده میشد. زیرا گودالها را گردش کردن، و از مجراهای لاو که در یک زمانی کوه آتشفشان آنها را بوجود آورده گذشتن بهینقدر راه پیودن قضا زده گان را مجبور میداشت. و این مجراها چون اکثر از لاوهای انجماد باقی

بر کانیه تشکل یافته بود بسیار براق و جلادار بود که ازین سبب در هر دو سه قدم یکبار یکی از قضا زده گان بیچاره بران میلخشیدند .
آخر الامر بعد از آنکه آفتاب غروب نمود سیروس سمیت باز فقی خود در حالتی که از مانده گی ناب و توان شان زایل شده بود بر زروه مطوب خود شان و اصل شدند . یافتن يك غاری که شب را در آن بسر آرند در میان سنگهای آنجا آسان شد . با نفرو ف غار را بدست آورده و يك او جاغی در آن ساخته ، و چوب و خاشاکی پیدا کرده و نیم سوخته دستیالی که با خود آورده بود برای درگیران در میان خاشا کهای بسیار خشکی مانده و بوط خود را از پار آورد بواسطه نعل آهنین و سنگ پاره چقماقی که در راه یافته بودند آتش را بیغروخت .

این آتش تنها برای روشن ساختن و گرم کردن درون غار خدمت نمود . مرغی که ژمه ده تون زده بود برای فردا گذاشتند . طعام شام شان را باقیانده شکار دیر و زنی و بادام کوهی تشکیل نمود .

سیروس خواست که تا بوقتیکه هنوز دنیا خوب تاریک نشده اطراف و جوانب را يك سیر و دوری کرده راه بالابرامدن زروه اصلی را که اصل مطوب بست پیدا کند ، و کشفیات حل کردن مسئله جزیره است یا قطعه را بفردا بگذارد . زیرا از همین طرفی که قضا زده گان هستند چنان معلوم میشود که احتمال بالابرامدن بران نباشد ، و اگر بران زروه بالابرامده نشود زحمتی که تا به اینجا بر خود گوارا کرده اند بیهوده و هباء برود . و مهندس مسئله مطوبه خود را حل کرده نمیتواند . لهذا سیروس سمیت با نفرو ف و ناب راه حاضر کردن طعام و ژمه ده تون سینه را بنوشتن و قوعات امر و زنی مشغول گذاشته خودش هزار بار با خود گرفته بیرون برآمد .

شب بسیار لطیف و ظلمت هم کمتر بود . سیروس سمیت و هزاربری آنکه با هم سخن بگویند پهلوی هم دیگر به پیش رفتن آغاز نهادند . تا بجایی رسیدند که همه اطراف زروه مطوبه را دور کردند ولی راه بالابرامدن آن زروه را که از سنگ پاره های بسیر

جسیم روی همدیگر چیده شده مانند يك كاسه برج بسیار عظیمی بالا برآمده بود نیافتند .
لذا نرو توقف کردن شان ضروری گردید . اما يك حسن تصادف بداد شان رسیده
بر آمدن شان بر زروءه مذکور ممکن شد . زیرا درین انشایك غاری در میان بوته های دامنه زروءه
بنظر سیروس درآمده شناخت که ازین غار تا بسر زروءه برج مانده بالا شدن ممکن است . این غار
از غارهایی بود که در وقت فوران آتشفشانی کوه قوت لاو یعنی مواد مذاب شده که دهنة
وولفا تراپز کرده بعد از آن از اطراف کوه جریان یافته این غار را بوجود آورده است که
این غار ایشا تراپز زروءه رسانیده میتوانست .
بدهن غار آمدند . به تیره گی و تاریکی آن ندیده در آمدند مواد مذاب شده معد
تیه نیکه در يك زمانی از آن ریخته و متصل نموده يك زیسته طبیعی بوجود آورده بود .
به احتیاط تمام از آن زیسته ها بدرون غار بالا شدن گرفتند . این غار در میان دهنة تنوره
اصل مجرای وولفان که تا بدرون مرکز زمین پایان رفته بسوی دهنة مخرج زروءه تالاف
کوه بالا برآمده است . آندیم بر مجرای این کوه آتشفشان درین هیچ شبهه برای مهندس
وهار بر نماد که کوه مذکور از سالهای بسیار درازی سراسر خاموش و منطقی شده است .
زیرا در درون مجرای بزرگ عمیق مهیب او که تا مجوف مرکز زمین فرورفته هیچ اثر
دود دیده نمیشود ، و صدا هائیکه مخصوص کوه های آتشفشان میباشد از درون این
مجرای نمی آید . در درون مجرا سکونت و آرامی ، مطلقه حکم فرماست . هوای نسیمی
نیکه درون مجرا از آن پر است سراسر صاف و با اجزای معدنیه نیکه مخصوص مجرا های
کوه های آتشفشانست ممزوج نمیشد . خلاصه این کوه آتشفشان سراسر خاموش
میباشد .

سیروس سمیت بواسطه این غاریکه بدرون مجرا بار شده است و بيك آب موری
زیر برجهای قلعه هامشابهت میرساند چنان معلوم کرد که از دهنة مخرج بر زروءه کوه
برآمده بتوانند ، هر اقدر که بالا میبر آمدند داخل تنوره مجرا فراخی پیدا میکرد . و
در نقطه نیکه مجرا باز زروءه بهم چسبیده بود آسمان که پدیدار میگردد رفته رفته بزرگ

شده میرفت ، و ستاره های درخشانی که در همان قسم سهام معلوم میشدند رفته رفته بسیار
میشدند .

به نصف شب چهار ساعت با قیامت بود که مهندس و هزار برادر بجز ابر آمده برزروه
قدم نهادند .

بسیار که ظاهرت بسیار کشیف بود اطراف و اکناف بصورت بسیار واسع دیده
میشد . باز هم اینقدر معلوم میشد که سه طرف بحر است . تنها جهت غربی در يك
تیره گی عمیقی مانده معلوم نمیشد که آیا بکدام خشکه مربوط است یا آنها با بحر محاط است ؟
امادرین اثنا در افق محیط يك نقطه ضیاداری پدیدار گردید که این ضیاء اطلوع قر
نشر نموده ، اگر چه قر بعد از طلوع خود بکمی پس غروب نمود ولی بهیچقدر شعاعی که
نشر نمود نقطه مجهوله را یک قدری ضیادار کرده توانست .
مهندس دست ها را گرفته گفت :

— اگر جزیره بوده !

— باب یازدهم —

زروه کوه — درون بحرا — اطراف همه بحراست —

هر چه که می بینند دیگر خشکه بطریقی آید — آب جزیره

مکونست — تا بگد اشش جاها — جزیره

لیتقولن .

بعد از نیم ساعت مهندس با هزار برادر راهی که آمده بودند برگشتند . و در مغز خود

بر فکای خود پیوستند . مهندس گفت :

— رفقا ! طالع ناساز مار ایک جزیره انداخته . فردا نظر به جزیره بودن اینسر

زمین يك چاره کاری برای خود می اندیشیم .

قضایه ها طعام خودشان را بیک سکوتی خورده دره غار هیکه دو هزار و پچصد

قدم از سطح بحر ارتفاع دارد بکمال راحت بخوابند .
فرشای آن که (۳۰) م مارج بود مهندس با همه رفقای خود با زر و زر و کوه
بر آمدن خواست . زیرا اگر این جزیره از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط باشد که
از راه مرور و عبور کشتیها و واپورها بیرون افتاده باشد در آنحال برای قضا زده گان
ببچاره نابوقت مرگ مسکن دایمی شان خواهد بود . پس مسکن دایمی خود را میباید
که بخوبی به بینند و بدرستی بشناسند .

صبح وقت بود که مهندس با رفقای خود که سنگ صادق هم داخل حساب بود از
مغاره بر آمدند . مهندس امید میکرد که همه احتیاجات خود شان را از جزیره تدارک
کرده بتواند . زیرا جزیره را از هر چیزی توانگر یافته بود که همه موجودات آن بحال
طبیعی بود . قابل استعمال ساختن آنها را برای سعی و کوشش نهادی . و قوف همیدید .
رفقای مهندس نیز بشر طیکه مهندس شان باشد از آن مردمانی نیستند که از هیچگونه
سعی و کوشش روگردان شوند . علی الخصوص یا تقرووف بعد از سه شعله آتش افروزی
مهندس چنان اعتقادی بر مهندس پیدا کرده که نهایت ندارد .

سپروس برای بالابرا آمدن زروه بازها نراه دیشبه را گرفت . بعد از آنکه همه
اطراف زروه برج مانند را دور کردند از غار مذکور داخل بحر شدند . امر وز هوا
لطیف و بی آبر بود . بحر اوسعت و بزرگی هزار قدم بیک قیفی . مشابیهت میرساند که
کنارهای دهن قیف عبارت از زروه کوه است . داخل بحر از تصاب و انجماده عادن مذاب
شده شکلهای بسیار لطیفی پیدا کرده بود . این یک معلوم نمیشد که آیا آخر بحر آنجا
ها فرو رفته باشد زیرا چونکه چقوری آن در میان یک تاریکی تیره درونی گم شده
رفته است .

بعد از نیم ساعت هر پنج رفیق از دهن قیف مانند مجرای کوه آتش فشان بر کنارهای زر
و که با سنگ پاره های مخروطی مزین بود بالابرا آمدند . هر پنج رفیق به هر طرف
فشار انداخته فریاد کشیدند :

— هر طرف دریا ! هر طرف دریا !

بواقعی که همچنین بود. هر طرف موقعی را که اینها بران بودند بجز محیط کبیر استیلا کرده بود. مهندس به این امید بود که باسکه بچشم روز در نزدیکهایك خشک دیگری دیده بتوانم. حالا آنکه در هیچ یک طرفی نه يك خشک، نه يك واپور، نه يك کشتی بادبانی دیده میشد. گویا در يك دائرة بی انتهای این نقطه افتاده است که آن دایره نیز از بجز متشکل بوده است.

مهندس و رفتارش یکچند دقیقه بی آنکه يك کله چیزی بگویند بکمال سکونت در اطراف بحر محیط کبیر نظر دوختند. چشمهای پانقرو ف بدرجه يك دور بینی پر قوت است همه محیط افق را بکمال دقت از نظر گذرانیدند. هیچيك نقطه ئیکه بخشک مشابه باشد دیده نشد. اول بار ژوه ده ثون راه سخن را باز کرده گفت :

— آیا بزرگی این جزیره چقدر تخمین خواهد شد؟ زیرا اینجزیره که در میان اینبحار محیط نامحدودی واقع شده آقدر بزرگ يك جزیره نیست.

مهندس بعد از يك چند دقیقه ملاحظه گفت :

— اگر گویم که این جزیره از (۱۸۰) کیلومتر زیادتر وسعت را مالک باشد میپندارم که خطا نکرده باشم.

پس اگر سیروس سمیت درین تخمین خود خطا نکرده باشد چنان معلوم میشود که این جزیره به بزرگی جزیره (مالعه) یا (زانغه) خواهد بود. اما سواحل اینجزیره خیلی درآمده گها و برآمده گهای بی دارد که به آن سبب يك شکل منظمی ندارد. شکل اینجزیره از استقرار است که بیان میشود. ذاتاً ژوه ده ثون سپیده به بسیار دقت نقشه و خریطه جزیره مذکوره را که بحقیقت بسیار نزدیک بود در ورق کتابچه خود بهمین صورت که بیان میشود رسم نمود :

نقطه ساحلی که قضا کرده گمان در آن افتاده اند بعد از آنکه یکسر بسوی جنوب شرقی دراز شده میروند بايك دماغه سرتیزی نهایت می یابند. باز از همان نقطه ئیکه بران افتاده

اند چون ساحل را بسوی شمال شرقی امتداد دهیم می بینیم که با دو دماغه نهایت می یابد که در میان این دو دماغه يك خلیج بسیار تنگی واقع شده است که دماغه های مذکور و خلیج میان آن بدهن باز شده يك سگماهی مشا بهت میرساند .

در حد وسط سواحلی که از شمال شرقی بجنوب غربی ممتد شده است زمین يك محددی بزرگی پیدا کرده که کوه آتشفشان مذکور در طرف غربی این محددی میباشد ، بعد ازین موضع محدد ساحل يك معقري پیدا کرده بايك دماغه بسیار درازی که بدم يك حیوانی مشا بهت دارد نهایت می یابد .

عرض این جزیره بقدر (۹) میل تخمین میشود . این عرض در مابین ساحلی که شینه ها در آنست و محددی که کوه در آن میباشد واقع شده است طول جزیره از دو دماغه يك در طرف شمال است تا به دماغه شبه جزیره مشا که در جنوب است بقدر (۱۰۰) میل تخمین میشود .

تشکیلات ارضیه جزیره ازینقرار است : سه قسم زمینهای جزیره عبارت از سنگستان و ریگستان غیر نمینست . يك قسم دیگر آن سبزه زار و جنگل بهم پیوست بر درخت و آب دار است . قضا شده آن این راهم بکمال حیرت دیدند که در مابین کوه آتشفشان و شینه هایك تالاب بسیار باصفایی وجود است . از زروء کوه اگر چه این تالاب با سطح بحر برابر بنظر میخورد ، ولی مهندس بعد از ملاحظه دانست که تالاب از بحر تخمیناً بقدر سه صد قدم بلندتر است . یا نفرو ف گفت :

— چنان معلوم میشود که آب این تالاب شیرین باشد .

هاری — من چنان دیدیم که يك جوی آب هم در تالاب میریزد .

مهندس — ها ، چون چنانست البته که آب تالاب بدررفت هم داشته باشد که آنرا در وقت بازگشت می بینیم .

سیروس سمیت و رفقایش بقدر یکساعت بر زروء کوه نشستند جزیره در پیشگاه نظرشان تمامها جلوه گر بود . علی الخصوص سبزی و خرمی جنگل و زردی ریگزار

ساحل ، و آبی رنگی تالاب و نهر هایك . منظره لطیفی تشکیل داده بود . حالا برای قضا زده ها حل کردن يك مسئله مانده بود که آیا جزیره مسکونست یا خالی ؟ این سوال از طرف زده تون پرسیده شد . بجزواب این سوال از حالا گفته میشود که جزیره غیر مسکونست . زیرا سیاحان از وقتیکه بجزیره افتاده اند و با بحال هر انقدر که گردش کرده اند هیچ يك اثر انسان تصادف نکرده اند . از زروه کوه نیز هر طرف که نظر می اندازند نه يك دودی ، نه يك خانه ، نه يك بنایی که بودن انسانرا نشان بدهد پدیدار نیست . اما با وجود اینهم چون دزو نهای جنگل ، و آخر های دماغه جویبی هنوز بخوبی دیده میشود يك حکم قطعی داده نمیتوانند .

حالا دو مسئله دیگر هنوز مانده که آیا جزیره بر راه رفت و آمد واپور ها و یا اشیائی ؟ آیا از جزیره های نزدیک آن گاه گاهی در اینجا مردمان بوهشی اینسر زهینهایی آید یا عیاید ؟ نیست که جواب این سوالها درینوقت یکقدری مشکل میباشد . اگر چه در نزدیکهای جزیره آبد چه شیکه چشم کار میکنند دیگر خشکه معلوم نمیشود اما احتمال دارد که مردمان بوهشی اینسر زهینهایی با کشتیهای خودشان آمده بتوانند . آیدیم بر مسئله شیکه آیاراه واپور ها برین جزیره هست یا نه ؟ اینمسئله آنوقت حل میشود که سیروس سمیت عرض و طول جزیره را تعیین بکند که آنهم بدون آلات حل نمیشود . و مهندس نیز آلات ندارد .

زده تون خریطه جزیره را کشیده و به اتمام رسانیده بود . جنگلها ، نهرها ، تپه ها همه سرقم گردید . در انا شیکه از زروه کوه میخواستند حرکت بکنند مهندس گفت : — دوستهای من ! حال می بینید که ضالع ناساز ما را بیک جزیره انداخته که همه او صاف و احوال آن تا یکدرجه بر ما ظاهر و هویدا گردید . از روش حال چنان معلوم میشود که تا بسیار وقتها در اینجا ماندنی باشیم . بلکه اگر کدام واپوری بایک تصادف فوق العاده پیش نشود تا بوقت مرگ در اینجا بمانیم .

زده تون — دوست عزیز من ! اگر چه طالع ناساز ما را در اینجا انداخته است ولی

شکر است که همه یکجا هستیم . علی الخصوص که همه ما از سخن شما بیرون نمیرایم .
آیا همچنین نیست دوستهای من !

هاربر دستهای مهندس را گرفته گفت :

— من همیشه به شما مطیع .

ناب فریاد برآورده گفت :

— من همیشه برای افندی خود بقدا ساختن جان خود مهیا میباشم .

پانقروف — سخن آمد بر من . من میگویم که از برکت علم و فن شما سعی و کوشش من
این جزیره را در کم وقت مانند یکی از شهرهای بازینت امریکا آباد میکنیم . در اینجا شهر
ها میسازیم . تلگرافها ریلها بکار می اندازیم ، و بیک حال مملکت بسیار تمدنی در آورده .
روزی از روزها رفته بحکومت ، تبوعه خودمان تقدیم میکنیم ! اما یک چیزی میخواهم
که ما خود را در اینجا قضا زده نی بلکه مهاجرانی که برای آبادی اینجا آمده باشیم بدانیم .
سیروس سمیت ازین سخن پانقروف خنده خود را منع نتوانست نمود . آرزوی
پانقروف به اتفاق آراء قبول گردید . پانقروف گفت :

— چون چنینست بر خرید که برویم و بکار و بار خود آغاز کنیم .

مهندس — یک قدری به ایستید و ستان ! جزیره خود را دیدیم نقشه آنرا گرفتیم .
حالا چنان بیندارم که برای خود جزیره ، و نهرها ، و جنگل ، و کانه ها ، و خلیجها ،
و دماغه های آن یکیک نامی بنهیم .

ژو ده تون — بسیار خوب میشود .

پانقروف — هم بسیار ضرور و لازم چیز است . زیرا اگر نامهای اطراف معلوم
نباشد بهر طرفی که برویم بچه نام و چه عنوان خواهیم گرفت ؟

هاربر — آیا نام شمینه ها نیز تبدیل خواهد یافت ؟

پانقروف — اگر برای من باشد نام این مسکن اولین خود را تبدیل ندهیم .

سمیت — بلی ، پانقروف درست میگوید . شمینه بنام خودش باشد .

پاتروف — بسیار خوب . حالا ما هم چنانچه (روبرسون) کرده بود بکنیم مثلا
(خلیج قدرت) (دماغه قاشالو) (دماغه نویدی) نامها بگذاریم .
هازبر — ازینکه اینچنین کنیم چرا اسمهای روسیروس ، ووسیوژده ده تون ،
وتاب جاها را نام ندهیم .

تاب دندا نهی سفید خود را بخرند دندان نهایی نشان داده گفت :

— بنام من هم ها ؟

پاتروف — البته ، چنان شود ! مثلا اگر (خلیج تاب) یا آسای (ژده تون)
بگوئیم چه میشود .

ژده تون — من چنان میپندارم که نامهای شاهیر مردمان ملک خود ما را بشیم
که به اینصورت هیچ نباشد آنها را یاد آوری میکنیم .

— سیروس — بلی ، برای آسای ، و خلیج و دیگر چیزهای کلان فکر ژده تون
مقبولست . مثلاً این کمانه بحری جهت شرقی را (کمانه جهایر متفقه) بگوئیم ، و کمانه
بزرگ جنوبی را (کمانه واشینگتون) ، این کوهیکه بر سر آن هستیم (کوه فرانقلن) ،
این تالابی که دیده میشود (تالاب غرانت) بگوئیم چه ضرر دارد . و دیگر جاهای
خوردوریزه را در وقت گشت و گذار نامهای مناسب شکل و موقع شان مینیم .

این تکلیف مهندس به اکثریت آراء قبول گردید . ژده تون درخریطه که
نقشه کرده بود کمانه جهایر متفقه ، و کمانه واشینگتون ، و کوه فرانقلن ، و تالاب غرانت
را چنانچه مهندس گفته بود قید و ثبت کرده گفت :

— این شبه جزیره جهت جنوبی را [شبه جزیره مار] و دماغه شبکه درماتری
آنست « دماغه مار » بگوئیم . زیرا ایماز بسیار مشابهت دارد .
مهندس — قبول است .

هازبر — خلیج جهت شمالی را که در مابین دو دماغه مانند دهن حیوانی بازمانده
است (خلیج سگماهی) بگوئیم چرا که بدهن سگماهی بسیار میباشد .

پاقروف — اینهم بسیار خوب . به دو دماغه شیکه درد و طرف آنست (دماغه ماندیبول) گفته شود .

زه ده تون — اما دماغه دو عدد است .

پاقروف — چه میشود ما هم ماندیبول جنوبی ، و ماندیبول شمالی بگیریم .
زه ده تون — بسیار مناسب . نوشته شد .

پاقروف — ایندماغه طرف جنوب شرقی را چه نام بدهیم .

تاب — بگذارید که برای این دماغه من یک نامی بگذارم چونکه این دماغه به پنجه یک جانوری میباشد آنرا « دماغه پنجه » بگیریم چه ضرر دارد .

همه قبول کردند . پاقروف ازین کار بسیار محفوظ میباشد . یک کمی سعی کرده برای نهریکه در پیش شمشینه های شانست (نهر مرسی) ، و برای جزیره کنگ کوچکی که اول بران افتاده بودند [جزیره سلامت] ، و برای میدان باسدی که بر سر شمشینه ها و سنگستان دیوارمانند لب دریا واقع شده (منظره وسیع) ، برای جنگل (جنگل فاروست) نام نهادند که به اینصورت جاهای مشهور جزیره تقسیم و توسیم گردیده .

آدمیم بر مسئله تعیین کردن موقع جزیره که در کدام خط طول و عرض کره زمین واقع شده : این مسئله را نیز مهندس وعده نمود که فردا بسایه طلوع و غروب شمس آنرا نیز تعیین میکند که تفصیلات آن بعد ازین ذکر خواهد شد .

این کارها همه کامل شد . در اثباتیکه میخواستند از کوه فرو آید پاقروف بصدای بلند گفت :

— باشید گناه بروید ! حقیقتاً ایان هم بسیار مردمان بیفکری بوده ایم .
مهندس — چرا ؟

پاقروف — آیا جزیره خود را چه نام بدهیم ؟ آیا اینرا فراموش کردیم ؟
ها ز برود دیگر فقط جزیره را بنام دهند . وسوم کردن میخواستند اما سیروس مهیت گفت :

— دوستان من ! بر جزیره خود نام بزرگ ترین آدم مملکت خود ما ترا بنهیم ،
و (جزیره لیتقولن) بگوئیم .

این رأی نیز از طرف چهار رفقاً قبول گردید .
این حادثه در (۳۰) ماه مارث سنه (۱۸۶۵) جریان کرده است که (جنرال ابرا
هام لیتقولن) مشهور ازین تاریخ پانزده روز بعد ترك حیات کرده بود .

باب دوازدهم

برابر کردن ساعت ها — یا تقرووف دیوانه است — دود — نهر فریق دوژ —
مجموعه نباتات جزیره لیتقولن — مرغان کوهی — قانقور روها —
تالاب غرانت — عودت بشینه ها .

پنج نفر سیاحی که در جزیره (لیتقولن) مهیاند از مجرای کوه آتشفشان فرو آمدند .
بعد از نیم ساعت به زروه دوم سطح مایل واصل شدند . یا تقرووف از رسیدن وقت طعام
چاشت خبر داد . مهندس وژه ده ثون برابر کردن ساعت های خود شانرا لازم دیدند .
ساعت ژه ده ثون يك (قرونوهرترو) ی هکمه است که از ریشموند تا به اینجرا مگس در
زفدار ، و به افاق شهر مذکور کامل العیار شده است . مخبر ژه ده ثون هیچگاه کوشه کردن
ساعت خود را فراموش نکرده است . اما ساعت مهندس بسبب دوسه روز غائب بودن
و طبعاً استاده شده بود . مهندس بوضعیت شمس نظر کرده عیار ساعت خود را تخمین
برابر نمود . ژه ده ثون نیز خواست که ساعت خود را برابر کنند اما مهندس او را
نگذاشته گفت :

— شما باشید عزیز من سینه آیا ساعت شما عیار شهر ریشموند نیست ؟

گفت — بلی ، تبدیل نداده ام .

مهندس — بنا برین ساعت شما را دائرة نصف النهار شهر مذکور میدانیم که شهر

ریشموند و شهر واشینگتون چنانست که بریک زمین واقع شده باشد .

ژده تون — بلی هیچ شبهه نیست ! همچنین است .
مهندس — چون چندین ساعت خود را بحال خودش بگذارد بمقر بش هرگز دست
نزنید . چونکه این با لازم میشود .

مرغ تراپوغانرا پانقروف یک کباب بسیار اعلائی کرده یک طعام بسیار کملی
خوردند . شکار موجوده نیکه در دست داشتند تمام شد . اما پانقروف از نیشله هیچ
اندیشناک نبود . زیرا ازین یک خاطر جمع بود که تار سیدن بشهینه هانوپ البت یک چیزی
بدست خواهند آورد . و باخود میگفت که : « از مهندس رجا کنم که یک قدری باروت
و تفنگ بسازد تا ازین مشکلات بی شکاری و ارحیم . » عجب خیال خام ! پانقروف دیوانه است !
در وقتیکه از سطح مایل حرکت میکردند سیروس سمیت رفتن خود شانرا بشمینه
هازیک راه دیگری تکلیف نمود . مهندس میخواست که تالاب بسیار لطیفی را که از
بالادیده بود از نزدیک مشاهده نماید . لهذا پهبان و قرا آمده کنار یک نهر خوش جریان
براق کوچکی را گرفته روان شدند . این نهر همان نهریست که به تالاب میریزد ، هیچ
شبهه نیست که سیاحترا بصوب مقصود شان میرساند . در آشنای راه باهمدیگر سخن زده
و اخلاط کرده . پرقائند . اطراف جزیره را بنه نیکه در فقا بر آنها نهاده بودند یاد میکرد
دند . پانقروف بکمال مسروریت میگفت :

— هاربر ! راههای جزیره خود را خوب آموختیم . مثلاً اگر راه تالاب غرانت
را بگیریم ، و یا از جنگل فاروست کنار نهر مرسی را بگیریم همه حال بمیدان منظره
وسیع و از آنجا بکنه جواهر متفقه میرسیم .

رفقا اینرا هم در مابین خودشان قرار دادند که تا یک ماده مهمی روندهد ازهمدیگر
خود هیچگاه جدا نشوند . در جزیره بسببیکه اثرهای قدم حیوانات درنده وحشیه
دیده شده از آنرو به احتیاط حرکت کردن لازم است ، و برای آنکه نفس خودشانرا
از آنها جدا فعه کنند همیشه یکجا بودن شان لازم است . در راه هاربر و پانقروف و تاب
توب را به بش روی خود انداخته پیشتر میروند . ژده تون و مهندس از عقب شان می

آیند . ژده تون هر دیدتی خودش را در کتا بچه جیبی خود ثبت دفتر مینمود .
مهندس چشمهای خود را بر زمینی که بر آن میرفت دوخته هر پارچه معدنی یا نباتی را
که میدید برداشته ، عاینه میکرد و بعضی از آنها را در جیب خود پر میکرد . یا نفروف
بدیگر رفتای خود گفت ،

— ترا بخدا بگوئید که این وسوسه سیروس ما از زمین چه جمع میکند . من هر چه که می
بینم هیچ چیزیکه ارزش داشته باشد نمی یابم .

درین اثنا هاربر و افس گشته به نزد مهندس بیامد . ژده تون پرسید که :

— چیست اولاد ؟

هاربر — صد قدم بیشتر از میان سنگه ابالا بر آمدن دود را دیدم .

ژده تون — یعنی معلوم میشود که در اینجا آدم خواهد بود ؟

مهندس — تا خوب ندانیم که حقیقت چیست زنها را که خود را نشان ندیم . از همه پیشتر

من از وحشیمای این سرزمین باهتر رسم . آیا توپ کجاست ؟

هاربر — توپ از همه پیشتر برود .

مهندس — آیا عووه نمیکند ؟

هاربر — نه .

مهندس — خیلی عجب است . یکبار بخوان همیشه .

اینرا گفته مهندس ، و مخبر ، و هاربر در نزد یا نفروف و ناب که پیش بودند رفته

همه شان در پشت یک سنگی پنهان شدند . در اینجا قدر صد قدم پیشتر از میان سنگه یک دود

زرد رنگی را دیدند که به ابالا میراید . مهندس بایک ایشپلاق پستی توپ را آواز داد .

وقیفهای خود را بمنظر شدن امر نموده خودش تنها بطرف محلی که از آن دود

میرآمد روان شد . چار نفر رفیق در حالتی که بازگشتن مهندس خودش را به تراه بسیار

بیصبری انتظار میکشیدند بسیار آواز دادن مهندس همه کی بسوی دود دویدند .

مهندس ذاتاً از بوی آن دانسته بود که دود از چیست ؟ چار نفر رفیق چون به نزد مهندس

بیامدند اول بقوه شامه شان يك بوی بسیار بدی رسیده . مهندس گفت :
— دوستان ! دود ازین معدن گوگردیکه در اینجاست میبراید . اگر امراض جلده
داشته باشید بواسطه غسایکه درین آب بکنید دفع میشود .

پانقروف — بسیار افسوس میکنم که به چنین يك مرضی گرفتار نیستم تا بشرف غسل
این آب دود آلود مبارک نایل میشدم . هیچ نمیبودا یکش یکفداری ریش کرده . میبودم .
قضازده ها تا بجاییکه دود از آن بالا میبرآمد پیش شدند . در اینجا يك معدن گوگرد
صوده داری دیدند که بصورت مایع یعنی آبگین : از زمین میبرآمد . آب این معدن
باعوا اختلاط کرده جوهر (مولد الحوضه) را که آنرا (ایدروژنه ن) گویند بلع کرده
(حامض کبریت ماء) جوهر بدبویی را حاصل کرده نشر میشود .

سیروس سهیت دست خود را در میان آب معدن در آورده دید که بدرجه دست سو
زایدن نبود . مژه آنرا چشیده دید که شیرین مزه است درجه حرارت آنرا بدرجه
سی و پنج سانتیگراد یافت . هاربر پرسید که :

— از چه دانستید که درجه حرارت آن (۳۵) است ؟

گفت — وقتی که دست خود را در آب فرو بردم هیچ يك گرمی و سردی حس نکردم
که ازین دانستم که حرارت آب مساوی با حرارت وجود انسانی که عبارت از حرارت
ضریبی میباشد هست که آنهم ۳۵ درجه است .

معدن گوگرد درین وقت برای مهاجرین جزیره لینگولن — بلی بعد ازین قضازده
که از اینبار تنسب پانقروف مهاجرین میباشدیم — هیچ فائده نمی بخشد . لهذا از اینجا
باز بر راه خود روانه شدند ، و در يك درختزاریکه بسیار درختهای صاف و باندی
داشت در آمده کنار نهر مذکوری که بر آن می آمدند پیروی کردن گرفتند . زیرا مهندس
میدانست که این نهر کج و پیچ آخر ایشا نراه تالاب غرانت خواهد رسانید . جوی
مذکور در میان این یسه لطیف از جراهای ماریچی در جریانست . بسببی که در آب
آن حمض حدید آه یخنه شده است رنگش سرخ دیده میشود که به آنسبب زود نام آن

پیدا شده (قریق روژ) یعنی (جوی سرخ) نهادند . این نهر واسع و چقور يك نهر
 یست که آبش خیلی صاف و براقست . اگر چه اکثر مجرای آن ریگ است ولی در بعضی
 جاها از سنگلاخها جریان یافته شاله های بسیار لطیف و خوشنمایی تشکیل میدهد .
 بقدریکنیم میل امتداد نموده به تالاب میریزد . عرض آن بقدرسی قدم است . آب
 نهر خیلی شیرین و خوشگوار بود که به اینسبب آب تالاب نیز شیرین باید بود . اگر در
 کنار این تالاب يك جای قابل سکنا بسیار برای مهاجران يك نعمت عظمایی شمرده میشود .
 درختانی که در کنار این نهر (قریق روژ) است بدرختانی که در کنار نهر (مرسی)
 میباشد مشابه نیست . این درختان از جنس درختان راست و بلندیکه سرهای شان
 مانند يك سایبان بزرگی و مخصوص منطقه قطعه اوسترالیا و تاسمانیاست . میباشند ،
 مادرین ناول خود ما همیشه ماه مارت را که تقریباً مطابق ماه حمل است ذکر میکنیم
 که بخیمال قارئین گرام خواهد رسید که موسم هم اول بهار خواهد بود . حالآنکه اینجین
 نیست . در مملکتها نیکه در نصف کره جنوبی واقعت ماه مارت آن مقابل ماه ایلول است
 که مطابق ماه میزان نصف کره شمالیست . لهذا در جزیره لیبقولن که در نصف کره
 جنوبی واقعت درینوقتی که قضا زده گان در آن افتاده اند موسم تیر ماه است . برکهای
 درختان نوبه افتادن رو نهاده است . اکثر درختها از جنسیست که مانند نیشکر يك ماده
 شیرینی بعمل می آورند . مهاجران در میان درختها اگر چه درخت جوز هندی را
 جستجو کردند ولی نیافتند . بر درختان یشه مرغان مختلف الجنس مخصوصی این
 منطقه همانند (قاقائوئس) و (دودو) ، و [طوطی] و « فلوریه » بنظر بر میخورد .
 دفعته از طرف درختهای بهم پیوست و غلوی جنگل يك صدای غیر منتظمی مرغان
 آمده هار بر شناخت که صدای (سوکلون) نام مرغیکه [مرغ دشتی] میگویند
 میباشد . لهذا احتیاط را فراموش کرده باناب به آن طرف دوید ، و يك دودانه از آنها
 رابسنگ و چوب بدست آوردند هار بر کبوترهای جنگلی ، و دیگر نوع مرغان خوش
 گوشتی نیز اگر چه در جنگل دیده بود ولی از بی اسبابی بیکی از آنها نزدیکشده نتوانسته بود .

بعد از کمی بعضی حیوانات چارپای بسیار تیزدوی دیدند که هاربر آنها را شناخته گفت :
— وای قانغورو !

یانقروف — آیا کوشش خوردنیست ؟

زه ده ثون — اعلايك مهبانی شكه هاست .

بمجردیکه از زبان زه ده ثون اینسخن برآمد ، ناب و یانقروف در پی قانغوروها بدویدن افتادند . هر قدر که رفقای شان فریاد کردند که گرفته نمیشود ولی آنها گوش نداده بر دویدن دوام نمودند . بعد از چند دقیقه پیسوده مانده و خسته شده پس گشتند .
توب نیز بگرفتن چیزی کامیاب نشده بود . یانقروف نفسك زده بيك اضطراب مهندس را گفت :

— ووسیوسپروس همه حال تفنگ ساختن لازم است . آیا این ممکن خواهد بود ؟

مهندس — بلکه ممکن است اما در اول امر تیروگان بسازیم بعد از آن برای تفنگ می اندیشیم .

یانقروف — آیا تیروگان ؟ او تیروگان بچه کار می آید ! آن يك کار بچه بازیست ! ؟

زه ده ثون — کبر نکنیم ، وسیه یانقروف ، باروت و تفنگ هنوز از اختراعات دیرو

زه است . حالا نکه تیروگان از صد ها عصر پیشتر سلاح یگانه جمعیت بشریه است .

زیرا اگر چه آلات ناریه نويك چیز است اما بکمال تأسف و بیان میشود که محاربه ها بسیار قدیمست .

یانقروف — حقدارید ، وسیه سپیه . من همیشه همچین سخنان بیفکرانه میگویم .

مرام مذور بدانید .

هاربر — ذاتاً گرفتن این حیوانات نیز بسیار مشکلاست . چونکه این قانغوروها

قدرت و ازده قسم میباشد که يك رقم آن سرخ خودیگر آن . . .

یانقروف سخن هاربر را بریده گفت :

— هاربر ! برای من دنیا بکنوع قانغوروست که آنهم رقم خوردنی آنست والسلام .

این اصول تقسیم یا تقرووف هر کس را بخندد آورد . لکن خنده کردن خود یا تقرووف محال بود . زیرا بسببی که شکار مگملی که طعام شام را بشکم سیری تشکیل بدهد موجود نبود اما طالع باز به امداد یا تقرووف رسید . چونکه توپ درین اثنا بکمال دقت هر طرف را بیاید . اما از وضعیتش چندان معلوم میشد که دریندفعه سنگ وفا کار برای نفس خود شکار خواهد کرد . ناب این وضع گرسنگی توپ را دانسته هیچگاه او را از زیر نظر دور نمیداشت . بعد از یک کمی سنگ بتاخت شده خود را میان یک بوته زاری پرتاب نمود . هاندم بعضی صداهای چغچغ یک حیوانی برآمد . ناب دانست که سنگ شکاری بدست آورده است . او نیز بهمان طرف خود را پرتاب نمود . دید که توپ بر یک آستیان خرگوش هجوم نموده که سه چار چوچه های میانه سالی دارد . توپ بر دو سه چار چوچه مذکور حمله آورده بضرر بدندان آنها را زخمی کرده بود و یکی از آنها را خودش گرفته بکمال اشتها تناول مینمود . ناب سه چوچه خرگوش که هر یک از مرغ سوکالون بزرگتر بود بدست خود گرفته در نزد رفقا آمد . هاربر چون حیوانات مذکور را بدید گفت :

— اینها از جنس حیوانات قاضمه میباشد که خالهای سبز بر آنهاست و از خرگوش بزرگتر و سراسر بیدم میباشد . و

یا تقرووف باز سخنش را بریده گفت :

— از گوشتش سخن بگوئید که چسانست ؟

هاربر -- گوشتش از گوشت خرگوش بهتر است .

یا تقرووف -- مطلوب همین است . جنس و نوع آنرا بعد از جویدن استخوانهای شان می اندیشیم .

قضایزه گان باز برداهی که داشتند دوام نمودند . هر قریق روز درینوقت از زیر درختان بسیار جسم (ساقن) که آنرا « مصطکی » میگویند . و درختهای [باقییاسی] در گذر بود . دیگر بعضی درختانی هم بود که طبیعت شناس نوجوان ما آنرا تشخیص داد .

هر آنقدر که پیش میرفتند نهر فراخ شده میرفت . سیروس سمیت داشت که به آب یزش نهر نزد یکشده اند . بعد از کمی از میان بدشه زار آب یزش نهر که عبارت از تالاب غرانت است پدیدار گردید . نهر به تالاب می آمیخت . نقطه آمیزش نهر در جهت ساحل غربی تالاب بود . این موقع که هاجران به آنجا رسیده اند الحقی که شایان تماشا یک جائیست . چار طرف این تالاب صفا تاب خوش آب یا اشجار لطیفه سبز و خرم محاط است . وسعت سطح خارجی آن بقدر دو صد جریب می آید . از میان درختان سبزی که ساحل شرقی تالاب را در بر گرفته بحر معلوم میشود . در طرف شمال تالاب یک دایره منحنی رسم میکنند . در ساحل جنوبی آن بر سر یک سنگ بزرگی که مانند یک جزیره در تالاب واقع شده بود بسی مرغهای آبی مختلف نشسته بودند که در میان آنها بسی مرغهایی که نظرشکار یا را بخود جلب میکرد و وجود بود . آب تالاب شیرین ، و بسیار صاف و یک کمی سیاه رنگست در میان آن وجود بودن انواع ماهی دیده میشد . ژده تون گفت :

— این تالاب بسیار لطیف است . در اطراف آن ساکن باید شد .

مهندس — ساکن میشوم .

هاجران چون میخواستند که از کوتاه ترین راهها بشمینها برسند از آنرو از ساحل جنوبی تالاب بر رفتن مجبور شدند . از میان فی زار کنار ساحل بزحمت برای خودشان راه پیدا کرده بسوی میدان (تپه ، منظره وسیع) متوجه شدند که از آنجا بشمینها فرو آمدن آسان بود . بعد از آنکه بقدر دو میل در کنار تالاب رفتند در ختها تپه ، منظره وسیع را احاطه کرده بود پدیدار شد . این میدان تپه را که از میان قطع کنند بر جای کج گردی نهر مرسی فرو می آیند که از آنجا بشمینها رسیدن آسان میباشد .

مهندس به این صرافقت افتاد که بدر وقت آب تالاب را پیدا کند که از کدام نقطه آبهای

زیادی را که نهر قریق روز در آن میریزد بخارج میبرد . هیچ شبهه نیست که آب

های تالاب از میان سنگ های سنگلاخ بلندی که بطرف بحر است و مانند دیوار سنگی طبیعی بالابراآمده بساحل ریخته بابحر خواهد آمیخت . مهندس خیال آرا داشت که از نزول آب به این بزرگی از بقدر موقع بلند قوت بسیاری حاصل میشود که در مآل از ن فائده گرفتن لازمست . لهذا ساحل بلند تالاب را که بطرف ساحل بحر است نیز گردش نمودند ولی از مجرای بدر رفت آب تا لای هیچ اثری نیافتند . بدیگر اطراف تالاب نیز نظر انداختند باز هم هیچ يك جویی باشالله ندیدند .

ساعت چار شده بود . برای حاضر کردن طعام شام واستراحت کردن بشهینه ها رفتن لازم بود . لهذا قضا زده گان از ساحل تالاب پس عودت نموده و میدان تپه وسیعه را از میان قطع کرده بر ساحل چپ نهر مرسی فرو آمدند و از آنجا بشهینه ها واصل شده هاندم آتش افروختند . پانقرو ف وناب بخاطر کردن طعام مشغول شدند . طعام حاضر شد ، وبکمال اشتها شکم میر تناول کردند . در وقتیکه هر کس میخواستند بخواب بروند سیروس سمیت سنگ پاره هائیکه در راه جمع کرده بودیکان یکان از جیب پراورده گفت :

— دوستان من ! به بینید : این آهن است ، این از سرکبات کبریتیه است ، این کیل است ، این کلس است ، اینهم زغال سنگ . این است خزینه های که ما بران ملک می یاشیم . پس اگر کوشش ووزیم از همه اینها فائده می برداریم .

۵۰ باب سیزدهم

بر توپ چه پیدا میشود — ساختن تیر وکان — دستگاه خشت پخته —

دانش کللی — ظرفهای مختلف — طبع — دیگ نخستین —

قرنفل بیابانی — طامه مهمه درباب علم هیئت .

روز دیگر بوقت صبح پانقرو ف پرسید که :

— خوب ، وسیوسمیت ! اول از کدام کار آغاز میکنیم ؟

• مهندس — از کار اول •

بواقعیکه مهاجران در هر چیزی از اول آن به آغاز کردن مجبور اند • در دست شان هیچ يك اسباب و آلاتی وجود نیست • دیگر آلاتی که به آن آلات بسازند نیز مفقود است • برای صبر کردن فرصت هم ندارند ، زیرا هر چیزی بشدت احتیاج دارند • لازم است که بساختن اسباب دفع احتیاجات خود آغاز کنند • اما با چه چیز و کدام آلات ؟ آهن شان هنوز در میان خاک و سنگ • کاسه و کوزه شان هنوز بحالت کیل ، و الحاصل هر محتاج ابه شان « باده در تانك و شیشه در سنگ است » • بنابراین اول آهن باید حاصل کنند تا از آن آلات و ادوات بسازند ، و با آن آلات و ادوات احتیاجات خود را رفع کنند • بواقعیکه مهاجران آدمان فوق العاده با غیرت و همت مردمانی هستند • معلوماتی که هار بر در علوم طبیعی دارد خیلی منفعت بخش میشود ، ناب يك مجسمه صداقت است ، در هر کار بهارن دارد ، عاقلست ، مانده گی را هیچ نمیشناسد ، قوتمد و قوی البینه است • يك کمی آهنگری هم میداند ، یا نفرونی در هر بحر کشتیانی کرده • نجار بسیار مکتلیست • کشتی ساز است ، در وقتی که در عسکری رفته بود بخیاطی عسکری کار کرده است • بکشتکاری و باغبانی مرافق زیادی دارد • و الحاصل مانند هر کشتیانی هر چیزی واقفت •

(کار اول) که مهندس گفته عبارت از يك اسبایست که • واد نخستین کار را از حالی بحالی تبدیل بدهد • در نیاب حرارت ، و اسطه بسیار بزرگ و یکانه کارهاست • حرارت از آتش بحصول می آید که زغال سنگ و چوب در جزیره خیلی واقفت است • اما چیزی که اول لازمست همانا ساختن يك داشیست که آتش در آن افروخته شود •
یا نفرونی پرسید که :

— آیداش برای چه بکار می آید ؟

• مهندس — برای ساختن کاسه و کوزه نیکه با آن احتیاج داریم •
یا نفرونی — آیداش را با چه خواهیم ساخت ؟

مهندس — یا خشت پخته و چونه .

پانقروف — خشت پخته را از چه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با کیل (۱) . برویم بخیب، و بکار آغاز کنیم . برای آسانی کار داش خود را در جائیکه کیل وجود است ، بسازیم . ناب خوردنی پیدا میکند . ما هم آتش را حاضر میکنیم .

زده نون — چون اسباب شکار را نداریم اگر شکار بدست نیاید و گرسنه بمانیم چه خواهیم کرد ؟

پانقروف — هیچ نمیبود يك کارداگر میداشتم ؟

سیروس سمیت خود بخود گفت : « راستست برای بریدن يك کار ضرور است . »
یکی یکبار چشمهای مهندس بدرخشید : و سگ خود را آواز داده گفت :
— توپ اینجا بیا .

سگ در پیش افندی خود دوید . مهندس سرسگ خود را گرفته تسمه فولادیکه در گردنش بود بیرون بر آورد ، و از میان دوپاره کرده گفت :
— بگیر پانقروف ! دوکاردا !

تسمه کردن سگ از فولاد بسیار اعلا و نازکی شاخه شده بود که اگر دم آن را بر يك سنگی زده باریک سازند و باز بر يك سنگ صافی مالش داده بگویند اعلاکاری میشود . پانقروف در حال فولاد پاره هزارانحال کار در آورد ، و يك بلو سنگ اعلائی نیز از لب دریا بر آورده دم آنها را آن تیر نمود . و يك سر آنرا بستگ زده گول و تیز ساخت . و بيك دو دسته محکم چوبی در آورده کاردهای کلهای بوجود آورد که مهاجران ببالگ شدن این دو کار در چنان گمان بردند که مالك يك خرینه شده اند . مهاجران بر اه افتادند . بساحل غربی آلاب که مهندس در اینجا کیل یافته بود وقتند . در اتشای راه هزاره از شاخهای درختانی که وحشیان امریکازان گمان میسازند چوبهای مناسبی بریدند و لی احتیاج بزهی که بران به بندند مانده بود . بگونه درختی

(۱) کیل ، گل سرخ کلانی رامیگویند که بوته های آب ساختن مزارع و برای بسی چیزها بکاری آید .

که هار بر نام آنرا (هیلوسوس) گرفت یافتند که پوست ایندرخت بسیار قوی و نرم است .
یا تقرووف پوست ایندرخت را تاب داد . و مانند زهی ساخته بر کمان ها به بست . حالا
کار بر تدارك تیر بود . تیر هار نیز اگر چه از خمیچه های راست و صاف بعضی درختهای
قوی بریدند ولی سیکانی که بر نوك آن پندازند نیاقتند . با تقرووف گفت :
— آنرا نیز البته خواهیم یافت .

قضازده کان یخا همان بجائیکه یکروز پیشتر مهندس نمونه جمع کرده بود و اصل
شدند . خاک این محل برای ساختن خشت پخته کار آمد و صالح بود که اگر این خاک
بازيك آمیخته شده خیر کرده شود ، و با آتش پخته شود خشت پخته اعلا پی از آن
بوجود آورده میشود .

خشت پخته اگر چه در قالب خشك میشود ولی مهندس درینوقت بساختن خشت
پخته را بدست اکتفا ورزید . چند روز متادیا مهاجران کوشش ورزیدند و سعی و
غیرت فوق العاده بخرج دادند . عمایه های ما هر خشت سازی آنکه داخل ماشین در آن
باشد در دو اژده ساعت دوازده هزار خشت بوجود می آورد . حالا نکه این پنجنفر
سیاس غیور ما با وجودیکه سه روز متادیا کار کردند بسبب بی قالبی و بی اسبابی تنها پنجهزار
خشت غیر منظم بيك کلانی ساخته توانستند . حالا این خشتهارا میباید که بقدر سه
روز بر حال خودشان ترك کرده بگذارند تا که خشك شوند ، بعد از آن با آتش آنرا
پخته کنند .

روز دوم ماه نيسان بود که سیروس سمیت به تعیین کردن موقع جغرافیائی جزیره
لیقولن اشتغال نمود . يك روز پیشتر ازین سیروس سمیت زمان غروب آفتاب را به
تمام دقت انتظار کشیده تحقیق نمود که بچند بجه غروب کرد . امروز نیز بوقت صبح
باز بهمان وقت طلوع را بساعت برابر کرد که ازین معلوم کرد که در مابین غروب و طلوع
۱۲ ساعت و ۲۴ دقیقه مرور نموده بود . پس دانست که بعد از مرور ۶ ساعت و
دوازده دقیقه شمس بدایره نصف النهار میدراید و در انوقت نقطه شیکه آنرا گرفته

باشد جهت شمال خواهد بود . لهذا سیروس سمیت دو عصا چوب راست و مستقیم را
بزمین خلائیده سایه چوب را در هر جا بیکدیگر می افتاد بر همانجا بر زمین اشارت میکرد .
به اینصورت ارتفاع . موقع . مذکور را گرفته يك دائره طول یا دایره نصف النهار بدست
آورد که آنرا در عملیاتی که بعد ازین در باب تعیین . وقع اجرا کردن . بخواند استعمال کند .
درین دور و نزدیک برای خشک شدن خشته ها انتظار میکشیدند مهاجرین بجمع
کردن چوب و هیزم اشتغال ورزیدند . بسیار چوبهای خشک از جنگل جمع آوردند .
با وجود این کار از شکار هم فارغ نمیشدند . حتی دیر و زناپ و یا نقر و ف به معاونت توپ
يك چوچه گر از جنگلی را نیز شکار کردند هر بار از گوشت آن به دندانهای آن زیادتر
خشنود گردید زیرا دندانهای گر از بچه برای پیکان تیر هائیکه ساخته بود آنقدر نافع و
مناسب يك چیزی بود که نهایت ندارد . دندانها به تیر هار بط گردید . هار بر و ژه ده
تون ماهرانه تیر اندازی را آغاز نهادند . بنا برین هر نوع مرغهای شکار شده در شمیمه
ها جمع آمد . در روزها که کار میکردند و شام پس می آمدند مکمل طعام خورده
اعاده قوت مینمودند . شکارشان اکثر در ساحل چپ نهر مرسی در بیشه زاری که مذکور
گردیده بود اجرا میشد که این بیشه را نیز (جاقمار) نام نهادند .
شکاری که میکنند همه را کباب کرده . میخورند . قوتونها ازین قسم طعام دترده
شدند حالیکه کسی دیگر رقم طعام میخواهند ، ولی چه باید کرد باید تا چار دیگ و کاسه
ساختن را باید انتظار بکشند . در اثنا بیکدیگر برای شکار گشت و گذار میکردند اثری بجز بعضی
حیوانات را میدیدند که از دهشت آن بر خود می لرزیدند . مهندس برزقهای خود
احتیاط فوق العاده سفارش میکرد . بعد از دور و نزدیک سیاه مد هشته را دیدند که از
میان جنگل گذر نموده . این حیوان را هار بر شناخت که (ژانگار) نام (پلانگ) امریکاست
که از پلانگ بسیار درنده تر و خوریز تر يك جانور ریست . ژانگاری آنکه برهه جان
هجوم کند گذر نموده گذشت . ژه ده تون و یا نقر و ف باهم سخن را برین يك کردند که
بعد از آنکه بساختن باروت و تفنگ کا . باب آیند با این جانوران يك محاربه باز کرده و

جود شانرا از جزیره بردارند .

درین روزها به تعمیرات و ترمیمات شمینه های خود شان نیز سعی و کوشش ورزیده اند . زیرا تا بوقتیکه مهندس يك مسکن مناسبتر پیدا کند و یا بسازد اقامت کردن شان در شمینه حاضر وری دیده میشد . لهذا اطراف و سقف آنها را با سنگ و چوب و گل پوشیدند و زمین آنها را باریک و لنج های بسیار نرم فرش کردند . روزهایی را که در جزیره افتاده اند حساب کردند . دیدند که (۱۴) روز تمام شده که بجزیره آمده اند . در ششم ماه نیسان هر پنج رفیق در جائیکه خشت مالی کرده بودند جمع شدند . تا بوقت شام به خشت پزی مشغول شدند . از خشتهای مذکور يك اوجاغ بسیار بزرگی ساختند . بوقت شام اوجاغ را آتش کردند . شب را بنوبت بهره دادند ، و در خاموش نشدن آتش کوشش ورزیدند . اوجاغ را تمام چهل و هشت ساعت بلا فاصله آتش کردند خشتهها مانند سنگ پخته گردید . بعد از آن خشتهها را برای سرد شدن بحال خود گذاشتند . مهاجران برفاقت مهندس خود شان در ساحل شمالی تا لاپ رفتند که مهندس در اینجا سنگ چونه را یافته بود و آن سنگ از (کاربونیت کلس) مرکب بود . سنگهای مذکور را جمع کردند و تا بشام به نقل و حمل سنگهای مذکور مشغول شدند . سنگهای مذکور را در اوجاغ انداختند . جوهر حامض کاربون آن بسبب حرارت پروار نمود ، تنها کلس یعنی چونه خالص بماند . چونه را نیز باریک آمیختند و يك ماده بسیار گیرنده از این بعمل آوردند که به اینصورت برای ساختن داش کلای خود شان یکچند هزار خشت و چونه واقری بوجود آوردند .

تمام پنجره و زکامل به بنایی مشغول شده يك داش دودکش دار يك اوجاغه کلای بوجود آوردند که در ازی دودکش آن بدرازی بست قدم بود دور و زد دیگری و کوشش نموده از معدن ذغالیکه مهندس در کنار قریق روز دیده بود زغال بسیاری نیز جمع نمودند . داش را آتش کردند . در جزیره لینگولین از ابتدای خالقش این اول بار است که دود سیاه سنگ زغال از دودکش دراز که نشانه مدنیت است در هوا بالا برآمد .

خیره: گل کلالی خود شا ترا از کیل که مهندس آنرا در اثنای کشفیات خود یافته بود و دیده کی چونه و دیده کی سنگ چقماق ترکیب دادند و بکار آغاز کردند از دیگر بزرگ رخت شویی گرفته تا به پیوی تنبا کوشی هر نوع آلات و ادوات محتاج الیه خود را مانند دیگر سرپوش کاسه طبق چمچه حتی قاشق همه کی را ساختند اگر چه اینچیزها ثقیل و کلفت چیزهایی بودند ولی چون بدرجه بسیار بلند حرارت پخته شده بودند بسیار کار آمد و متین بودند. با تقرووف در وقت ساختن آلات مطبخ یکد و دانه پیو نیز ساخته حسرت و تأسف تو تون کشی خود را که بسبب نبودن تو تون جگر کباب بود تاره نمود. خود بخود گفت:

— باشد بلکه آنرا هم بیایم.

والحاصل، با جران تمام ده روز کامل بصنعت کلالی گری اشتغال کردند. مهندس در خصوص کارها چون بسیار ما هر بود هر چیز را بقاعده اجرا میکرد. روز دیگر عید پسقالبه بود. با جران آنروز را به استراحت قرار دادند.

در پانزدهم نبدان به صنعت کلالی نهایت دادند. همه معمولات صنایع خودشان را برداشته بشمینه ها آمدند. روز دیگر بدگر صنعت آغاز میکردند. در وقت بازگشت مهندس يك نبات بسیار نابی یافت که این نبات از نوع نباتات اسفنجیه (قاو) نام نباتی بود که در اصطلاح ملك ما آنرا (قف) میگویند. و بعد از خشك شدن به ادا شرردر میگیرد. مهندس ازین نبات ده پانزده برگهای بزرگی که مانند پارچه های نمد بودکنده با تقرووف پیش کرده گفت:

— بگیرید با تقرووف! ازین تحفه بسیار ممنون خواهید شد.

با تقرووف برگهای پت دار مذکور را بدست گرفته گفت:

— این چیست، و سیوسمیت؟ با ادا تو تون نباشد؟

— مهندس — فی تو تون نیست. (قاو) است که در گبران کبریت آسایست.

بواقع که این در گبران بعد از آنکه خشك شد در باب آتش در دادن خد، تهی

بزرگی برای مهاجران ایفانمود .

امشب مهاجران در شمعینه های خود شان يك طعام بسیار کھلی خوردند . ناپ در میان دیگهای نوساخته گی خود شان يك کواج بسیار اعلا بی پخته بود . هار بر در پهلوی آن (قالود یوم) نام يك سبزه نیز علاوه کرده بود . که جای نان را می گرفت . از وقتیکه قضا زده گان از ریشه وند بر آمده اند از خوردن نان خشك محروم مانده اند .

بعد از طعام مهاجران از شمعینه هار بر آمده بر کنار ساحل آمدند ، شب لطیف هوا آرام بود . اگر چه کره قرهنوز بحال بدر نبود که اطراف راضیا دار بتواند ولی نجوم لطیفه در خشانیکه قبه سهارا بزین داده بود علی الخصوص کوکب قطبی که مهندس آنرا از زروه کوه (فرا تکلن) دیده بود بکمال لمعه نثاری بود . سیروس سمیت بعد از آنکه کوکب مذکور را تماشا نمود از [هار بر] پرسید که :

— آیا ! امشب پانزدهم ماه نیسان نیست اولاد ؟

هار بر — بلی . و سیوسیروس . در پانزدهم نیسان هستیم .

مهندس — فردا تساوی لیل و نهار یک در سال دوبار بوقوع می آید خواهد شد . یعنی فردا يك روزیست که شب و روز یکدراز می کشد . و تساوی لیل و نهار یک در ماه اینول . ملک های ما میشود در اینجا یعنی در نصف کره جنوبی در ماه نیسان میشود . بناء علیه فردا در وقتیکه به زوال یکچند ثانیه بماند شمس از دایره نصف النهار بگذرد . اگر فردا هوا خوب باشد طول جزیره خود را به صورت تقریبی تعیین میکنیم .

زه ده نون — آیبی اسباب و آلات ؟

سیروس — بلی ، ذاتاً شب بسیار روشنست . حالا ازین صافی و روشنی شب استفاده کرده از ارتفاع قطب جنوبی را یعنی مسافه دوری قطب جنوبی را از اینجا حساب کرده عرض جزیره خود را تعیین میکنیم . همچنین نیست رفیقان ؟ پیش از آنکه بکار های بزرگ جدی آغاز کنیم ، میباید که بعد مسافه جزیره خود را از قطعات مسکونه بداندیم که چقدر است ، و اینهم معلوم نمیشود . اگر به تعیین کردن طول و عرض آن .

ژه ده تون — بلی بسیار درست . اگر بدانیم که بکدام قطعه مسکونه نزدیک هستیم ازینکه درینجا بساختن خانه و دیگر چیزها مشغول شویم بساختن يك كشتی كوچكى مشغول میشویم .

مهندس — این است که منم ازینسبب امشب عرض و فردا طول جزیره را تعیین کردن میخواهم .

اگر بدست مهندس (سکستان) نام آله . وجود میبود تعیین مسافت کوکب قطبی بسیار آسان میشد . ولی چه فائده که آن آله موجود نیست . مهندس بشمینه هادرا مدد باکاردیک دوچوبی تراشیده ، و سرهای چوب را بايك خارى بهمديگر ربط داده و عمایك پرکاری بوجود آورده . مسافتی که از روی افق تا بکوکب قطبی موجود است برای مساحت کردن آن لازم است که افق صرف از بحر متشکل باشد . حالآنکه در جائیکه بودند افق جنوبی باد مائه پنج مستور شده بود . اگر چه برای این عملیات بسوی جنوب جزیره رفتن هم ممکن بود ولی گذشتن از نهر مرصی لازم میآمد که آنهم يك كار مشكلى مینمود . لهذا مهندس اجرای عملیات خود را در تیه منظره وسیع قرار داد .

مهاجران بر تیه منظره وسیع برآمدند که ازینجا بسوی جنوب بلا مانع سطح بحر مشاهده میشد . سیروس سمیت يك نوك پرکار چوبی را که ساخته بود بسوی نقطه افق که سما بابحریکی شده بود متوجه ساخت ، نوك دیگر آنرا بهنجمی که در زیر کوکب قطبی بود متوجه نمود که به اینصورت پرکار يك زاویه تشکیل داد . بعد از آن از برای آنکه زاویه مذکور خراب نشود يك چوب پاره دیگری در میان هر دو پای پرکار نهاده پایهای پرکار را بايك تاراج بسته کرده . بعد از آنکه این زاویه بمیدان برآمد کار پیمایش این زاویه متوقف ماند . برای این پیمایش در اول امر بلندی و دوری تیه منظره و سببه را که عملیات زاویه گرفتن بر آن اجرا شده میبودن لازم است . بعد از آنکه این پیمایش هم اجرا شود از مساحت زاویه مذکور ارتفاع تیه دیگر بر آن تعیین زاویه شده تزیل می شود که مقدار باقی مانده آن مساوی و برابر مسافت کوکب قطبیست با افق . و چون عرض

هر جامساوی با مسافت قطب و افق آنجا میباشد. از اثر و بنا بر آرزوی مهندس عرض
جزیره دانسته میشود .

بَاب چاردهم

مساحة سنگلاخ غرائت — جهت تطبیق قاعده زوایای مساویه — عرض
جزیره — يك سیاحتی بسوی شمالی جزیره — استریدیہ —
مرورشس از نصف النهار — کیت وضعیة
جزیره لینگولن .

روز دیگر که روز یکشنبه ۱۶ ماه نیسان بود به سببی که يك روز معزز شمرده میشد
مهاجران بوقت از زمینها برآمده برخت شویی و جان شویی خودشان مشغول
شدند. تا بوقتی که مهندس و وادیکه برای ساختن صابون بکار است بدست بیارده بیاید
که با آب خالی شست و شو بکنند . آمدیم بر تبدیل دادن البسه : درینباب چنان قرار
دادند که تاششاه دیگر همین البسه شان کفایت میکند بعد از آن درینباب سخن خواهند
گفت امروز هوا خیلی خوب بود . از روزهای لطیف . و سم خزان يك روزی بود .
آفتاب نوظلوع کرده اطراف را مستغرق انوار ضیاء اناری کرده بود .
مهندس برای کامل ساختن عملیات دیشبه خود اول خواست که ارتفاع تپه را
پیمایش کند . هاز بر گفت که :

— آیا برای اینکار نیز پرکار دیشبه را استعمال میکنید ؟

مهندس — فی اولاد من ! با يك اصول دیگر این پیمایش را اجرا کرده بصحت
تزدیکتر پیدا میکنم .

هاز بر بسببی که درباب تطبیقات فیه بسیار شایق و هوسکار بود از مهندس جدا
شد . زه ده ثون ، یا قروف ، تاب بدیگر کارها مشغول شدند . مهندس از زیر
سنگلاخ جدا شده تا بکنار ساحل آمد . مهندس بسببی که قد خود را میشناخت که

چند متروکسور است از آنرو به برابری قامت خود يك عصا چوبی بریده چوب راست مذکور را به قدم پیمایش کرده بدست گرفت . هاز بر نيزيك شاقوليكه عبارت از ربط شدن يك سنگی بيك تاري بود با خود گرفته از پی . مهندس روان بود .

مهندس عصا چوبی را که در دست داشت بقدر دو قدم در زمین ريگزار کنار دریا بخالاتید . بواسطه شاقول عصا چوب را يك وضعيت مستقيمی که تماما به افق عمود باشد بداد . محلی که بر سر تپه منظره وسیعه بود از جائیکه حالا مهندس در آنست بخصد قدم مسافه در پیش واقع شده است .

مهندس بعد از آنکه مسافه مذکور را پیود . و عصا چوب را بر زمین خالاتید بر سر ريگزار راست دراز کشید . و همچنين بر سینه پس پس کشیده تا بجائیکه نوك عصا چوب ، و چشمه ايش ، و سر تپه يكجا برابر گردید ، یعنی خط شعاع نظرش از نوك عصا چوب مرور کرده به تپه منتهی گردیديك وضعيتی گرفت که اين وضعيت چنان بود که رویش بر زمین بود ، و از نوك عصا چوب سر تپه راه مشاهده میکرد . سبروس به هاز بر گفت :
— آیا خودت از قواعد اولیه هندسه چیزی میدانی ؟

هاز بر — يك کم و بیشی میدانم . موسیوسمیت .

مهندس — آیا میدانی آری که خواص دوزاویه متساویه عبارت از چه میباشد ؟

هاز بر — اضلاع متشابه یا يكديگر متناسب است .

مهندس — آفرین اولاد . حالا بنگر که من در بنجاده و عدد زاویه قائمه تشکیل کردم

که یکی بزرگ و دیگری كوچك است . يك ضلع زاویه كوچك اين عصا چوب عمودی .

ضلع دیگر آن از نقطه بیخ عصا که بخاك فرورفته تا بچشم من خط مستقيمی که کشیده

شده است میباشد . آمدیم بر زاویه دوم که زاویه بزرگ است . يك ضلع اين زاویه بزرگ

این سنگلاخ عمودی ایست که آنرا پیمایش کردن میخواهیم . ضلع دیگر آن همان خطیست

که از بیخ سنگلاخ عمودی تا بچشم من کشیده شده است .

هاز بر نمره خوشی زده گفت :

— آه و سوسپروس فهمیدم ! این چیزیکه شما تشکیل کردید دوزاویه قائمه است .
اضلاع زوایای قائمه هابایدیکدیگر متناسب است . بنابراین خطیکه از چشم شما تا بیخ عصا
چوب است و ضلع اول زاویه کوچک گفته میشود با خطیکه از چشم شما تا به بیخ سنگلاخ متحد
شده است و ضلع اول زاویه بزرگ گفته میشود متناسب است . ضلع های دوم هر دو
زاویه های معنی از ارتفاع عصا چوب با ارتفاع سنگلاخ نیز متناسب است .

مهندس — شایاش اولاد ! حالا کار ما و تو این است که این مسافه های اضلاع این
زاویه هار ایسپایش کنیم .

اینرا گفته به پیمایش آغاز نهادند . خط اول که مسافه مابین جای افتادن مهندس
با نقطه بیخ عصا چوب است یا زده قدم بود . خط دوم که باز از جای افتادن مهندس تا به
بیخ سنگلاخ بود بدرازی پنجم قدم برآمد .

بعد از آنکه اینهارا پیودند مهندس و هار بر بشتهینه ها آمدند . مهندس هنگامیکه
در کوه کشت و کذار داشت یک تخته یازم سنگ سلیت که در مکتبها از آن تخته مشق برای
اطفال میسازند باخود آورده بود . بایک سنگ یازم تیزی بعضی حسابهای علم جبر را
نوشته پرکار دیشبه خود را گرفت . زاویه که درین پرکار دیده میشد عبارت از
مسافه بود که در مابین نجم قطبی و سطح بحر واقع شده است . مهندس با همان پرکار یک
دایره رسم نمود . این دایره را بر (۳۶۰) قسم مساوی تقسیم نمود . زاویه تیکه
پرکار تشکیل کرده بود به اینجا تطبیق نمود . زاویه اول که کب قطبی از خود قطب بمسافه
(۲۷) درجه است . این مسافه را بر درجه تیکه که پرکار بردا بره نشان داده بود
علاوه نمود . از آن ارتفاع تپه را طرح و تزیل نمود . حاصل طرح [۵۳] درجه
برآمد . این (۵۳) درجه را از (۹۰) درجه تیکه مسافه قطب از خط استوا است
بیرون بر آورده دید که (۳۷) درجه بوجود آمد . بنابراین سیروس سمیت حکم کرد
که جزیره لینقولن تمام در (۳۷) درجه عرض واقع شده است . اگر در حساب
جزء ی یک خطایی پاش آمده باشد جزیره را همه حال در مابین (۴۰) و (۳۵) درجه

های عرض جنوبی می یابیم .

حالا کار بر تعیین کردن درجه طول مانده است که آنرا هم مهندس تمام در وقت
زوان تعیین خواهد کرد .

بنابر تاسیب مهندس رفقا برین قرار دادند که امروز را به گشت و گذار ساحل شمالی
جزیره بگذرانند، و اگر ممکن باشد تا بخلیج سگماهی و دماغه های ماندیبول نیز گردش کنند .
در تپه های ریگزاریکه، مهندس در آنجا پیدا شده بود طعام چاشت را خورده باز بشمینه ها
عودت کنند .

بعد از تعیین کردن عرض برکنار ساحل آبتانی که در میان جزیره لینگولن ،
و جزیره گلک سلامت واقع شده بود بر فز آغاز کردند . بر جزیره سلامت بعضی مرغهای
جسیم الجثه ثقیل صدایی دیدند که در آب غوطه میخوردند و بازه میبراهند . پانقروف
از هاربر از چگونه بودن خوردن گوشت شان پرسیده دانست که اگر چه رنگ گوشت
شان سیاهست ولی طعم شان بد نیست لهذا از بدست نیامدن آنها بسیار افسوس نمود .
در جزیره گلک سلامت از جنس (فوق) نام حیوانات بزرگیکه هم در آب و هم
در خشکه زیست دارند و وجود بود . پانقروف این حیواناتان کلفت و غایب بزرگ جنبه
را پیشناخت و از دستگیره و بدنی گوشت آنها با خبر بود از آنرو حاجت به پرسیدن از
هاربر نداشت . اما چون مهندس از لازم بودن شکار آنها و بکروزر جزیره رفتن و
شکار کردن آنها بحث نمود پانقروف را حیرت دست داد .

مهاجران در کناره ساحلیکه بر آن برآمدند در کساره های بحر از نوع حیوانات صدفیه
چون استریدیه ، و میدیه ، و لیتود یوم و غیره به اشکال بسیرر لعیفه در نظرشان جنوه
گر میشد . چاره یل از شمینه ها دور شده بودند که تاب در کناره بحر یلک خرمن گاه
استریدیه را پیدا کرد که بملیه ها استریدیه در آن موجود بود . مهاجران از یافتن این
خرینه بسیار ممنون شدند . پانقروف گفت :

— ناب امروز را بیهوده نگذاشت . آفرین ناب خوب نعمتی یافتی .

زه ده نون — واقعیکه این اعلا یک حرینه ایست ، چنانچه میگوید اگر براستی در هر سال هریک از آنها شصت هزار تخم بدهند این معدن استریدیه که ناب پیدا کرده الحوق که یک حرینه لایه‌ای شمرده میشود .
هزار — اما استریدیه بسیار معدی یک غذای بیست .

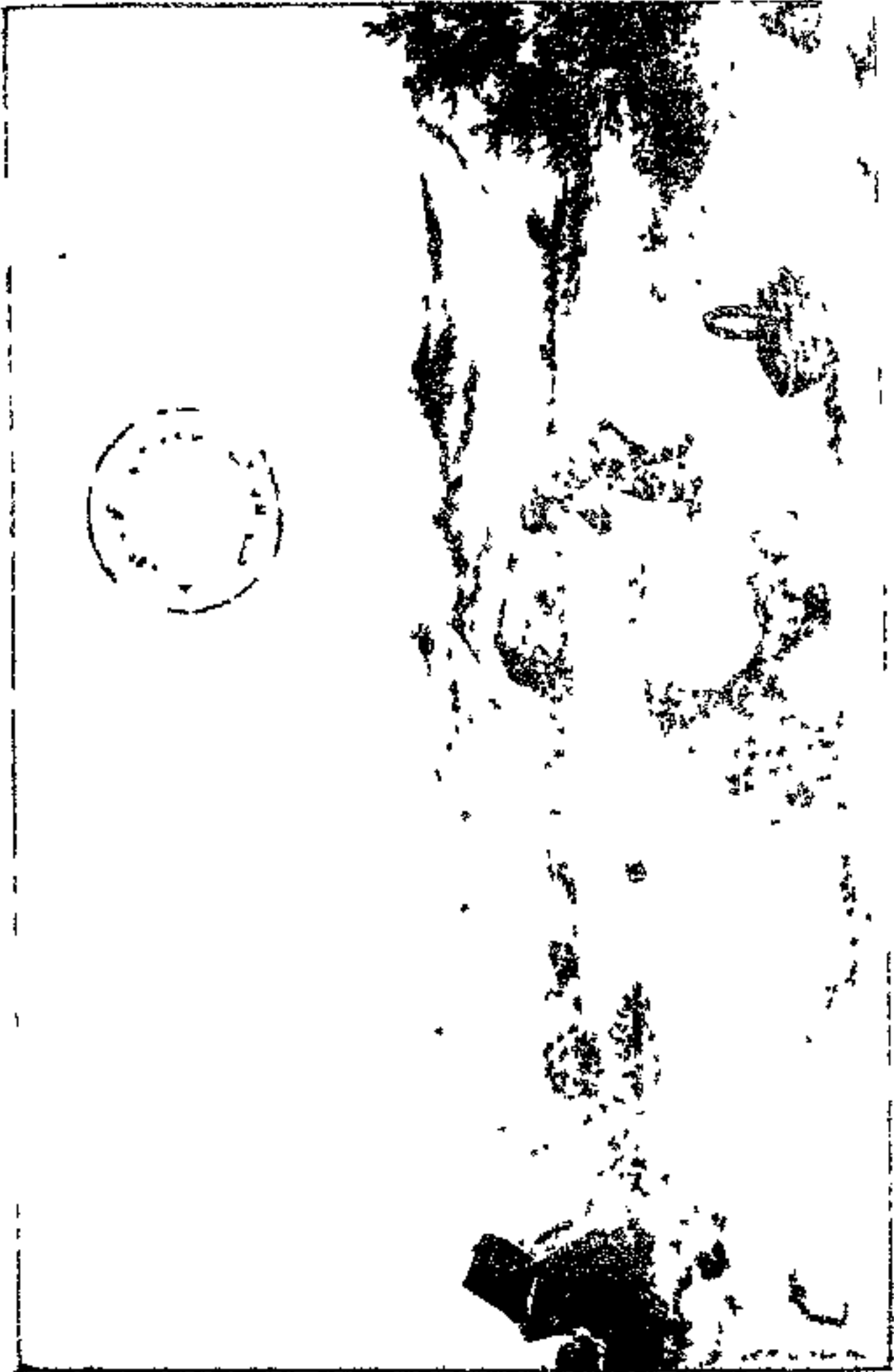
سمیت — نلی ، از مواد آزو تیه در استریدیه بسیار کمست . اگر کسی میخواهد که تنها شکم خود را به استریدیه سیر نکند ، میباید که کم از کم در روز دو صد دانه آن را بخورد .
یا قروف — حالاً از بخار ای طعام چاشت خود مایک پناه شصت دانه برداریم بعد از آن شام بیاض فدی خود را برداریم .

ناب و یا قروف کندن استریدیه آثار مهادند ، و دیک سده شک از اثر چیره دسی . هارت ناب از حقیقه و لجه ساحه شده بود گذاشتند و با راهیکه داشتند دوام وریدند .
سیروس سمیت برای دانستن رسیدن وقت روان متصل ساعت خود نظر بیکرد تا به عملیات تعیین در حه طول به بردارد تا بجا شک که آنجا هیره مقده تمام شده دماغ ما بدیسول آثار مکی یک قسم جریره تماماً عرمت است . در اطراف آن یک پر شده است ، و بعد از پوسشای صاف و استریدیه و آنرا سیاله کوه آتشفشان که در کوهی در اطرافهای آن نموده ، بگره ح جیری دیده میشود .

مرغهای محوری مانند مازمی و غیره در راه بسیار بودند ، یا قروف برای تجربه یکی از راه‌ها تروکمان رذن حواس ، ولی برش کار گرسا شده دعش سوخت .
و مهندس را حطاب نموده گفت :

— می یابد و سیوسیروس ، اگر یکچند تفنگ شکاری بدست داریم حال ما را چنانچه پیشین خواهد ماند .

زه ده نون — بسیار خوب اما کاست خود است یا قروف ، برای میل تفنگ آهن ، برای چقه‌های تفنگ فولاد ، برای ناروت آن شور ، و گوگرد و رطل ، برای پتتی سبب و حاص آن آب ، برای گله و صاحمه سرب و سایر بیابا کرده ساید



تاب و پارسه و فکریان ا طده آنا ۱

من ضامن شما که وسیوسمیت بهمه حال تفنگ برای ما بسازد .
مهندس — همه این چیزها نیکه گفتید در جزیره پیدا میشود . اما ساختن خود
تفنگ آنقدر نازک یک کاریست که به بسیار آلات و ادوات متعددی محتاج است . باز هم
درینباب پسان یک فکری خواهیم کرد .

یا نقروف — آه ! آه ! چقدر غلط کرده ایم . آیا چرا در وقت آمدن ما این همه آلات
و اشیای خود ما را بر استقامت ما بردیانداختیم ؟

هاربر — اگر ما آنها را ایندی نمی انداختیم آنها ما را ایندی نمی انداخت .
یا نقروف — اینهم راستست . اما هر وقتیکه بیادم میآمد که (ژوستان فورستر)
چون صبح برخاسته باشد و بالون خود را در میدان نیافته باشد آیا چقدر بقره شده باشد ؟
هاربر — بخدا ، منم بسیار مراقب دارم که آیا چه گمان کرده باشند که بالون شان چه شده ؟
یا نقروف بیک عظمت و غرور گفت — علی الخصوص که این فکر فرار را با بالون
اول من عطا نمودم .

تاب — الحق که اینچنین فکر عالی را افلاطون هم مالک نبود . حالا بنگرید که افکار
عالی شما را بچه جینی انداخت ؟

یا نقروف — چه ، اگر خوشت نیامد ؟ بخدا در نزد من پاه وسیوسمیت واری یک آدم
متفنی در جزیره آزاد بودن هزار بار بهتر است ازینکه در دست جنوبیه اسیر ماندن .
هاربر — البته البته همچنین است یا نقروف ، ذاتاً چه کمبودی داریم که شکایت کنیم ؟

زه ده تون — دیگر هیچ کمبودی نداریم . گر یک چیز .
یا نقروف — آیا چه ؟

زه ده تون — از نیجارهایی یافتن .

مهندس — اگر در نزدیکیهای جزیره ما دیگر یک قطعه ، و یا مسکون یک جزیره
باشد از نیجارزودی ره می یابیم که اینرا هم بعد از یکساعت خواهیم دانست اگر چه
خریطه بجز در دستم نیست . اما اشکالات آن در ذهنم بخوبی مرتسمست . از فرار

عرضیکه دیروز یافته ام چنان گمان میبرم که جزیره لینگولن در جهت شرقی [زه لاند جدید] و جهت غربی نماک شیلی باشد. حال آنکه مسافه نیکه در مابین این دو محاست قدرده هزار میل می آید. حال مسئله مهمه این است که درین مسافه ده هزار میل و سعت و وقع جزیره خود را یافته از انز و کار خود را به بنیم که آنهم بعد از یک ساعت بدانستن طول جزیره حل میشود.

درین اثنا مهاجران از شمینه ها بقدر شش میل دور، و به غاریکه مهندس در اینجا یافت شده بود نزدیک شده بودند. در اینجا برای استراحت نشستند، برای زوال نیم ساعت باقیمانده بود. سیروس سمیت در ساحل یک زمین صاف و هموار ریگزاری انتخاب نمود که آب دریا آنرا خوب هموار ساخته بود. مهندس برین زمین بدرازی شش قدم یک عصا چوبی را اخلا نید، و یک قدری آنرا بسوی جنوب میل داد. هرگاه این تعیین طول در جهت شمالی کره میسد در آنوقت مهندس این میل عصا چوب را بسوی شمال میداد. هرگز در اینجا یک قدری دانست که مهندس تعیین طول را چنان میکند. مهندس زوال را از روی سایه نیکه از چوب بر روی ریگ می افتد استخراج کردن میدهد. سیروس سمیت بمجردیکه دانست که وقت زوال نزدیک شده بر سر ریگها نشسته و بسایه نیکه چوب بر ریگ انداخته بود حصر نظر دقت نمود. هر آنقدر که سایه چوب کوچکتر میشد هماندم بانوگ کارد بر ریگ یک خط اشارت میکشید. زه ده ثون ساعت بدست منتظر پر رسیدن « ساعت چند؟ » مهندس ایستاده بود زیر سایه چوب رفته رفته کوچک شده تا بجایی میرسید که باز رو بدرازی مینهد که آنوقت تمام وقت زوال میباشد. لهذا ساعت زه ده ثون که عیار آن بوقت زوال ریشموند و واشینگتون برابر است در وقت انتها یافتن کوچکی سایه چوب به هر بجه نیکه بود همان بجه را استاد گرفته تعیین درجه طول آن میشود.

آفتاب پیش شده میرود، سایه نیزها نقد ر کوتاهی میگردد. سایه حداصغر خود را حاصل کرد. بمجردیکه پس رو بدرازی نهد مهندس پرسید که،

ساعت چند است ؟

ژده نون — از پنج یک دقیقه میگذرد .

بعد از آنکه تعیین وقت زوال شد استحضار طول جزیره لینگولن آسان شده . حالا به بناید : که در جزیره لینگولن وقت زوال ده تام به دوازده بجه نصف روز بوقوع می آید در امریکا از روی ساعت ژده نون که عیار آنجاست و وقت به پنج بجه عصر رسیده میباشد که از زوال پنج ساعت گذشته است پس معلوم شد که در میان امریکا و لینگولن پنج ساعت و پنج دقیقه فرق موجود است . حرکت ظاهری شمس بر اطراف ارض هر درجه را در چهار دقیقه بر روی زمین قطع میکند که در ساعتی پانزده درجه را می پیماید . پانزده درجه را چون به پنج ساعت ضرب کرده شود (۷۵) درجه حاصل میشود .

در امریکا چون مبدأ طول (غروب و پنج) اعتبار میشود و مسافتی که در میان وایوینگتون ، و (غروب و پنج) موجود است عبارت از (۷۷) درجه و (۳) دقیقه ، و [۱۱] ثانیه است . در میان وایوینگتون ، و لینگولن از روی حساب ساعات (۷۵) درجه بعد مسافت حاصل آمد که اینرا هم بر آن ۷۷ درجه ضم نموده به تحقیق پیوست که جزیره لینگولن در (۱۶۲) درجه طول غربی غروب و پنج کائن و موجود شده است . سیروس سمیت اینجسب خود را بدرستی خود بیان کرده خواه در طول و خواه در عرض اگرینک شاهی و خطی بوقوع آمده پس از آنهم تخمین کرده خبر نمود که جزیره لینگولن در میان (۳۵) و (۲۷) درجه عرض جنوبی ، و (۱۵۰) و (۱۵۵) درجه طول غربی واقع شده است .

ازین عملیات ریاضی امروزی ب تحقیق پیوست که جزیره لینگولن از همه سواحل روی زمین بدرجه ای که با کستیهای کوچک قطع شدن آن ممکن نیست دور و بعید افتاده است . نزدیکترین سواحل که به این نقطه طول و عرض لینگولن واقع شده جزایر « تایی » و (پو و تو) میباشد که بعد آن (۱۲۰۰) میل است . دوم درجه سواحل « زه لاند

جدید است که (۱۸۰۰) میل بعد دارد . سوم درجه سواحل امریکاست که بمسافت
(۴۰۰۰) میل واقعه شده است .

سیروس سمیت اینموقع جزیره لینگولن را چون درخریطه و نقشه ها شیکه دیده بود
بزی نظر یاد آوری خود در آورد بهیچصورت درموقع مذکور وجود يك جزیره را
یاد آوری نتوانست . معلوم شد که نام این جزیره درهیچیک خریطه موجود نیست .
وبه اینسبب ازراه رفتار جمله کشتیها برکنار است .

باب یازدهم

قطباً زمستانرا باید بگذرانند — مبحث استخراج معادن — شکار درجزیره
سلامت — ماهیان فوق — مورچه — قوبا — ساختن آهن —
فولاد چسان حاصل میشود .

روز دیگر که (۱۷) ماه نisan بود پا ترقوف از ژه ده ثون سپیده این سوال پرسید که :

— خوب شخبر افندی ، امروز بکدام صنعت سلوک میکنیم ؟

ژه ده ثون — سیروس هرصنعتی را که بگوید بهمان صنعت .

• مهاجران سر از امروز بکان کاری سلوک میکنند . امروز بعد از طعام صبح بها
جران از موقعیکه درجه طولرا تعیین کرده بودند برخاسته از میان تپه های ریگ بر
راه خود دوام نمودند ، و تا به مانع مانندیبول پیش رفتند سر از انجا تپه های ریگ تمام
شده اراضی بازو ولقائیک شده رفته است . بعوض سنگلاخهای منتظمی که دیوار آن
سا اطراف تپه منظره وسیعه را در بر گرفته درینجا بصورت غیر منتظم سنگهای شرانیت
جمع آمده است . تا به اینجا که رسیدند مهاجران باز پس بسوی شینه های خودشان
عودت کردند . اما تا بوقتی که مسئله این زمستانرا در جزیره لینگولن گذرانیدن و یا
نگذرانیدن را حل نکردند و به نتیجه مطلوبه آن نرسیدند خواب نکردند .

جزایر (پوهوتو) که نزدیکترین سواحل است به لینگولن (۱۲۰۰) میل راه است

که بسیار راه دراز است • که این راه را باقیقیهای کوچک قطع کردن محال میباشد • برای ساختن يك كشتی بزرگ اگر چه آلات و ادوات هم باشد باز هم بسیار مشکل يك عملیاتی میخواهد • حالا نكبه این بی اسبابی تیکه دارند اولاباید آلات و اوزار بسازند و بعد از آن بساختن كشتی شروع کنند که اینهم در وقت حاضر غیر ممکن میباشد • ذاتاً موسم هم سرزمستانست بجزر ها هم • تيموج و طوفانست • بناءً عليه برين يك قرار دادند که این موسم زمستان را چهار تا چهار در جزیره لینقولن بگذرانند ، و اول کارشان همین باشد که برای گذراندن سرماهای شدید جنوبی يك جای محفوظ و امنتری از شمیمه ها برای خود تدارك کنند •

حالا اول کاریکه مهندس بران اقدام میباشد همینست که معدن آهن را که در شمال صربی جزیره کشف کرده آنرا استخراج کرده بحال آهن یا فولاد درآورد •

معادن در زیر زمین که باشند بحال صافیت و خالصیت معدنی خود نمیباشند بلکه بادیگر اجسام مختلفه • غشوش • میباشد • این است که نمونه دو معدن آهنی که مهندس پیدا کرده نیز همین است • یکی ازین معادن (معدن آهن مائیه تیک) است که کاربون ندارد • دیگر آن با گوگرد مخلوج است که بحال (کبریتت حدید) میباشد • معدن آهن مائیه تیک راه مهندس زیاده تر پسنیده است که این معدن را بقوت حرارت بسیار افزونی از جوهره و ولد الحوضه آن وارهائیده استعمال میکند • و چون معدن زغال سنگ نیز نزدیک این معدن است برای مهاجران کار بسیار سهولت میباشد • یا نفروف پرسیده که :

— خوب حالا به بر آوردن آهن از معدن مشغول میشویم ؟

سیروس — بلی ، اما برای آغاز کردن به آهنگری در اول امر بجزیره سلامت رفته هاهی فوق شکار میکنیم •

یا نفروف به زه ده تون رو آورده گفت :

— آیاماهی فوق شکار میکنیم ندانستم ؟ برای آهنگری ماهی فوق آیا لازم است ؟

زه ده تون — چون مهندس میگوید البته که لازم است •

مهندس از شمینته ها بر آمد ، یا نقر و فیزی آنکه سبب شکار ماهی فوق را بداند
برای رفتن حاضر شده . بعد از کمی مهاجران به کنار آبهای تنگی که در حال جزر گذشتن
از آن قابلیت واصل شدند . بسببی که بحر فرونشسته بود مهاجران بعضی جاها را
پا و بعضی جاها را با شاورری از آنها گذشته به جزیره گک بر آمدند .

سبب و سببیت اول بار و دیگر رفقایش دوم بار برین جزیره قدم نهادند . بر جزیره
اگر چه بسی مرغهای بزرگ بزرگی وجود بود ولی از سببی که ماهیان فوق که به
آنطرف ساحل بر روی آنها افتاده بودند رم نخورنده احتیاط و آهسته گی تمام به آنطرف
متوجه شدند .

در طرف شمال جزیره در سطح آب بعضی جسمهای سیاه سیاه بزرگی مانند
سنگپاره های بزرگی دیده میشد که این جسمهای شناور ماهیان فوق است . ماهیان
فوق در دریا بسیار سریع الحركه که شاورری میکنند که شکارشان در آب بسیار مشکست .
اما چون از نوع حیوانات است که در خشک هم به بر آمدن مجبور میشوند در وقت بر آمدن
شان خشک رود بدست آورده میشوند . پاهای ماهیان فوق کوتاه و راه رفتنشان بسیار
بدشواری میشود .

پا نقر و ف و هار بر آهسته آهسته و سنگها را پناه کرده بسوی کنار ساحلی که فوقها
از آنطرف بخشک بر آمده بودند برای بریدن راه شان روان شدند . ده تون و مهندس
و ناب نیز عصاچوبهای خود را برداشته بر فوقهای یخچر هجوم بردند . فوقها به انسان
هیچ ضرر رسانیده نمیوانند . بسیار بیچاره و عاجز مخلوقی هستند . دو عدد ازین
فوقها از طرف مهاجرین بقتل آمده ما بقئی شان فرار نمودند . یا نقر و ف در نزد مهندس
آمده گفت :

— این است ماهیان فوق ، حالا بگوئید که اینرا چه میکنند ؟

— مهندس — ازین دم آهنگری میسازیم که کوره های آهنگری ما بی وجود

آن هیچ ثمره نمی بخشد .

یا تَقْرِوف — آیا دم ؟ پس معلوم شد که این ماهیان بسیار طالعمند بوده اند .
ماهیان فوق بدر ازی شش هفت قدم میباشد . سرهای شان بزرگ میباشد ،
وجود های شان کلوله ، و پوستهای شان بسیار محکم و قوی میباشد . فوقه‌ها را همینصورت
به شمشینه ها بردن مناسب ندیدند . لهنداناب و یا تَقْرِوف به پوست کردن آنها آغاز نهادند .
بعد از یکچند ساعت عملیات پوست کردن تمام شده . مه‌ندس دو تخته چرم بسیار صریضی
بدست آورد . مه‌ندس بی آنکه این چرمها را آتش بدهد میخواباند که دم بسازد . هاجران
برای وقت جزر یکچند ساعت دیگر نیز در جزیره انتظار کشیدند . نزدیک بمغرب بود
که از آنها گذر کرده به شمشینه ها آمدند .

پوسته‌ها را تارهای الیاف پوستهای درختان باخارهای سر ترقوی دوختن و بحال
دم آنها را در آوردن چنان یک کاره شکلی بود که حد ندارد . بچاره قضا زده کان مجز دو
کاردیکه از تسمه کردن سنگ بدست آورده اند . گرهیج آلاتی را مالک نیستند . تامسه
روز کامل کوشش کردند . از نتیجه آن کوشش مالک یک دم بسیار بزرگی که برای معدن
گری شان لزوم قطعی داشت گردیدند .

در (۲۰) ماه یسان مهاجران آهنگر شدند . معدن آهن شان در دامه کوه
خرانقلن که از شمشینه هاده میلی مسافه داشت موجود بود . لهنداناب برای آنکه هر روز رفتن
و آمدن شان مشکل مینمود برین قرار دادند که در نزد معدن ساکن شده شب و روز
کوشش ورزند . ذاتاً زغال سنگ نیز در پیش شان بود .

علی الصباح از شمشینه ها حرکت گردنداناب و یا تَقْرِوف دم جسم خود شان را بر یک
چوبی انداخته دو نفره بشانه گرفتند . دیگر رفقه نیز کاسه و کوزه و خوراکه خودشان را بر
داشته از میان جنگل (جا قمار) بر ساحل دست چپ نهر مرسی روانه شدند . جنگل
مذکور را از جنوب شرقی بسوی شمال غربی مرور نمودند . در اثنای راه هر بریک
بوته یافت که بیخ آن چون پنجه شود یک طعام بسیار لذیذی از آن بوجود می آید .
علی الخصوص که قابل اختصار هم هست که بعد از اختصار یک شراب بسیار لطیفی از آن بعضی

میآید . مهاجران ازین بیخ مقدار بسیاری جمع کردند .
ره پیمائی شان تابشام دوام ورزید . ولی بی فائده هم نگذشت در اثنای راه دو عدد
قائورو ، و یک دوسه مرغ ، و یک حیوان خاز پشت مانند ی که از یک کر به بزرگتر
بود ، و یوز بسیار درازی که حیوانات کوچک را به آن میگرفت شکار کردند . مهاجران
در باب انجیوان که آیا بچه میبندد ؟ غذا کرده آغار نهادند . یا نفروف گفت :
— آیا وقتیکه بدیگ در آید بچه میبندد ؟
هار بر — بگوشت کاو بسیار اعلا .

یا نفروف — مطلوب کای ما هم همینست . بهر چه که میبندد بماند !
در راه اگر چه به بعضی گرازهای وحشی جنگل برابر شدند ، ولی این جانورها
بر مهاجران هجوم نمود . به (قولاً) نام حیوان بسیار تنبلی نیز تصادف کردند . پنج
ساعت بعد از زوال مهندس اشارت بر استراحت نمود . مهاجران از صبح که روانه
شده اند حالا از جنگل برآمده اند در نزدیکی بیشه زاری که از درختهای بوته مانندی
تشکیلی یافته بود ، و جهت شرقی دامنه کوه فراتقان را احاطه کرده بود یکچند قدم دور
تر از نهر (قریق روژ) توقف نمودند . در طرف یکساعت یک کلبه کوچکی که سر آنرا
باشاخها و برگهای درختان پوشانیدند بوجود آورده ، و یک آتش خوبی در کلبه اند
گوزم افروخته یک قانقور و را کباب کردند . که یک طعامی خورده ، و بنوبت بهره داری
خود را کرده بخواب رفتند .

صبح وقت سیروس سهیت باهار بر بجا شیکه نمونه معدن را یافته بود رفت . در نزدیکی
قریق روژ در دامنه کوه فراتقان معدن نمونه مذکوره را یافتند که معدن در سطح ارض
بحال طبیعی وجود بود . این معدن بعد نهی آهن قورسیقا که آنهم بر سطح زمینست
مشابهت بهم میرساند که استحصالی کردن آهن از یگانه معدنهای شیکه نسبت به معدنهای شیکه
بکندن حاجت داشته باشد آسانتر است . مهندس بسببیکه از عملیات بسیاری رهایی باید بجمع
کردن پارچه های معدن و زغال سنگ رفقارا تشویق نمود . دوروز تماماً کوشش ور

زیده مقدار وافر از معدن وزغال سنگ را در میدان نزدیک کلبه خود شان خرمن کردند . بکروز دیگر نیز بشکستن و کوچک ساختن آنها و پاک کردن آنها مشغول شدند . ههندس يك صنف زغال سنگ و يك صنف معدن روی هم دیگر چیده يك مكعب بزرگی بوجود آورد .

ههندس بعملیات آغاز نهاد . در دهن شك دم يك نوله گلین بخته تپه که در وقت کلالی گری ساخته بود و پانقروی آنرا نشناخته بود که برای چیت ربط نمود . نوله مذکور را در زیر مكعب معدن وزغال سنگ درون نمود ، به اندازه آن يك سه پایه بلندی از سه چوب ساخته بر سردم استاده کرد . بر دم يك تخته گذاشتند بر روی تخته سگهای سنگینی نهادند . تخته را يك دريسمان لخی ربط داده نوک دريسمان را از يك چوب لوله گولی که بعوض چرخ مانیوله از سه پایه آویخته بودند گذرانیده به اینصورت به کش کردن دريسمان به دم گری آغاز کردند . عملیات اگرچه خیلی مشکل شد اما بهمت و غیرت مهاجران کامیابی حاصل آمد . يك کلیچه آهن بزرگی که مانند اسفنج یعنی ابر سوراخ سوراخ بود بوجود آمد . حالا لازم شد که این کلیچه را بدرجه حرارت زیادی گرم کرده جنیبات معدنیه آنرا بیرون برارند که آنها بکوبیدن آهن را باچکش و سندان محتاج بود . حالا نکه این آهگران پیچاره ما مانند همان اشخاصیکه اول آهنرا یافته بودند و هنوز چکش و سندانرا از ان بوجود نیاورده بودند بجای سندان يك سنگ پاره محکمی و بجای چکش يك سوته چوب سرکوله بسیار سختی پیدا کردند . کوشیده کوشیده بهزار جگر خونی دوپارچه آهن بسیار غلیظ و کلفتی ساختند که یکی را بشکل سندان و دیگرش را بشکل چکش در آوردند نهایت الامر بعد از آنکه چارروز دیگر شب و روز کوشیدند پانزده میل آهنین بوجود آوردند که آنها را نیز بحال آتشگیر ، وانبور ، و چکش ، و خاک انداز و کفگیر در آوردند . اگرچه شکلا بسیار ثقیل و بد نما بود ولی در کار خیلی نافع و کار آمد بودند که پانقرو ف و قاب برای این آلات و ادوات بهیچصورت يك قبه تی تخمین کرده نتوانستند . چیزی که برای مهاجران خدمت بتواند تنها آهن معمولی نیست بلکه برای آنها

فولاد لازم است که آنهم بدو صورت بوجود می آید . یکی آنکه قاربون زیاد آهن را بیرون برارند . دیگر آنکه آهن معمولی را قاربون بدهند . سیروس سمیت چون آهن ریخته شده بدست ندارد از آنرو قسم دوم را ترجیح داده آهن معمولی نیکی بدست داشت آنرا با خاک زغال تسخین نموده به حاصلکردن فولاد موفق آمد . این نوع فولاد بسبی که بحرارت و برودت تبدل نمیکند از آنرو بعد از آنکه بدرجه سرخ شدن گرم کردند بر سندان آنرا کوفته تپو تپشه ، بیل ، کلنگ ، پیکانهای تیر ، آهن رنده ، یک دوسه عدد کاردهای قه مانند ، و پیکهای بسیاری ساختند که اینها کاملاً چیزهایی کلفت و غلیظی بودند ولی قابل استعمال و کار آمد چیزهای بود .

در روز پنجم ماه مایس مهاجران همه معمولات صناعیه آهنگری خود شانرا بر داشته بشمینه ها عودت کردند ، و موقتاً به آهنگری خودشان خاتمه کشیدند . بعد ازین بدیگر صنعت سلوک خواهند کرد .

❦ باب شانزدهم ❦

مسئله اقامتگاه — مراقب باقروف — در طرف شمال تالاب سیاحت —
جهت شمالی سطح مائل — مادها — منتهای تالاب — در توپ
تلاش — توپ شناوری میکند — در میان آب مجادله — دو غوثی

روز ششم ماه مایس شد ششم ماه مایس به ششم ماه تشرین ثانی نصف کره شمالی مقابلست . بشاء علیه هواها بخراب شدن ، و آهسته آهسته سردیها به رونمودن آغاز نهاد . بشاء علیه از شمینه ها موافقت و محفو ظتريك اقامتگاهی تدارك کردن ضروری دیده میشود . اگرچه باقروف بشمینه هایك محبت مخصوصه دارد ولی چون طوفان سخت روز های اولی بیادش می آید که موجهای آب دریا هجوم آورده آتش شانرا خاوش نموده بود مجبور میشود که به رأی دیگر رفقای خود تابع شود . سیروس سمیت گفت :

— غیر از سردی سرما ذاتاً به دیگر بعضی احتیاطها نیز مجبوریم .

ژه ده تون — چرا، در جزیره انسان نیست که ازان حذر و احتیاط نمائیم .
— اینستگاه اگرچه قطعاً هنوز بمرته تیرت رسیده ولی چون در جزیره جانور
های پنجه نیز خونریزه وجود است برای محافظه کردن خود را از شر آنها و علی الخصوص
از شر هزنان دریایی مالیزی يك مسکن محفوظ و مناسبی برای خود ما بسیار ضرور است .
هار بر — وای؟ از اراضی مسکونه به ایندرجه دور جاها هزنان دریایی آمده . میتوانند؟
سیروس — بلی اولاد من هزنان دریایی مالیزی کشتیبانان بسیار جسور و سارق
های بسیار خونریز و مد هشی میباشدند . بناءً علیه به احتیاط کردن از آنها از جانورهای
درنده زیاده تر مجبوریم .

یا تقرووف — آیا اگر پیش از آنکه بمحافظه خود از حیوانات چارپا و دوپا آغاز کنیم
یکبار هر طرف این جزیره را گردش کنیم چه خواهد شد ؟
سیروس — راست میگوئید یا تقرووف . اما از کوه فراتقلن دیدیم که در جهت جنوبی
هو غربی جزیره نه نهر وجود است و نه جنگل . ما مجبوریم که مسکن خود را در نزدیک
آب و جنگل تدارك نمائیم که آنهم در مابین نهر مرسی و تالاب غرانت است .
یا تقرووف — چون چنینست در کنار تالاب يك خانه بسازیم . تا بحال کلالی و آهنگری
کردیم يك کمی نیز بنایی کنیم چه میشود . الحمد لله آلات داریم خشت پخته نیز وجود است .
سیروس — آخر کار ما بهمین منجر خواهد شد . اما آیا در میان این سنگلاخ غرانت
يك مغاره یا يك غار و سوراخی بچشم تان بر نخورده ؟

یا تقرووف — فی ندیده ایم ، آه ! . موسیو سیروس ، اگر در میان این سنگلاخ دیوار
مانند سنگ سماق يك مسکن بسیار بلندی ساخته بتوانیم چه سعادت خواهد بود !
هار بر به تمسخر خنده کرده گفت :

— بسوی دریا که پنجره های آنرا نیز باز کنیم چقدر لطافت خواهد داشت !

تاب — برای بالاشدن آن يك زینت نیز میسازیم :

یا تقرووف (بقره) چه میخندید واه ! آلات داریم ، سنگها را سوراخ میکنیم .

• و سیوسمیت هم با روت میسازد • يك چند سنگی که پر اندیم کار میشود و السلام •
سیروس سمیت سخن پانقر و ف را شنید • سنگهای سماقنی غرانیات را شکافتن •
و آنرا با باروتی که هنوز در کتم عامه است پر اندن کار بسیار دراز است لهذا مهندس بی آنکه
به پانقر و ف يك جوابی دهد و با يك تکلیفی بکند و وصیت و تشبیه کرد که هر طرف این دیوار
سنگنی طبیعی را بنظر غور و تدقیق تفایش و تحقیق نمایند •
در اطراف سنگلاخ غرانیات یا به تعبیر دیگر دیوارهای بسیار جسم طبیعی که بقدر
دو مایل امتداد نموده بود دور کردند • بهیچ يك مغاره و سوراخی بر نخوردند • آشیان
های کبوترهای صحرائی نیز در جاهای بسیار یافتند • یواز بود • بعد از آنکه تفتیشات شان
به انجام رسید مهاجران به نقطه انتهایی دیوار سنگلاخ غرانیات رسیده بودند که از آنجا
تابسا حل تالاب يك بلندی • یگزار و سنگزاری امتداد میکند •
مهندس درین باب بسیار به مراقب و اندیشه افتاده بود که آیا آبهای زیادی که از نهرو
(قریق روژ) در تالاب غرانت میریزد از کجا پس برآمده به بحر می آید ؟ هر انقدر
فکر و اندیشه نمیکند درین باب نموده بود از هیچ طرف هیچیک مجرای برای آن نیافته بود •
مهندس از سر بالایی پرریگ و سنگ مذکور برآمده در فضای خود در ابگردش سواحل
شمال و شرق تالاب تکلیف نمود • تکلیف قبول شد • بعد از یکچند دقیقه هزار بر
وناب بر سر بالایی مذکور برآمدند • در عقب ایشان مهندس و ژده ده تون و پانقر و ف
می آمدند • دو صد قدم یا شتر از میان درختهای لطیف بهم پیوست منظره ر و حفزای
تالاب صفا ناب مشاهده گردید • درختهای نونهال و اشجار کهنه سال که برگهای شان
بسیار خزان زرد شده بود در پیشه های اطراف تالاب دیگر گونه نظر دینی داشت •
بعضی تنه های خشکیده در میان فر توت نیز دیده میشد که به اینطرف و آنطرف افتاده
و سبزه ها و بوته و لخته اطراف آنرا پوشیده • و سوراخهای کاواکی آنها برای مرغان (قاق
موس) آشیان شده بود • بسبب بهم پیوستگی اشجار و بوته زار پشته آفتاب درون آنرا ضیا
دار نمیتوانست نمود • هر انقدر که پاش و برقتند درختهای يك کشاده گی پیدا میکرد و راه

رفتن آسان میشد. این است که درین نقطه سیکه این اول بار قدم نهادن مهاجران بر آنست و فقط تیر و کمان خود شان را حاضر گرفته به احتیاط تمام پیش میشدند. اگر چه در شجراها هیچ اثر قدم جانوران خونریز دیده نشد، ولی يك كمي بیشتر بدرازی پا نزده قدم يك ماری در پیش روی توپ بایستاد. ناب هماندم بضر ب يك عصا چوب كه كلی مار را اهلاك نمود. مهندس بعد از معاینه دانست که این مار از جنس مارهای زهر دار نیست بلکه از جنس مارهای بزرگ (بو آ) است که بصورت مص حیوانات را فرو میبرد ولی چون بودن تیر مار و کفچه و غیره مارهای زهر دار نیز ملحوظ بود توپ راه مهندس از بشور آوردن مارها منع نموده بر راه خود دوام ورزیدند.

بعد از کمی مهاجران بجائیکه آب نهر قرینق، و ژبه تالاب بریخت رسیدند. در اول که از کوه فراتقان فرو آمده بودند ساحل جنوبی آبریزش نهر مذکور را دیده بودند درینبار از ساحل شمالی آن آمدند. در شجرا دیدند که آب نهر خیلی وافر و زیاد يك آبست که به تالاب میریزد آیا استقدر آب تا يك مخورجی نداشته باشد که از تالاب بر آید خود تالاب اینهمه آب را در بجای خود محفظه خواهد توانست. مهندس دانست که همه حال تالاب باید يك مجرای داشته باشد که آب را به بحر بریزاند. این است که آن مجرا را باید پیدا کرد زیرا از قوت آبریزش آن مهندس اسفند کرده کردن میخواست.

پنج رفیق از نهر عبور نموده بر ساحل تالاب بر فزار خود دوام نمودند. در آبهای تالاب ماهیان بسیاری دیده میشد. پا تقریباً بدک خود مصمم نمود که یکچند قلابی ساخته ازین ماهیان شکار کند. هر بدترین آنها از نوع كبك يك مرغی را به تیر زده در میان اینخ زارها انداخت. توپ دویده آنرا آورد. مهاجران ساحل شرق تالاب را به تعقیب کردن دوام ورزیدند. مهندس چون درینصرف این مجرای آب تالاب را یافت بحیرت افتاد.

درین اثنا توپ بدای بیته بی واضطراب را گذاشت. در کتبه ساحل میارود. بشدت عوعوه میکند، میرود، و باز می آید. زمین را پهای خود میکند باز یکی یکرا خوش

شده چشمهای خود را بتالاب میدوزد .

در اول امرا گرچه مهاجران به این خلیجان و هیجان توپ هوش نکردند ولی چون صداهای سگ شدت کرد مهندس سگرا آواز داده گفت :

— چیست توپ ؟

سگ در پیش صاحب خود دویده ، و باز یکچند بار بسوی تالاب جهیده ، و بسی آثار هیجان نشان داده دفته خود را در آب پرتاب نمود . مهندس از بیم آنکه مبادا بسگ چیزی ضرری برسد سگرا آواز داد ، توپ بصدای صاحب خود باز از آب پرا مدولی از آثار هیجان و جوش و خروش وانه ایستاد . پانقروف بسطح آب نظر کرده پرسید که :

— آیا در آب چه باشد ؟

هارپر — گمان میبرم که توپ در آب یکجیوان بزرگتری را حس کرده است ؟
ژه ده تون — بلکه تمساح امریکا باشد .

مهندس — گمان نمیبرم ، زیرا تمساح امریکا درین منطقه زیست ندارند .

یکچند بار مهاجران توقف نموده بدقت بسوی تالاب نظر دوختند . اما هیچ چیزی ندیدند . مهندس زیاده تر بمراقب افتاده گفت :

— تا به آخر تالاب برفتن دوام نیاوریم .

بعد از نیمساعت ساحل جنوب شرقی تالاب را نیز گذر کرده به میدان تپه منظره وسیعه نزدیک شدند . مهندس درینطرف نیز مجرای بدر رفت آب تالاب را نیافته و حیرتش زیاده تر گردیده گفت :

— همه حال این تالاب را یک مجرای خواهد بود . اگر در ظاهر نباشد مطلقاً از زیر سگها بدر رفت داشته خواهد بود .

ژه ده تون — هنر من سیروس ! آیا در باب یافتن مجرای تالاب بسیار حساسی کردید ؟
مهندس — بسیار . زیرا اگر آبهای تالاب از زیر این سنگلاخ یک مجرای پیدا



گفت : — مخرس بحر یست

کرده باشد بمجردیکه آبهای تالاب را بدیگر طرف بگردانیم آن سوراخ مجرا را بیرون
بر آورده قابل سکونت يك مسکن و مأوایی را مالک میشویم .
هاریر — ووسیو-یروس ، آیا آبهای تالاب تا از زیر تالاب يك مجرای نداشت
باشد ؟

مهندس — ممکنست اگر چندان باشد که شما میگوئید ، آنوقت بساختن خانه برای
خودمان مشغول میشویم .

وقت چون بشام نزدیکشده بود مهاجران بنای عودت را گذاشته بودند که توپ باز
بیتاب و پراضطراب گردید ، و درینباز بصدای اقدی خود حواله بیساعت دقت نکرد ، يك
عوعوه و وولوله پر هیجانی خود را در تالاب پرتاب نمود . هاریر و پانقر و ف در پی توپ
بکنار تالاب دویدند ، و توپ را فریاد کردند . سگ از کنار بقدریست قدم دور شد .
نام در همین وقت بود که در همان محل که بسیار چقور نمینمود سر مد هس يك جانور
بسیار بزرگی پدیدار گردید . این سر ؛ اکه چشمهای بسیار بزرگ و دهن فراخ اطراف
بر روی آن خیلی بردهشت مینمود هاریر شناخته گفت :

— خرس بحریست .

مهندس — بلی از همان نوعست ولی چون سوراخهای پیش بر روی بینی اوست
این حیوان را (دوغونق) میگویند .

این جانور مد هس عظیم الجثه بمجردیکه دید سگ به او نزدیک شد همانند بر سگ
خانه آورده توپ را بر بود . و هر دو ی شان بیکباره کی در زیر آب فرودفته از نظر
غایب شدند .

ناب میخواست که برای رهانیدن توپ خود را در آب انداخته با جانور مد هس
دست و گریبان شود ولی مهندس خد ، مگر صادق خود را منع نمود . درین اثنا در
زیر آب يك مجادله مد هسی بوقوع می آمد که چندان معلوم میشد که این مجادله با سگ
نیست زیرا سگ با آنچنان حیوان مد هس بزرگ جثه مدافعه و مجادله نمیتواند ، و يك

حمله در دندانه های بزرگ و مد هس آن محوشده هلاك ميشود . بنا بر مجادله نيكه در
زير آب ميشد روي آب تالاب موج زيادي پيدا ميكرد . يكي يكبار سطح آب يك موج
انگيزي شديدي پيدا نموده از زير آب بيك قوت فوق العاده سگ بر هوا گرديد . و بعد
از آنكه از سطح آب بقدرده پا نزده قدم بالا پريد پس بر سطح آب افتاده و بي آنكه يكجا
پيش زخمی شده باشد شناوري کرده بساحل سلامت برآمد .

• مهاجران به اين حادثه خارقه نما بكمال حيرت می بينند ! ناهفهوم يك مسئله !
حالا هنوز مجادله در زير آب دوام دارد . اما مجادله بسيار دوام نغود . يكي يكبار سطح
آب سرخ گرديد . در عقب آن دو غولقي سرده بميدان برآمد . و نعلش در يكطرف
ساحل نزديك شده در ليخ زار کنار تالاب كه آبش كم بود در گن بسند ماند .

• مهاجران به آنطرف دويدند ، دو غولقي بدر ازي ۱۵ ، ۱۶ قدم و الاقل به ثقات
يك خروار يك جانور مد هشی بود . در زير گاو گاهش يك زخمی كه گويابا كار بسيار
تيزي كشاده شده وجود بود .

آيا اين چسان جانور مد هشی بوده كه دو غولقي در ابا انچنين يك ضربه مد هشته هلاك
كرده است ! اين معما نيست كه حل نميشود . سيروس سميت ورقه ايش نيز اين مسئله را
ماز حفظه کرده بشمينه ها عودت كردند .

— باب هفدهم —

رفن بتالاب — جريان آب — تصور سيروس سميت — روغن

دو غولقي — مركبات كبريتيه شيشيتي — كبريت حديد —

غليسرين چان ساخته ميشود ؟ — صابون —

شوره — حامض كبريت — حامض آزوت —

شلاله نو —

روزديگر سيروس سميت نابرابر اي پختن طعام گذاشته خودش بازه ده تون سپيه

بمیدان تپه منظره وسیعه بر آمدند. هار پروپا تقرو ف برای چوب آوردن بچنگل رفتند. مهندس و مخبر بعد از کمی بجائیکه نعش دو غوثی افتاده بود واصل شدند. از حال اصد ها مرغان لاشه خوار بر دو غوثی جمع آمده جسدش را منقار کوبی داشتند. هر دو رفیق مرغان را بستگه از ده دور کردند. زیرا مهندس بکشیدن روغن آن امید ها میپرو را ند که بسی کار بکند. گوشت دو غوثی مخصوص پرنسهای مالزیایی يك طعام بسیار نادری شمرده میشود. لهذا برین قرار دادند که يك پارچه آنرا بریده به ناب حواله کنند تا تجربه شود.

واقعه دیروزه دو غوثی هنوز از یاد مهندس زرقه است. هر دم خود بخود میپرسد که «آیا چگونه يك جانور مدعی دو غوثی را باینصورت هلاک کرده است؟» سیروس سمیت سطح آب را بدقت نظر میکند. هیچ چیزی نمی بیند. در جائیکه دو غوثی بود آنها بسیار نبود اما رفته رفته چقدر شده میرفت. زه دو تون گفت:

— از اینجا چیزی معلوم نمیشود نی؟

مهندس — نی عزیز من. حیرانم که این واقعه عجیبه را بر چه حمل کنم.

زه دو تون — بواقعیکه زخم دو غوثی بسیار عجیب است. علی الخصوص پرانیدن قوپر از زیر آب زیاده تر جالب مراقبت. چنان پنداری که يك دست پر قوتی بعد از آنکه سنگ را بیرون برتاب نمود همان دست با خنجر یکی داشت گلوی دو غوثی را بشکافت.

مهندس — همچنین معلوم میشود. اینرا بگذار، آبارهایی دادن من از بحر و بمغفرد آوردن من چه میگوئید! خلاصه کلام در اینجا بره يك سری حکم فرماست که دانسته میشود. در اینخصوص درینوقت فکر تازی و خیال بازی نکنیم بکار خود به پیشیم.

سیروس سمیت اینرا هنوز ندانسته بود که آیا آبهای تالاب از جگه بدرفت دارد. در نیسارد در جائیکه بودند در آب تالاب يك جریان حس نمود. در آب يك چوبی بینداخت. جریان چوب را بردن گرفت. دور رفیق نیز آنرا پیروی نمودند تا آنکه پاچوب بمنتهای جنوبی تالاب واصل شدند.

جریان تابه اینجادوام ورزیده در اینجا آبهایك جوش زیر و زبر شدنی گرفته جریان آب منقطع میشد. سروس سمیت گوش خود را بر زمین نهاده يك صدایی که از جریان شدید يك شاله بر آید شنید. مهندس بر پا خواسته.

گفت — این است که آبهای تالاب از اینجا می رود. مطلقاً در میان سنگلاخ های دیوار مانند غرابت يك مجرای دارد. از اینجا دریای آمیزد من ازان بحر استفاده کردن میخواهم.

مهندس يك شاخ دراز چوبی را از درخت کنده برگهای آنرا بکنند و در جا نیکه بودند در آب فرو برد. از سطح آب دو قدم پایا قریک سوراخ فراخی را یافت که ازان سوراخ آنها بعدت روان بود. بدرجه شدید يك جریانی بود که چوب را از دست مهندس ر بوده برد مهندس گفت:

— این است که یافتیم. اینجا دهنه مجرای است که آبهای تالاب را میبرد. من این دهنه را بمیدان میبرازم.

زه ده تون — آیا چسان؟

مهندس — آبهای تالاب را دوسه قدم فرو آورده ...

زه ده تون — آبهای تالاب را چسان فرو آورده میتوانید؟

مهندس — برای تالاب دیگر يك مجرای کشیده این مجرا را از زمینستانیم.

زه ده تون — از کجا مجرا میکشید؟

مهندس — از نزدیکترین جاها نیکه بساحل بحر باشد.

زه ده تون — آن ساحلی که شما میگوئید سراسر سنگ است.

مهندس — من هم آن سنگها را برانیده مجرا میکشم، و این سوراخ را بمیدان میبرازم.

زه ده تون — عجب کاری میشود. در نقطه نیکه آبهای تالاب بساحل بریزد چه

يك شاله بلند و بزرگی نیز بوجود می آید.

مهندس — بلی ازان شاله نیز استفاده میکنیم.

اگر از نقطه شبکه سوراخ دهه مجراست یک قدری بسوی پاش یعنی بسوی ساحل
بهر رفته شود بر سر سنگلاخهای بلندیکه مانند دیوارهای طبیعی از طرف ساحل بحر
یافت شده است میرسیم . پس معلوم میشود که آبهای بحر از میان همین سنگلاخ برای
خود يك مجرای یافته از زیر زمین بدریا المتحقی میباشد . این سنگلاخ غرایت که بر سا
حل بحر عموداً بلند رفته خیلی بلند است . و از سطح بحر تا به بیخ دیوار سنگلاخ دو
حد قدم مسافت . وجود است . . مهندس بارفین خود از کنار تالاب جدا شد . ژده تون
در مخصوص نزار کامیابی مهندس اصلاً شبیه نمود . اما به ایندرجه آلات ناقص این
قدر سنگ پاره های بزرگ را بر هوا کردن . و برای آبهای تالاب يك مجرای نوی تشکیل
دادن ، و به اینصورت آبهای تالاب را فرو آوردن . و مجرای قدیم زیر زمین را بیرون
بر آوردن حقیقتاً مشکل کارها نیست .

سیروس سمیت ، ژده تون و قتیکه بشهینه ها برگشتند دیدند که با تقروف و هار بر
محلی کردن حاله هیزم خودشان منغولند . با تقروف پرسید که :

— موسیو-سیروس . هیزم کشی را تمام کردیم . آیا بتانی را چه وقت آغاز خواهیم نمود ؟

مهندس — حاله بتانی نی بلکه کیمیاگری میکنیم .

ژده تون — بلی . جزیره را بر هوا میبرانیم .

با تقروف — چه میگوئید ؟ جزیره را چه ن بر هوا میکنیم ؟

ژده تون — اما همه جزیره را نی يك حصه آرا .

مهندس — از من بشنوید دوستان من :

اینرا گفته ملاحظات امروزی خود را یکن یکان بیان نمود . نظریه قول مهندس
آبهای تالاب از دهه شبکه دو قدم از سطح آب تالاب فرو تراست در زیر تپه . نظاره و
سیمه در میان دیوار سنگلاخی طبیعی يك مجرای بسیار جسیم و فراخی برای خود کشده
از زیر زمین بر سطح آب بحر بحر می آید میززد . لهذا در میان این مجرا البته يك
يك مغاره . وجود است که آبهای تالاب را فرو آورده آن سوراخ را بیرون بر آوردن

لارم است که ازان سوراخ درآمده مغاره مذکوره را بحال يك مسكنی در آوردن ممکن است .

بحرای نور اسیروس سمیت میخواهد که از میان سنگها نیکه بساحل نزدیکست برون آرد . لهذا برای این کار از باروت کرده زیاده تربيك اجزای تاریه قویه احتیاج کلی دارند . آیا آن اجزای اچسان باید ساخت ؟

این تصورات سیروس سمیت بسیار خوش با نفرو ف آمده است . سنگهار ابراندن ، سر از نوبك شلا لة بر آوردن ، مغاره ها کشف کردن آیا چقد رشیرین کار های ساعت تربیت ! با نفرو ف میگوید که (مادام که مهندس گفت که کیمیا گر شویم ما هم میشویم . حتی اگر بخوانند ، من معلم رقص هم میشوم) اینرا گفته و یکدوسه چرخ رقص هسرت نمود .

باب و با نفرو ف برای کشیدن روغن دوغونق ، و پار . پار . کردن گوشت آن ما هور شدند . هماندم حرکت کردند . سیروس سمیت وزه ده تون و هار بر بجائیکه معدن در حال سنگ بود ، توجه شدند که مهندس از انجا از مرکبات کبریتیه يك نمونه آورده بود . آروز را تا بشام بجمع کردن و نقل دادن مرکبات مذکور و کوشش ورزیدند . و بدر جا کافی ازان در شمینه ها جمع آوردند . روز دیگر مهندس بعملیات کیمیویه آغاز نهاد ، این مرکبات کیمیویه که از زین استخراج شده از زغال ، و سیلیسیوم ، و آلومین ، و کبریت حدید مرکب است که کار آمدنی ترین آنها درینوقت کبریت حدید است که مهندس آزا به کبریتیت حدید تحویل داده ازان (حاض کبریت) حاصل میکند .

حاض کبریت که آنرا (تیزاب) میگویند از چنان وسایط کیمیویه ایست که در عالم صنایع بیشتر از همه چیز استعمال میشود . مهندس از جسم مذکور اگر چه بعد ازین برای شمع ساختن و چرمهارا دباغی کردن نیز استعمال خواهد کرد اما درینوقت برای دیگر چیز استعمال میشود .

سیروس سمیت در پشت شمینه هایت جای صاف و همواری را انتخاب کرده چوب

و هیزم فراوانی در انجا خرمن نمود . بر سر آن چوبها از نوع سنگ قایغان (شپست) نام سنگها را که با مرکبات کبریتیه بهم آمیخته با معدنها آورده شده بود وضع نمود ، و بر سر آن مرکبات کبریتیه را بقدر فندق خورد خورد کرده يك صغ پر بخت . بعد از آن چوبها از هر طرف آتش دادند ، بحرابت آتش سنگهای شپست که زغال و گوگرد داشت نیز آتش گرفتند . باز يك صغ دیگر نیز از مرکبات کبریتیه علاوه نمود . و بعد از آنکه چوبها سوخته و يك خرمن آتش بوجود آمد روی آنرا با خاک و شاخ و برگ پوشیدند تا از هوا محفوظ بماند . این خرمن را بر حال خود ترك نمود . زیرا بعد از آنکه مدت دو اوزه روز این خرمن همچنین بماند کبریت حدیدیکه در آنست بالا امتزاج به (کبریتیت حدید) ، و آلومینی که در آن موجود است به (کبریتیت آلومینه) تحول میکند . و سیلیسیوم ، و زغال ، و جوده آن سوخته محو میشود .

بعد از آنکه خرمن مذکور را برای حاصل شدن امتزاجات کیمیوی ترك نمودند سیروس سمیت با دیگر رفقای خود بدیگر کارها مشغول شدند . ناب و یا نقر و ف روغنی را که از (دوغونتی) کشیده بودند آب کردند و صاف ساختند . مقصد مهندس این بود که روغن مذکور را تحلیلی نموده غلیسیرینی که در آن موجود است بیرون برارد که این عملیات هم نمیشود مگر اینکه روغن مذکور را به حال صابون تحویل دهند .

برای بر آوردن غلیسیرین را از روغن و تحویل دادن آن بصابون تنها آنها ، معامله کردن آن با چونه یا سودا کفایت میکند . چونکه اگر با چونه یا سودا روغن معامله شود در حال غلیسیرین را جدا میکند و روغن را بصابون تبدیل میدهد . و چیزی که برای مهندس بکار است غلیسیرین آنست برای حاصل کردن غلیسیرین چون روغن با چونه معامله شود صابونی که از آن حاصل میشود در آب حل نمیشود . حال آنکه اگر با سودا معامله شود صابون معمولی نیکی بیشتر است بوجود می آید . حال آنکه سودا را از کجا بیابند ؟ در ساحل بحر بعضی نباتات بحری که از جنس صباریه بود جمع آمده خرمن تشکیل کرده بودند که این نباتات خلقة سودا را حاوی میباشد . لهذا از این نباتات استحصالی

کردن صودا بسیار کار دشواری نیست . اولاً از این نبات مقدار بسیاری جمع کردند . و در آفتاب انداخته خشك کردند . بعد از آن يك چقوری كنده در آن پر کردند و آتش دادند ، و تا بوقتی كه بغبار منقلب میشد دوام نمودند . كه این عبارت را علی العموم (صودای طبیعی) تسمیه میکنند .

این است كه مهندس غبار مذکور را باروغن دوغونق معامله کرده قابل استعمال يك صابونی با مقدار کافی غلیسیرین حاصل نمود . حالایت جزو مهم دیگر بكار دارد كه آنهم عبارت است از (آزوتیت پوتاس) یعنی شوره ا

برای استحصالی آزوتیت پوتاس لازم است كه بعضی نباتاتی را كه كار بونیت پوتاس را حاوی میباشد با حامض آزوت معامله بکنند . آیا حامض آزوت را از يك تدارك كننده این است كه این مسئله جداً شكل يك مسئله ایست . مهندس حیران مانده ولی باز طالع مهاجران مددگاری کرده در دامنۀ كوه قرانغان ها ربر معدن آزوتیت پوتاس خالص را پیدا نموده كار تنهابر حداف کردن آن شوره نيكه طبیعت حاصل کرده بود بمانده .

خلاصۀ كلام این كارهای مختلف كیمیاگری بقدر هشت روز دوام نمود . پیش از آنكه مدت مینه دو اوزه روزه تحویل یافتن كبریت حديد به كبریتیت حديد به انجام رسد همه مواد لازمۀ نيكه مهندس را بكار بود حاضر گردید . برای بسر رسیدن مسكبات كبریتیه كه در زیر خاك برای استخراج یافتن پوشیده شده مانده بود ه نوز سه روز دیگر باقی بود كه مهاجران این سه روز را از بكار ننگر آسیده بساختن بوتۀ و دیگر بعضی ظروف و اوانی كه برای تقطیر و غیره عملیات كیمیاگری بكار بود در دامن كلالی خود ساختند . حتی يك داش بسیار فنی نيكه برای تقطیر كبریتیت حديد لازم بود نیز بوجود آوردند . هر چیز در ۱۸ ماه مایس به انجام رسید . ژده تون ، یا نفروف ، هارپر ، ناب بسایه مهندس خود شان در عملیات كیمیویه عمله های بسیار ماهری شده بودند .

بعد از آنكه تحویل مسكبات كبریتیه ختام یافت ماده نيكه حاصل شد مركب از كبریتیت حديد ، كبریتیت آلومین ، و خاكستر سیلیس و زغال بود كه اینها را در يك حوض آب

چگونه شده، نیکه خود شان برای همین کار حاضر کرده بودند انداختند. آب را شور داده، رسوبات را خوب بهم آمیختند، بعد از آن گذاشتند تا نهین شده، آبراز حوض مذکور در تفره ها گرفتند، خاکستر سیلیس و زغال چون در آب غیر محلول بودند در زیر باند، در آبیکه گرفته شد کبریتیت حديد با کبریتیت آلومین محلول بود، این محلول چون تحلیل شد بلورهای کبریتیت حديد ترسب نموده تنها کبریتیت آلومین با آب آمیخته بماند. حالادر پیش سیروس سمیت، مقدار بسیاری از کبریتیت حديد وجود شد که اصل مقصد ازینها استحصال کردن حامض کبریت بود. در عالم صنایع برای استحصال حامض کبریت دستگا ههای مخصوصی که بمصارف گزافی ساخته شده است، وجود میباشد. اگرچه برای اینکار يك فایريك بزرگ، آلات مخصوصه، ادوات پلاستی، حجره های سربی که حامض بران تا اثر نکند و بسی چیزهای دیگر لازم دارد که از عزار یکی از آن آلات و ادوات را قضا زدگان بچاره مالك نیستند. اما مهندس چون در [بوهیا] يك اصول بسیار آسانی دیده بود که خود او نیز همان اصول را پیروی میکند.

سیروس سمیت برای استحصال حامض کبریت در قابهای سر پوشیده کبریتیت حديد را تکثیف کرده حامض کبریتی که از آن حاصل میشود بحال بخار صموده میکند که این بخار تمیيع کرده اجزای مطلوبه را بوجود می آورد. این است که مهندس برای این کار بوته های سر پوشیده و داشهای مخصوصی ساخته است املاح کبریتیت حديد را در درون بوته های سر پوشیده مذکور گذاشته در داس تسخین نموده شد. خلاصه بعد از دو روز تمام حامض کبریتی که مطلوب بود بمیدان برآمد.

آیا سیروس سمیت این حامض را چه میکند؟ مهندس میخواهد که شوره وجود خودش را با آن معامله کرده حامض آزوت استحصال کند سمیت نزدیک شده که بمطلب خود نایل شود. مهندس غلیسیرینی که پیش ازین آنرا تکثیف کرده بود با حامض آزوت معامله نمود. از آن يك مزایع زرد رنگی حاصل شد، مهندس این عملیات آخری خود را از شمشینه هادور تر و تنهابسر خود ساخته است. زیرا این اجزای نیکه بوجود

آمده بسیار تهلكه ناك يك چيزيست .
مهندس پرفنون از اجزای مستحصله خود در يك ظرف گلی شیشه ساخت يك
مقداری آورده بر ققاي خود گفت :

— عزیزان ، این (نیترو غلیسیرین) است !

بواقعیکه این مایع زرد رنگی که مهندس استحصال کرده نیترو غلیسیرین بود که
قوة تخزینیة آن ده بار بیشتر از باروت است . نیترو غلیسیرین مانند باروت به آتش
در نمیگیرد ، ولی به تماس و ضرب آتش میگیرد . بنابراین استعمال آن بسیار تهلكه ناك است .
یا نقروف بکمال بیقیدی پرسیده که :

— آیا همین مایعك زردك آن خرسنگهای سخت خرائیت را میپرانند ؟

• مهندس — بلی رفقا ! هم قوة نیترو غلیسیرین چنان قویست که هر آنقدر بجزهای
سخت مانند سنگهای خرائیت تصادف کند ، هر آنقدر زیاد تر شدت خود را اجرا میکند .
یا نقروف — آیا این چه وقت اجرا خواهد شد ؟

• مهندس — فردا ! بعد از آنکه در سنگها يك سوراخی کنده این مایع محقر زرد رنگ

را در آن پرسیازیم !

روز دیگر یعنی در (۲۱) ماه مایس کیمیا گران ما در نقطه شیکه در مابین ساحل تالاب
خرائیت و سنکلاخ وجود بود رفتند . این نقطه از سطح تالاب پست تر است . آبهای
تالاب بواسطه خرسنگهای بزرگ کنار ساحل تالاب ایستاده شده است که اگر آن خر
سنگها رفع شود آبهای تالاب از مجرائیکه کشاده شود از سنکلاخهای دیوار آسای خرا
ئیت که [۲۵۰] قدم ارتفاع دارد پایان ریخته از آنجا بدریای می آید . و این مجرای
جدید چون بسیار بزرگ میشود آنها بکثرت ریختن گرفته بزودی مجرای معلوبیکه
همه کارها برای آن شده بمیدان میبراید .

یا نقروف بزیرنگرائی مهندس در میان سنگهاییکه پراندن آن لازم است بکندن
يك سوراخی مشغول گردید . سوراخ در میان سنگها از يك نقطه آغاز کرده یکسر بطرف

تالاب مائلا کشاده میشود. این عملیات دراز شد. مهندس میخواهد که بقدر ده لیتره نیتروغلیسیرین استعمال کرده یک نتیجه مدهشته حاصل کند. رفقا بیک کوشش بسیار بلیفی تابه چار بجه سوراخ مطلوب را کشادند.

حالا کار بردادن نیتروغلیسیرین، و قوف ماند. کفاندن نیتروغلیسیرین بیک ضربه شدید محتاجست. زیرا اگر به آتش در دادن نخواهند بی آنکه بکشد آهسته آهسته سوخته میرود. اگر چه آسانترین کفاندن نیتروغلیسیرین همین است که یکچند قطره نیتروغلیسیرین بران سنگ انداخته و بایک چکشی محکم بران بزنند. حالا آنکه اینگونه کفاندن آن موجب پاره پاره شدن زنده آن نیز میگردد که آنهم بدرد مهاجران نمیخورد. سیروس سمیت بر سر سوراخی که در سنگ کنده بود نیک سه پایه چوبی بلندی برپا نمود، و از لخته او پوست سند ما شد. بعضی نباتات یک ریسمان بسیار درازی ساخته یکسر آنرا از سر سه پایه مذکور گذرانیده یک سنگ بسیار سنگینی را بر محاذی سوراخ مذکور بیاویخت. سردیگر ریسمان را بقدر سی چهل قدم دور تر برده ریسمان را با گوگرد و شوره معامله نمود بمقام قنیل قائم نمود که به اینصورت ریسمان سوخته تا بجائیکه نوک ریسمان بر سر سه پایه گره یافته میرسد و گره را سوختانده سنگ پاره را بر نیتروغلیسیرین می اندازد.

مهندس بعد از آنکه سه پایه را، برپا و قنیله ها را تنظیم نمود، سوراخیکه در سنگ کنده شده بود تا بدهن آن با نیتروغلیسیرین پر و مملو نمود. در روی سنگ نیز بعضی قطرات نیتروغلیسیرین را چکانیده سی چهل قدم دور تر آمده قنیله را آتش داد و بتاخت دویده دویده از سیه، نظره وسیع فرو آمده بشمینه ها درآمدند.

از روی حساب قنیله تمام به بیست دقیقه تا بجای مطلوب میسوخست بواقعیکه بعد از بیست و پنج دقیقه بیک دهشتی که تصویر آن ممکن نیست نیتروغلیسیرین کفید. چنان گمان شد که جزیره تا از ته دای بلرزه درآمد. سنگها چنانچه از دهنه یک کوه آشفته ای که اول بفران می آید بر روی هوا پدید گرفت. در جو هوا حرکت بدرجه شدت

نمود که سنگهای شمینه هارا بلرزه در آورد و مهاجران را بی اختیار بر زمین غلطانید .
مهاجران بر پا خواستند . برای دیدن نتیجه سعی و غیرت چند روز خودشان
بسوی تالاب دویدند . از ذهن همه شان بیکباره گوی یک ندای حیرت و مسرت برآمده
سنگلاخ غرانیقی که حایل آبهای تالاب بود بصورت بسیار واسعی از هم کشاده شده
و آنها از آن مجراییک شدت فوق العاده یک جریانی تشکیل داده ، و بعد از آنکه از
روی سنگها کف کرده تا بکنار دیوار سنگلاخ روانی میگرداند از انجا از (۲۵۰) قدم ارتفاع
پایان میریزد ، و از انجا رود دو صد قدم یک نهری تشکیل داده بدریای آمیزد !

— باب هجدهم —

یا تقروفا از هیچ چیزی شبیه نمیکند — مجرای اول تالاب —
تحت الارض گشت و گذار — در میان غرانیقهایک راه —
توپ گم شد — مغاره میانه — چاه — اسرار —
عودت —

سیروس سمیت به تشبث خود موفق شده است ، اما مهندس بنا بر عادت قی که دارد
اصلا علامت مخونیت نشان نداده و چشمه هایش بشالاه معطوف مانده بی آنکه چیزی
بگوید ایستاده بود . هار بر نوجوان کفها بهم زده آثار شادمانی مینمود . ناب از خوشی
بره بیجهید . یا تقروفا بیک شیوه مخصوص خودش میگفت :

— او ! برای خدایی بگوئیم . حقیقتاً مهندس ما بسیار پر فنون یک آدمیست !
بواقعی که نیترو غلیسیرین از مطلوب زیاد تر خد مت کرده است . مجرای نوی که
برای تالاب باز شده آنقدر واسع و فراخ بود که نسبت بمجرای قدیم از نراه سه برابر
آن آب بدر میرفت . بنا برین بعد از کمی همه حال آبهای تالاب فرو می نشیند .
مهاجران بشمینه هار کشته بیل و کلنگ و چکش و ریسمان حتی خود شان برابر
داشته بار بکنار تالاب آمدند . در راه یا تقروفا مهندس گفت :

— اما موسیوسمیت ! اگر با این مایع زر در لنگی که ساختید اگر بخوایم که جزیره را بر هوا کنیم ، میتوانیم فی ؟

• مهندس — پیشک ، پتو اتیم ، کار بمقدار اجزاء و قوفست ، کره ارض نیز برانده میشود .
پانقروف — آیا این اجزاء را در تفنگ استعمال کرده نمیتوانیم ؟

• مهندس — خیر پانقروف ، شدت نیرو غایسریں خیلی زیاد است ، اسلحه را یاره یاره میکند . اما چون در دست ما حاضر آروت ، شوره ، گوگرد ، زغال و وجود است باروت را نیز به آسانی ساخته میتوانیم . ولی چه سود که تفنگ بدست نداریم .

پانقروف — بگذارید بابا ! یک قدری که سعی و کوشش کردیم آنرا نیز بسازیم و السلام .
چندان دیده میشود که پانقروف از کتاب لغت جزیره لیتقولن کلمه (غیر ممکن) را بیرون بر آورده است .

• هاجران چون بر میدان تپه منظره وسیع و اصل شدند یکسر بطرف مجرای قدیم تالاب که بیرون بر آمدن آنرا تخته بن میگردند و میدهند . بواقعیکه از کنار سنکلاخ به کنار تالاب دهته مجرای قدیم آن میدان بر آمده بود . بسببیکه آبها فرو نشسته بود از کنار سنکلاخ تا به پیش دهته مجرا فرو آمدن آن گردید . دهته مجرا اگر چه بدراری یعنی به بلندی بقدر بسنقدم می آمد ولی بر آن از دو قدم بیشتر نبود . از بقدر بر در آمدن مهاجران ممکن نبود . لهذا پانقروف و ناب کنذک و چکش و قلمه های سنگی کنشی خود را گرفته در ظرف یکساعت بقدریکه یک انسان در آمده بتواند دهته مجرا را باز نمودند .

• مهندس در دهن غار نزدیک شد . دید که در درون مجرایک سر نشیبی که بر آن فرو آمده شود ، وجود است . اگر چنانچه حال دیده میشود بلندی آن پستی نکند ، بسطح بحر ازین مجرا فتن ممکن است و غیر ازین در پیاتره ها با یکدیگر باشد مغزه یک محرواسی پیدا شود که قابل نشیمن باشد .

پانقروف گفت :

— خوب و وسیوسيروس برای چه ایستاده اید؟ نمی بینید که سنگ درون درآمد؟

سقف هم بلند درون مجرا هم مانند دهنه اش تنگ نمی نماید .

مهندس — بلی میدراشم ، اما درون غار بسیار تاریکست ، تاب رفته يك چند دسته
فنج و چوب خشك بیاورد که آنرا افروخته درایم .

تاب و هاربر هماندم بکنار تالاب دویده چند دسته چوبهای خشك شاخله دار ارچه
کننده بیاوردند . آنها را مانند مشعله افروخته در حالتیکه توپ و مهندس به پیش
بودند بمجرا درآمدند .

مجرا برخلاف ملاحظه مهاجران رفته رفته وسعت پیدا میکرد بعد از کمی بی آنکه
خودشانرا خم بکنند قدر است راه میرفتند . در درون مغاره از زمانهای نامحدودیکه
این آب جاری بوده بسیار سبزه های آبی که آنرا (یوصون) میگویند پیدا شده بود
که راه رفتن مهاجران را دشوار مینمود . بناء علیه مهاجران به بسیار احتیاط و به
فشیبی پیش میرفتند . یوصونهاشیکه از سطح فوقانی مجرا رو بپایان آویخته شده
بود هنوز قطرات آبها از آن در چکیدن بود . جاهاشیکه بر آن میگذاشتند مهندس آنرا
یکمال دقت معاینه میکرد . مهندس از بسی علامات دانست که این مجرا از جریان آب
حاصل نشده بلکه از شدت آتش مرکز زمین یعنی از تأثیرات کوه آتشفشان بوجود
آمده بعد از انطفای مدید آن آب تالاب در آن جاری شده رفته است .

در مجرا هراقدر که پایان شده میرفتند مهاجرانرا يك ترسی پیدا شده میرفت ،
و اگر چه بایکدیگر چیزی نمیگفتند ولی بدل هر يك حادثه دوشوئلق آمده در هر قدم
قوه مخیله شان پنهان بودن يك جانور مد هسه دریایی را در نظر شان تجسم میداد .

همافیه توپ در پیش پیش مهاجران میرود ، اگر يك تهلکه به بیند جابك خبر

میدهد . بعد از آنکه بقدر صد قدم پیش رفتند مهندس توقف نمود . رفقایش نیز
بدورش جمع آمد . این جاشیکه ایستاده بودند تا یکدرجه خوب يك مغاره بزرگی بود
که از سقفش هنوز قطرات آب در چکیدن بود . هوای این مغاره اگر چه یکقدری آرام

مهندس و لی هیچ اثر معنی در آن دیده نمیشد ژه ده تون گفت :
— عزیزم سیروس ، این چاخیلی پنهان و ناقابل پیدا کردن يك جا نیست . ولی
قابل سکنا نیست .

پا تقروف — چرا قابل سکنا نیست ؟

ژه ده تون — زیرا هم بسیار تاریک ، و هم یکقدری تنگ است .

پا تقروف — آیا اگر یکقدری کوشش کنیم آنرا بزرگتر نخواهیم توانست ؟

و یکچند سوراخی برای روشنی کشاده نخواهیم توانست ؟

مهندس — ما بر راه خود دوام بکنیم . بلکه در پایا نهاجاهای موافقت پیدا کنیم .

هاربر — چنان تخمین میکنم که هنوز از بلندی دیوار سنگلاخ از سه حصه يك حصه
آنرا قطع کرده باشیم .

سیروس — بلی ثلث راه را پیچیده ایم . زیرا از دهنة مجرانا بحال صد قدم آمده ایم

که هنوز در صد قدم پایا تر . . .

درین اثنا تاب پرسید که :

— تو بکجاست ؟

درون مغاره را پالیدند . سنگ ، وجود نبود .

پا تقروف — بلکه سنگ پشتتر رفته باشد .

سیروس — هاه بسک خود را برسانیم .

مهاجران پنجاه قدم دیگر فرو آمدند ، درین اثنا از پیش بعضی صداهای عجیبی

شنیدند . هاربر گفت :

— اینصدا که شنیده میشود صدای توبست .

پا تقروف — راستست ، هم به بسیار قهر عوعوه میکنند .

مهندس — تیرهای پیکان آهنین مابدهست ماست به احتیاط پیش شویم .

مهاجران برای امداد سنگ خودشان چا بکی نمودند . سنگ رفته رفته عوعوه

را بیشتر میکرد . آیابه پنجه کدام جا نور مد هس افتاده ؟ مهاجران یکچند دقیقه بعد شصت قدم پایا تر توپ را یافتند .

جائیکه سنگ را در آن یافتند بسیار لطیف و واسع يك مغاره بود . تاب و هارپر مشعله های خود شا را تکان داده درون مغاره را روشن کردند . سیروس سمیت ، وزه ده ثون و پانقروف تیرها را بریزه کرده آماده ایستادند .

این مغاره جسیه سراسر خالی بود . مهاجران اطراف آنرا تماماً گردش کردند . هیچ چیزی ندیدند . اما سنگ حالا بر عوعوه خود دوام دارد . سخنها و توازشهای مهندس هیچ فائده نمیکند . مهندس گفت :

— اینجا يك مغاره بزرگ پیش ازینهم راه نیست هر طرف باد یوارهای سنگی غرائیت محاط . مطلقاً برای آب يك مجرای پاید باشد .

پانقروف — بلی . وسیروس . دقت کنیم . بیاد در کدام خار ماری نیفتیم .

مهاجران پیش پای خود شا را دیده دیده به احتیاط تمام بسوی آخر مغاره که سنگ

در انجاعوعوه بسیار میکرد روانه شدند . در اینجا يك چاهی دیدند که در میان سنگهای

غرائیت کشاده شده بود که آبهای تالاب از راهها ئیکه مهاجران بر آن گذر کرده آمده

اندنابه این مغاره آمده و بعد از آنکه این را مانند حوض انباری پر کرده بوده از دهنة این

چاه به بحر میریخته است . این چاه از چاههای موهولی کنده کی دست بشر هیچ فرقی

نداشت . بدرون آن در آمدن غیر قابل مینمود . مشعله هار ابدهن غار گرفتند در درون

آن چیزی ندیدند . مهندس يك پاره چوب در گرفته را بچاه انداخت . شعله چوب

پاره مذکور دیوارهای درون چاه را روشن کرده تابه پایان رفته از چیزی که کرده معلوم

شد که به آب بحر تماس نمود .

از زمان سقوط چوب شعله ور مهندس عمیق چاه مذکور را نمود قدم تخمین نمود .

سیروس سمیت گفت :

— این است که اینجا برای ماهسکن بسیار عالی میشود .

ژه ده تون — اما مهندس افندی اینرا هم بدانید که اینجا مسکن دیگر جا نور بود !
مهندس — چه کنیم ، آن جا نور ازین چاه فرار نموده اتروا گاه خود را بما گذاشت !
یا نفرو ف — درین وقت بجای توپ ، سنگ بودن خود را آرزو میکنم تا بدانم که سبب
دو عوه او چیست .

سیروس سمیت بسوی سنگ خود دیده آمده است تر گفت :

— بلی توپ در بسیار چیزها از ما کرده زیاده تر واقف میباشد .

حالا قسم اعظم آرزوی ما اجران گو یا بسرد سپید . هر چند بسبب کمائی روشنی
شعله ها جسامت و قابلیت آن بحدی داشته نمیشود ولی باز هم ما او را دیگر در دهک بادیوار
نماند که در آن بزنند بر او توفیر و الا نه تخمیم آنم ممکن است اگر چه درین وقت ما در مس
لو بست . ولی چون بعد ازین آب در آن نیاید بدم وقت رطوبت آن زیاد میشود .
حالا دو نقطه مشکل میآید : یکی مسئله روشن کردن مغاره . دوم آمدن کردن
را آمد و بر آمد آن . از سقف مغاره سوراخ کن دن ممکن نیست . زیرا بر سر آن به ستبری
ما در ترسکالایع وجود است . اگر بشود بار که از جهت جبهه یعنی از طرف دیوای
ما بسوی بخر است پخیره بر شده ضعیف گرفته شود . مهندس از وقتیکه وارد مدخل مغاره
را آمد و سه شاره قطع نموده بذهن خود حساب کرده است که دیوار مغاره بصرف دریا
سیار کلفت و مستبر است . هر گاه پخیره باز کردن ازین طرف ممکن نبود دروازه درین
فروج و دخول نیز آسان میشود . پس این فکر خود را برفقی خود بیان کرد .
نفرو ف گفت :

— موسیو سیروس بکار آغاز کنیم . آلت ما به است . من زاد سوراخ کردن این

یوار را پیدا میکنم . آیا از کجا بزدن آغاز کنیم .

مهندس چاقور تر و فرورفته ترین جاها را نشان داد گفت :

— اینجا .

کشتیایان تنو نهاد بکوشش جانسی را نه بکار آغاز نهاد بقدر نجساعت کوشش نمود سنگ

های بسیاری را بر طرف پراند . بعد از آن کلنگ را تاب گرفت . آنهم چون مانده شد زه ده تون بسنگ کنی آغاز نهاد بقدر دو ساعت این عملیات دوام ورزید . کار بدرجه رسید بود که مهاجران نو میباشوند که درین اثنا يك ضربه میل آهنین زه ده تون سنگ را شکافته میل از سوراخ بخارج افتاد .

همه مهاجران بيك زبان (هور را ۱۱) گفته فریاد بر آوردند صدا های شان در سقف مغاره طنین انداز گردید . کلفتی دیوار یک سوراخ شده بود درنجاسه قدم بود . مهندس از سوراخ بخارج نظر انداخت . از ساحل بقدر نمود قدم بلند بودند . ازین دیوار طبیعی سنگلاخ بقدر دو صد قدم يك میدان ریگزار صاف و همواری تالب دیا دوام مینماید . بعد از آن آبشای کوچک ، بعد از آن جزیره سلامت ، بعد از آن بحر محیط جلوه گر بود .

از سوراخ يك ضیای شدت ناکی درآمده مغاره را بصورت بسیار لطیفی لاله دار نمود . طرف چپ مغاره بدرازی صد قدم ، و عرض و ارتفاع سی قدم بود . طرف راست آن خیلی وسیعتر و بانندی سقف آن بقدر صد قدم می آمد که درینطرف ستونهای سنگی طبیعی بسیار عجیب و غریبی نیز موجود است . اگر چه سقف و دیوارها و صحن و ستونهای این مغاره بصورت منظم و هندسه مکمل صنی نیست ولی هیئت بجهت آن خیلی لطافتهای خفیه است .

مهاجران از بسیاری حیرت و اله شده اند . در حالیکه امید یافتن يك مغاره کوچکی را داشتند يك قصر طبیعی دلنزائی بافتند . از دهن هر کس ندا های مسرت میبرآمد . سیروس سمیت گفت :

— رفقای عزیز من ! بعد از آنکه این مغاره خود را بدرجه کافی روشن ساختیم در طرف چپ او تاقها و تجموعه یا خانه های خود را بسازیم . و میدان جسم طرف راست را برای خود ما دالان تجربه خانه و موزه خانه اتخاذ میکنیم .

هاریز — آیا این جارچه عنوان خواهیم داد ؟

مهندس — غرائث هاوزه [یعنی قصر سبائی]

درین اثنا مشعلها هابه تمام شدن رسیده بود ، لهذا پیش از آنکه مشعلها هاخاموش شود بر آمدن لازم است . بقیه کار را برای روز دیگر میگذارند پیش از رفتن سیروس سمیت باز بر سر چاه مذکور بیامد . بدقت گوش بر آن نهاد ولی هیچ چیزی نشنید . در میان آن باز یک مشعل انداخته داعی شبیه یک چیزی ندید . پس چنان معلوم میشود که جا نوزیکه درین مغاره بود و توپ بر آن عوعوه میکرد خود را بچاه انداخته بسبب منقطع شدن آب از چاه به بحر فرار کرده رفته است .
اما مهندس بحیرت بسوی چاه مذکور نظر دوخته هیچ چیزی نمیگفت . یا تقروف به او نزدیک شده گفت :

— و سیروس مشعلها هاخاموش میشود .

مهندس — چون چاینست برویم .

مهاجران از راهیکه فرو آمده بودند پس ببالاشدن آغاز نهادند توپ در پیش پیش میرفت بمشکلات برآید و رفتند . تا به مغاره نخستین بالایی رسیدند در آنجا یک قدری مکث و آرام نموده باز رفتن آغاز نهادند . هر آنقدر که بالا میبرادند هوا سردتر میشد . در دیوارها و یوصو نها قطرهای آب باقی نمانده بود . مشعلها شیک بدست تاب بود خاموش گردید . مهاجران به استعجال مجبور شدند . مشعل دیگر نیز رو بخا ووشی نهاده بود که مهاجران از دهنة مجرای قدیم تالاب غرائث بر آمدند .

* ————— *

باب نوزدهم

نقشه و پلان سیروس سمیت — برون غرائثهاوز — زینة ریسمانی —

تخیلات یا تقروف — سبزه های خوشبو — تبدیل مجرای

آب — نظارت پنجره غرائثهاوز — آب جاری در غرائثهاوز

روز دیگر راه مهاجران به اصلاح مسکن نو خودشان یعنی (قصر ایتهاوز) گذرا

بدند . مهاجران دریاب ترك كردن شمينه هاو آمدن به اين مسكن جديد خودشان ، دست قدرت آنرا در ميان اينچنين يك ديوار سنگي غريبی كه از هر گونه تعرض و باد باران و بخر محفوظ و مصون است انشا نموده خيلي آرزو و استعجال ميكردند . اما فكر مهندس اينست كه شمينه ها را نيز سراسر ترك نكنند و آنرا براي بعضي عمليات جسيمه ك كارگاه جسيمی اتخاذ كنند .

كار نخستين مهندس اين شده كه بسوي ساحل رفته ديوار طبيعي سنگلاخ غرا نيت را لاحظت كنند كه سوراخ غرائته ها و زردر کدام جاي ساحل تصادف ميكنند . آهنی كه از ست زده تون خطا خورده بساحل افتاده بود رهبر آشكاري براي مهاجران بوده كه واسطه آن تعيين موقع آسان گرديده آهن به آسانی يافت شده در جايي كه آهن افتاده بود هستند قدم بآمدن تران در ديوار يك سوراخي مشاهده ميشد . كه از حالا بعضي كيو ران در آن رفت و آمد را بنا نهاده بودند .

مگر مهندس اين بود كه مغاره را بر پنج قسم ويك سالون تقسيم كند . از طرف ساحل پنج پنجره ويك دروازه باز كند . پا قروف لازم بودن پنجره ها را تصديق و قبول نمود . اما معنای لزوم دروازه را ندانست كه چيست . زيرا دروازه غرائته ها و زرا عبارت از مدخل مجرای تالاب كه در بالاست ميدانند . مهندس گفت :

— دوستان من . فكر من آنست كه آن مدخل را بسته باشم و بند كنيم كه هيچكس آنرا نپند و نداند . حتى در وقت لزوم در پاش مجرای جديدی كه باز کرده ايم يك سدی ساخته مدخل قدیم را سراسر در زير آب پنهان سازيم . زيرا چنانچه ما از اين راه رفت و آمد مينوايم براي ديگران نيز آسانست .

پا قروف — خوب از جكارفت و آمد كنيم ؟

مهندس — از يني طرف يك زينه بسازيم . وقتي كه زينه را برداريم آمدن هيچكسی در نجاممكن نميشود .

پا قروف — آيا به اينقدر احتياط از چه لزوم مي بينيد ؟ تا بحال از جا نورها چیزی

ضرری به آن رسیده . جزیره مانیز . سکون نیست که از مردم وحشی بومی آن اندیشه کنیم .
مهندس — آیا ازین بخوبی آیین هستید ؟

پانقروف — چون همه اطراف جزیره را گردیدیم قطعاً آیین میشوم .
مهندس — بسیار خوب ، گیریم که در جزیره انسان نیست اما از خارج آمده . میتواند .
اینظر فهای بحر محیط بسیار تهدک تا کست . بنا برین به احتیاط حرکت کردن اولاً تراست .
پانقروف رأی مهندس را پسندید ، و بکار آماده گردید . نقشه مهندس در باب
تعمیرات غرانیتهاوز ازینقرار است : اولاً در دیوار طرف پیش روی مغاره پنج پنجره
بسیار مکملی بایک دروازه باز کردن . و در صالون یعنی دالان بسیار بزرگ طرف راست
مغاره نیز یک پنجره بزرگی کشیده هر طرف مغاره را خوب ضیاءدار ساختن . این پنجره
ها چون نام بجهت نقطه شرق ناظر میباشد شعاعات نخستین شمس طاوری همیشه در آن
انعکاس میکند غرانیتهاوز چون در مابین سنگستانی که شمینه هاز تشکیل داده ، و خم نهر
مرسی واقع شده لهذا آبادهای مدهش شمال شرقی معروض نمیشد . ذاتاً مهندس
پنجره هاز را چون باچوکا ته و پناه های محکم تزئین میدهد از آنرو به بسیار مضبوطی سد
و بسته میشود که ببادها مقاومت مینوراند .

اول کاریکه به جران به آن شروع کردند سنگ کنی بود که پنجره هاز را باز کنند .
سنگهای دیوار غرانیتهاوز خیلی سخت بود که با آهن و کلنگ شکافتن آنها مشکل
و دیر میشد . لهذا از نیتروغایرینی که بدست مهندس موجود بود مقدار کمی استعمال
کرد پنج پنجره و یک دروازه . و یک پنجره بزرگ را باز کردند . سوراخها نیکه باز شده
بود اطراف و کنارهای آنرا یک شکل منظمی دادند و بعضی جاهای آن که بگن و خشت
محتاج بود تعمیر نمودند . در ظرف یکچند روز همه این کارها را به انجام رسانیدند پنجره
های باز غرانیتهاوز ضیا و هوای صافی را در مغاره جاری ساخته رطوبت و عفونت
آنرا سراسر زایل نمود .

بنا بر پلان مهندس مغاره بر پنج قسم تقسیم میشود . قسم اول عبارت از جایست

که دروازه وزینه در است و این قسم مانند دهلیز خانه شمرده میشود بعد از آن بفرآخی سی قدم يك مطبخ ، و بوسعت چهل قدم يك اوتاق طعام خوری ، و بوسعت پنجاه قدم يك اوتاق خواب ، و در پیش دالان بزرگ يك اوتاق مهمان خانه .

این تقسیمات طرف چپ مغاره را سراسر پر نموده لهذا در مابین او تا قها ، و مغاره يك روهروی مانده آنطرف را برای تحویلخانه شيكه هر نوع ماكولات و مشروبات را در آن نگهدارند مخصوص نمودند . مهاجران يك مغاره ديگري نیز بر بالای این مغاره دارند که آنجا را برای گدام چوب و زغال و هر نوع ارزاق تخصیص کردند .

برای اجرا یافتن این پلان مهندس مهاجران باز بخش مالی و چونه سازی آغاز کردند . چند روز مشغول شده خشت و چونه بسیاری در زیر دیوار غرا نیتهها و زجمع آوردند . تا بحال برای رفتن و آمدن غرا نیتهها و زاولا بر تپه منظره وسیعه بر آمدن . و بعد از آن بدرازی دو صد قدم مجرا از فرو آمدن بسپوده وقت شان صرف میشد . مهندس هاندم فکر خود را بوقوع اجرا نهاده بساختن يك زینه متینی آغاز نهاد .

در اول امر دوسه روز بر یسمان سازی مشغول شدند ، ریسمانهای گوناگون باریك و كلفت و دراز و کوتاه از لیفهای درخت (کوری زونق) که خیلی محکم و متین است ساختند . ریسمانها را در پیش دیوار غرا نیتهها و ز آوردند . و يك زینه فرآخی که پته پایه های آنرا از چوب محکم درخت سرو ساخته بودند از دروازه غرا نیتهها و ز آویختند . يك ریسمان باز بکتر دیگری را نیز از يك مقاره (۱) کشد رانیده برای بالا کردن خشت و گل و غیره استعمال کردند . خشتهها و چونه ها و چوب و آب و سایر لوازم را با آن بیالا کشیدن و بکار بستن خود شان آغاز کردند . بعد از یک هفته درون مغاره بموجب پلان و نقشه مهندس بر اوتاقها و دالان و مطبخ و غیره تقسیم یافت .

همه این عملیات در زیر نظارت مهندس از طرف همه مهاجران بکمال شوق و همه شطارت اجرا میشد . علی الخصوص یا تقرووف که گاهی ریسمان ساز و گاهی بنا و گاهی سنگ کن میشد بذله کوشیها و لطیفه ها و مزاحهای میکرد که رفقا را بشهقه هاسی آورد .

(۱) مقاره چرخهای کوچک غلطک داری را میگویند که برای بالا کردن اشیاء را بجای بلند بکامی آید و ریسمان بر آن به آسانی کش میشود .

پانقرووف بدرجه برههندس امدیت و اعتماد پیدا کرده که مسئله لبوسات و تنویرات راهیج
بخطرنیاورده تا بساختن راه آهن و تلگراف فکر خود را دراز نموده بود .
مهندس سخنان پانقرووف را بلدت میشنید ، و نیت های مبالغه کارانه او را خراب
کردن نمیخواست . اما گاهی بیک اندیشه بسیار دور و درازی فرو میگرفت که آنهم
عبارت از اندیشه چسان رهائی یافتن شان بود از بنجریره خالی و تنهایی که از همه راه های
کشتیها برکنار افتاده حتی نام آنها در خریطه هامذکور نیست که کشتیها به آن نام در انجا بیاید .
در انسانی عملیات هزار بر کوشش مندی و غیرت خود را نشان داد که آنچه درجه جوهر
قبلیست . نوجوان . و کوشش مند یک پسریست ، زود میفهمد ، زود اجرا میکند .
مهندس رفته رفته به این پسر محبتش زیاد میشد . هزار بر نیز بمقابل مهندس روز بروز
حس احترام کاراته اش را می افزود .

ناب باز همان تابست . دایما صداقت ، جسارت ، و غیرت مجسمه است . آفندی
خود را بدرجه پرستش دوست میدارد . با پانقرووف بزودی عقد رابطه محبت نموده ،
و در مابین شان یک دوستی صمیمی حاصل شده بی تکلف به صاحبه آفاز نهاده اند .
ژم ده ثون نیز بسیار غیور است هر کار از دستش می آید . زینه غرانیتها و زردروز
بیست و هشتم مایس قطعاً جایجا گردید . این زینه که بدرازی هشتاد قدم بود بر صد
پته پایه تقسیم یافت . مهاجران بزودی بر بالاشدن و فرو آمدن زینه عادت گرفتند .
پانقرووف بسپه که در کشتیها بواسطه اینچنین زینه ها بردگلهای بلند بلند بالادو پایان شده
درین باب معلم اول دیگر رفقاشده بزودی و آسانی مهارت و مهاره پیدا کردند ، او
توپ بیچاره بسیار بزخمت و دشواری به آن عادت گرفت . تا بسیار وقتها حیوانا بر شانه
بالادو پایان میکردند . ذاتاً مهندس فکر آنرا دارد که بقوت آب شلاله یک ما کینه جر
انتقال ساخته خود را اورفقای خود را ازین عذاب بالادو پایان شدن وار هاند .

درین انسانی کارهای متنوعه موسم زمستان نیز نزدیک شده بود . مهاجران دریی
ذخیره آرزوقه زمستان خود اقتادند . هر روز ژم ده ثون و هزار بر یکچند ساعت بشکار

مشغول میشوند . صید و شکار خود شانرا اکثر در (بیشه جا قامار) اجرا میکنند .
هنوز يك واسطه نيکه از نهر (مرسی) گذر کرده بتوانند نيافته اند از ان رود در جنگل
بزرگ (فاروست) رفته نتوانسته اند . گشت و گذار جنگل مذکور را برای بهار آیند .
گذاشته اند . ذاتا در بیشه جا قامار نیز شکارهای متعدد قانغورو ، و گراز ، و انواع مرغها
وجود میدهد . هار بر نیز درین اثنا در يك طرف جنوب غربی بیشه يك چمنزاری یافته
که در آن هر گونه نباتات خوشبو ، و نباتات طبي وجود بود . از هر نوع ورقم آن که
برای سینه ، و تب ، و مسهل و غیره نافع است بغل بغل در غرا نبتهای وزمی آورد با نقر و ف
چون اینهارانید ، سید که :

— این سبزه ها بچه کار می آید هار بر ؟

هار بر — خود را با آنها ندای میکنیم .

یا نقر و ف — آنچه وقت ؟

هار بر — هر وقتیکه ناخوش شویم .

یا نقر و ف — مادامیکه در جزیره ما حکیم نیست چرا بیمار بشویم ؟

این سخنرا با نقر و ف بچنان يك طور جدی و حقیقی گفت که مزح از او معلوم نمیشد .

مگر به فکر یا نقر و ف محقق همین است که ناجوری و بیماری را حکیم هادر ما کها با خود می

آرند . هار بر اگر چه بجواب یا نقر و ف يك سخنی نیافت ولی بر کار خود دوام ورزیده .

بسی نباتات نفعی دیگر نیز در غرا نبتهای وز جمع نمود . حتی در میان نباتات مذکوره

(اوسوه غور) نام نباتی نیز آورده بود که بعد از جوش دادن اعلايك چای سبزی میشود .

در اثنا نيکه صیاد هار شکار خود دوام داشتند يك روز بيك ملك خرگوشها

تصادف کردند که هزاران غارهای خرگوش را حاوی بود . هار بر فریاد بر آورده گفت :

— وای ، آشیا نهی خرگوشها را به بینید .

ژده تون — آیا بر خواهد بود یا خالی ؟

ژده تون و هار بر در نزد آشیان هار زدند . از انجاده بقدر صد دانه

خرگوشها بهر طرف بدو بدن شدند. بچنان سرعتی بدیگر غارها و طرفهای پنهان شدند که توپ نیز یکی از آنها را گرفته نتوانست. ژم ده تون خیلی بهوس گرفتن یکچنددانه از آنها افتاده خواست يك دایمی در پایش آشیان آنها بگذارد. ولی دام را باچه بسازد؟ هیچ! والحاصل باوجود آنها از سعی و کوشش وانه ایستادند تا بهمت توپ وتک و دو خود چار عدد خرگوش را تلف کرده توانستند.

بوقت شام محصول شکار خود را بغر اینها و ز آوردند. طعام شام را همین محصول تشکیل نمود. و هم چون به آشیان بزرگ آن راه بلدی پیدا کرده اند ممنون شدند که هر وقت از آنجا بدام آورده میمانند. در (۳۶) مایس پله های پنجره ها و دروازه ها را ساخته. کار برفرش کردن او توفیقمانند که آنرا هم برای شبهای دراز زمستان گذاشتند. دره مطبخ يك او جاغ خشت پخته نیز ساختند. و دو دکش آنرا نیز از يك تنه درخت کواک شده ساخته و سر پنجره مطبخ را يك سوراخی کرده سردو دکش را بیرون بر آوردند. داخل قدیم مجرا را با سنگهای بزرگ بزرگی سد کردند و بسی چوب و خاشاک و گل و یوصون بر آن ریخته سراسر بند نمودند. ولی نیت مهندس که آب را پس بالا کرده مدخل را سراسر در زیر آب پنهان نماید درینوقت معلق ماند.

مهندس از مجرای قدیم نیز استفاده نمود. از زیر مدخل يك سوراخی بزرگ کرده و از آن آب در آن جاری نمود. راه جریان این آب را نیز خوب تسویه کرده يك جویچه كوچك بسیه را لطیفی در درون غر اینها و از جاری ساخت. آب مذکور در پایش و صبیخ در يك حوضی جمع می آید و از آنجا درین شب بجه آخره غر رفته به پنجره ریخت. هر چیزی که باشد. زمستان نیز شدت خود را نشان داد. مهندس آینه سردی را بیکوقت دیگری مانده درینوقت پله های پنجره های خود را در تنه پتخت حفظ و دستر نمودند. ژم ده تون در اطراف پنجره ها از نوع عشق پچن بعضی نبات خوش گل خوشبوی کاشته اطراف پنجره ها را به آن تزئین نمود. و به جریان حقیقت از بخت خود شان ممنون هستند. اگر هر چه میکردند به این درجه محفوظ و موافق يك اقامتگاهی پیدا

تمیت و آنستند . با نظر به تجربه های اخیر ، لطافت بخشاست ، بر کانه جواهر متفقه ، دماغه مانبول ،
دماغه پنجه نظارت دارند . علی الخصوص که جزیره سلامت نیز در پیش چشم شانست .



— { یاب بیستم } —

موسم باران — مسئله ملیوسات — شکار فوق — شمع سازی —
کارهای داخلی غرایتهاوز — دویال کوچک — رفتن بعد ل
استریدیہ — هاربرد رجب خود چه می یابد ؟



بداخل شدن ماء حزیران زمستان نیز داخل شد . بارانهای بسیار شدید و باد
های مد هیش ظهور نمود . مهاجران قدر و قیمت غرایتهاوز را حالا شناختند ، شینه ها
در چنین هواها ناقابل سکه است . حتی در ایامهای طوفان های بحر در انهای مد و وجهای
بحر تابدرون شینه در آمدن نیز ممکنست . بنام علیه سیروس سمیت آلات و ادوات
آهنگری خود شانرا در یک جای محفوظی جا بجا کردن خواست . در ماء حزیران
مهاجران بکارهای متنوع مشغول شدند . شکار خشک و ماهیگیری آب را نیز ترک نکردند .
پانقروف از اینها سیکه از آن ریسمان ساخته بودند ، دانه های متعدد خرگوش ، و قلابهای
ماهیگیری ساخت . مطلقا هر روز یکچند خرگوش و ماهی میگرفت . باب شکارهای
مذکور را به پاك کردن ، و نمک زدن و قاق کردن مشغول میگردد .

درین اثناء مسئله ملیوسات بموقع مذاکره در آمد . هنوز بهمان يك يك دست البسه
شیکه از ریشمونددر برداشتنده ستند . اگر چه البسه خود شانرا تا به اینوقت محافظه
کرده و پاك نگه داشته اند ولی چون بسردیهای سخت زمستان و بارشها کافی نمی آید
مهاجرانرا به اندیشه انداخته است .

تابه اینوقت مهندس به تدارك مسکن و امکانات مشغول بود ، برای اندیشیدن
ملبوسات وقت نیافه بود . و حالا نیز چون موسم زمستانست برای تدارك کردن البسه
وقت و فرصت نیست . همه حال این موسم زمستانرا باید بسر آرند . در سال آینده

کوسفند های کوهی را که در کوه فرا تفلان دیده بودند بدست آورده از پشم آنها البته مهندس يك چاره یافته قماش برای پوشاك خواهد ساخت .

پانقروف گفت — بگذار بابا! در اتاقهای خود چوب بسیاری افروخته خود را به آن گرم میکنیم .

ژنده تون — ذاتاً اینقولن ما در گرمترین منطقه مشمدله از قرار طول و عرض واقع شده . زمستان بسیار شدتساك نمیشود . در طرف نصف کره شمالی به این عرض اسپانیا و انا طول واقع شده .

سیروس — بلی همچنین است اما در اسپانیا و انا طول نیز گاهی زمستانهای بسیار شدیدی تصادف میشود . در اینجا نیز ما جو خست که همچنان زمستانهای سخت پیش شود . معافیه چون اینجا جزیره است درجه حرارت بسیار تنزل نمیکند .
هاز بر — آیا چرا؟ و سیروس سیروس؟

مهندس — اولاد من ، بحر حرارت صیف را باع میکند ، و بمشابه يك اتیار خانه بسیار جسیه است که حرارت را در تمام موسم تابستان در خود ذخیره میکند . در همه های زمستان آن حرارت را افزا میکند . و ازین است که در جزیره های میان آب و یاسو احوال بحر بسیار سردیهی فوق العاده پیش نمیشود .

پانقروف — اینسخنه را پس می اندیشیم . حالا اینرا بگوئید که شبها دراز شد . باید يك چاره برای روشنی بیاییم .

مهندس — این آسانست .

پانقروف — آیا مذا کرده آن؟

مهندس — نی حل کردن آن .

پانقروف — چه وقت آغاز میکنیم؟

مهندس — فردا .

پانقروف — چسان؟

مهندس — ماهی فوق را صید کرده .

پا نفرو ف — آیا ماهی فوق کاس میسازیم ؟

مهندس -- واه ! واه ! تو هم چه بایگویی . شمع میسازیم شمع .

این است که فکر مهندس از شکار ماهی فوق گرفتن روغن آنست برای شمع ریزی که قابل اجراست . روغن ماهیان فوق از حدافزونیست . چگونه و حامض کبریت نیز موجود است . لهذا شمع ساختن آسانست .

روز چارم جزیران روز یکشنبه و یوم مقدسی بود از آنروز مهاجران تعطیل اعمال نمودند . مهاجران از نعماتی که به آن مظهر شده اند دعا های شکر گذاری خودشانرا رفع بارگناه ایزدمتعال کردند .

روز دیگر اگر چه هوا بخوش بود باز هم مهاجران برای شکار فوق بجزیره سلامت برقتند . آبنار در حالت جزر عبور نمودند . و از امر روز قرار دادند که برای گذشتن این آبنار گذشتن نهر مرسسی يك كتنی بسازند .

در جزیره كك سلامت ماهیان فوق بسیار بودند . صیادها عصا چوبهای برچه دار خودشانرا به اصول و قائده نیکه کشتایان قومانده میداد استعمال کرده پنج شش عدد آنها را تلف نمودند . و در همانجا پوست کرده و روغن شانرا در پوست شان پر کرده بغرایتهاوز آور دند . پوستهای آنها برای با پوش های شان بسیار کار آمد يك پوستی بعمل می آرد . روغنی که از آنها حاصل آید بقدر سیصد کیلو ضرام بود .

شمع سازی به بسیار آسانی بموقع اجرا درآمد . سیروس سهیت برای شمع سازی بهعمایات دور و درازی مراجعت نکرده روغن را با چگونه به صابون تبدیل کرد ، صابونرا نیز با حامض کبریت معامله کرده در حالت کبریتیت کاس آنرا تر سب داد . باقیمانده آن بالطبع سه حامض زیت شد که آنها هم [حامض اوله نیک] . (حامض مارغاریك) ، و (حامض سته نیک) بود . اول آن چون بحال مایعیت بود بواسطه تضییق تفریق گردید . دو حامض دیگر که باقی ماند جسم سوزنده شمع را تشکیل نمود .

شمعسازی در بیست و چهار ساعت به انجام رسیده . بعد از بسیار مذاکره و مشاوره
قتل شمعهار از اینجی که از آن در سمان بافته بودند ساختند . قایل را مانند تپا های شمع های
(اسپره چت) با حوض پور معاند کرده شمع بران ریختند .
شمع اشیک ساخته شد اگر چه سیاه و غیر منظم بود ولی شمع های چربوی
عادتی بار بار مکتوب بود . درین ماه نیز در درون شرانیتها و کارها تعطیل نیافت .
پهاجران بار به نجاری شروع کردند . بعضی اشیک به آن احتیاج داشتند ساختند .
به بسیار زحمت دو عدد قیچی ساخته توانستند که بغیر از تپ و هار بر دیگر رفقا و وهای
خودش را با آن بریدند . بعد از بسیار جد و جهد دو عدد اره های دستی ساختند که
با آن اره ها تحت بریدن ممکن شد با آن تخته چوکی . یز ، نازی ، آرام چوکی خواب
ساختند که اینها اگر چه بسبب بی سببی گفت و غیر منظم بودند ولی کار آمد و همین
چیزهایی بودند .

بسترهای خواب پهاجران از (نردستر) ناهتبات بحری مرکب است که این (نرد
ستر) در گذر های بحری پیدا میشود و یک نوعی از یوسون است . پهاجران ازین ناهت
مقد . بسیاری آورده بر روی تخته هایی که بتمام چار بایی برای خودشان ساخته اند فرش
کردند . مطبخ را نیز بیک حن . کمایتی در او دند . با وجوه های بلند خست پخته یی .
و ظروف و لوازمی . تعدادی شجی بشی تپ بکن جریات ایغای و حینه میکند .
په ای تپ غرانت بسبب بحری نوری که برایش بزشده بر میدان تپه منظره وسیع .
ورنگر از گذر حن یک کج جوی بعضی آورده در فتن پهاجران را بسوی حن به تعویق
می اندازد . نهاد قرار دادند که دوین بر آنها به بلند کیت بی که بر روی بیست بیست
قدم باشد براتم به بلند . سه چهره روز به این کار مشغول شده پهاجران خندان . اون
تپ ازین گذشته به گداه حنه استریدیه که پیش ازین کشت کرده بود در رفت . بیک صر به
دستی اشیک ساخته بودند از آن استریدیه ها . اشیک طعم شدن بسیر زیند میشود یکچهر
هزار دانه بار کرده پیورده استریدیه هزار دانه که کند در در ریختند تا تازه به نذر روز

بقدر لزوم از آنها کمره گرفته میکردند .

پس دیده میشود که جزیره لینقولن با وجودیکه هنوز همه اطراف آن پالیده نشده باز هم هرگونه احتیاجات مهاجرانرا دفع میکند . اگر خوبتر جستجو شود البته بسی مواد لازمه دیگر نیز پیدا شود .

قولونهارای ما کولات و مشروبات خود بسی چیزها تدارك کرده توانسته اند . حتی از اسفندان نام يك نباتی شکر نیز استحصال کرده اند . و بعضی بخیهار اختیار کرده یکنوع شرابی نیز از آن حاصل کرده اند . اما يك چیزی کمبودی دارند که علاج آن در وقت حاضر خارج امکانست که آنهم تاجمال هیچیک . وادی نیافته اند که بجای نان گندم قائم شده . این يك راه امید میکند که اگر در جنگل جنوب جزیره گشت و گذار بکنند البته بعضی اشجاری که مواد مغذیه را که خواص آرد در آن باشد پیدا بکنند ولی نایفتن آن از خوردن نان قطوعاً محروم میباشد .

در مخصوص نزعنايت آبی به امداد قولونهار رسید که آنها هم یافت شدن یکدانه گندم است در جیب هاربر . هاربر يك روزیکه چاك و باره البسه خود را میدوخت در دامن جاگش در مابین استر و رویه دامن يك جسمی که چك سختی حس کرد بنوك کار آ مجاز ایازه کرده دید که یکدانه گندم است . رفقا همه یکجانشسته بودند و از مشاهده های سخافه بحث پیراندند . هاربر گفت :

— هوسیوسیروس بفرمائید شمار یکدانه گندم بد هم .

مهندس — چه ؟ یکدانه گندم ؟

هاربر — بلی ، هوسیوسیروس ؛ اما چه فائده یکدانه ککست .

پانقروف — خوب اولاد من ! آیا این یکدانه گندمك تان ماچه ساخته میتوانیم .

مهندس — ماما آن یکدانه گندم نان ساخته میتوانیم نان !

پانقروف — قح ، قح ، قح !!! چرا نمیکوئید بگوئید نان ساخته میتوانیم ؛ حلوا !

ساخته میتوانیم ، بقلو اساخته میتوانیم . علی الخصوص حلیم ! درینموسم زمستان چه

اعلاطعا پیست !! هاهاها !

ہار بر تہا میخو است کہ دانہ گندم را بپندازد ، سیروس سمیت از دستش ر بوده ہند
از انکہ خوب ہا اینہ کردہ و درست و سالم بودن آنرا دانستہ از پانقروف پرسید کہ :
— آیا ہیدا نید کہ یک دانہ گندم چند خوشہ حاصل میکند ؟

پانقروف — یک خوشہ .

مہندس — فی ، دہ خوشہ . آیا ہیدا نید کہ در یک خوشہ چند دانہ گندم است ؟
پانقروف — اگر راست بگویم نمیدانم .

مہندس — حد وسطی آن ہشتاد دانہ است کہ بہ این حساب ہر گاہ ما ہمین بکارانہ کک
گندم را بکاریم ہشتاد دانہ گندم حاصل میگیریم . و چون دیگر بار بکاریم ششصد و
چہاں دانہ میگیریم . در سوم بار کہ کشتیم یکصد و دو از دہ مایون دانہ . در چارم بار چار
صد مایار دانہ بوجود می آید کہ در انوقت آسیانوشی تا ترا بہ بینیم کہ چہ میکند !
رفقای سیروس سمیت سخنان او را شنیدہ دو چار حیرت میشادند . مہندس برسختن
خود دوا نمودہ گفت :

— این است عزیزان . برکت محصولات زمین بہ ایندر چہ با فیض است . علی الخصوص
برکتی کہ در محصول خشخاش و توتون است از گندم بار بار علاوہ تر است . زیرا یک
دانہ تخم خشخاش سی و دو ہزار دانہ حاصل میکند . خوب این را بگوئید پانقروف
کہ آیا ہیدا نید کہ چار صد مایار دانہ گندم چند پیستہ است ؟

پانقروف — فی نمیدانم چیزیکہ میدانم . احقی ہست و بس .

مہندس — از سہ مایون پیستہ زیادہ تر .

پانقروف — چہ ؟ سہ مایون ؟

مہندس — بلی .

پانقروف — آیا در چار سال سہ مایون پیستہ از یکدانہ کک ؟

مہندس بلی . در چار سال . و چنانچہ من امید میکنم اگر در سال دو بار محصول

پرداریم دردوسال .

پا نقر و ف برینسخن یک (هودرارارا !) ی بسیار مد هشی بر آورد . سکوت نمود .
مهندس — این است هازبر که تویا یک خد مت بزرگی کردی ، دوستان من
به این یک خوب بدانید که هر چیز برای ما بکار می آید ، هر چه که بیاید فوآند آنرا از
نظر دور نکنید . خوب هازبر ، آیا این گندم در لای جاکت تو چسان در آمده ؟

هازبر — در ریشمونند پا نقر و ف یکدو کیو تر صحرایی برای من آورده بود . برای
آنها از بازار دانه خریدم در جیب می آوردم البته کدام دانه از سوراخ جیبم در نیخادر آمده باشد ؟
پا نقر و ف — امین باشید ، و سیوسیروس اگر همچنین یک دانه گلک تخم تو تون
بدستم بیفتد باز خواهی دید که من آنرا چسان محافظه خواهم کرد ؟

مهندس — حالا میدانید که این دانه گلک نازدانه گلک را چه میکنند ؟

هازبر — این دانه گلک نازدانه گلک را میکاریم نی ؟

ژم دوتون — هم به بسیار دقت و کمال اعتنا زیر اذخیره ماهمین دانه گلک نازدانه گلک است .

پا نقر و ف هماندم بکار آغاز کرد . در منظره وسیعه بسیار مناسب یک جایی انتخاب

کردند . خاک را بسیار خوب کنند سنگ و خاشاک و علف بیگانه آنرا بدقتی که گویا برنج

واهی چنیند پاک کردند . حتی از بسیاری احتیاط که کدام کرم صرمی نباشد بیختند . یک

قدری چونه نیز با خاک آبیختند . دانه گلک نازدانه گلک را به بسیار چغف و کف در خاک

و طوبتاک زمین فرو بردند . در اطراف آن یک کتاره معنائی نیز کشیدند . پا نقر و ف

یک (ترس) ترسناکی نیز بران برای ترسانیدن سرغان برپانمود .

ههاجران این کارها را تا بچه درجه هچان قلب ، و اضطراب جان اجرا میکردند

که به بیان نمی آید . پا نقر و ف اگر چه مسئله کبریت یکدانه نازدانه را بیاد آورد ولی

این یکدانه گلک به آن یکدانه گلک نمیاند . زیرا اگر محصول ندهد گر چیزی نیست که

جای آنرا بگیرد .

باب بیست و یکم

یکچند درجه پایاتر از صفر — گشت و گه از جبه زار جنوب شرقی —
منظرهٔ بحر — مکالمه در استقبال بحر محبت کبیر — منفسها —
گرهٔ زمین چه خواهد شد؟ — شکار — تادور —

مد و جزر .

پانقروف نام و وضع گشت دانه گنگ نازدانه را «گشت ترار گندم» نامیده هیچ روزی
تجدد که یکبار آنرا زیارت نکند . وای بر حال گرمی و یاد دیگر خزانده شیکه در انجوالی
دیده شود !

در آخر ماه جزیران هوا زیاده سردی پیدا کرد . درجهٔ حرارت سانتیگراد از
صفر یکچند درجه فروتر آمد . فردای آن سی ام جزیران بود که برابر [۳۱]
کا نون اول منطقهٔ شبانی می آید . معنوه است که فردا سر سال وینا دیدست .

سر سال بسیار هوا سرد شد . تالاب غرانت بتیمم "نجم دیدافت یک قسمی از شهر
مرسی نیز بخ بست . چنانچه بر همهٔ جزیران بجمع کردن هیزم مجبور شدند . پانقروف از
پیشهٔ جاقه مروکوه فراتقان خوب و ذغال سنگ بسیاری در غرانتها و زجمع آورده بود
که قدر و قیمت آنرا هم جزیران دره و تموز شده خندان . زیر در چهارم ماه ... کوز سرما
بدرجهٔ شدت نمود که ستریمزاد از صفر به (۱۲) درجهٔ توب نمود . مها جزیران در دا
لان ناخوری "غرانتیم و زیت بخوری" خوش خترع بزرگی - خندان . روزها را در
کنز بخوری "مذکور بسرمی آرد .

در نیمهٔ سوم سرما قدر و قیمت مهندس در نظر رفته ی تن بیشتر گردید زیرا که گران
جویک آب را از زیر تالاب غرانت بدون غرانتها و زنی آورده هم جزیران تشنه می
مانند . چونکه آب تالاب تنه سطح خارجی آن یخ بسته و زیر آن ناچ آب جاری
در غرانتها و زمی آید و حوض باصنای غرانتها و زرا پر کرده از انجوبچه و پیریزد .

با وجود سردی هواها مهاجران برای برآمدن و کشت و گذار کردن حاضر و آماده شدند . جائیکه بیرونند جبهه زاریست که در مابین نهر مرسی ، و دماغه پنجه واقع شده . درین جبهه زار البته که مرغ های آبی مختلفه بسیار است . بلکه شکارهای تازه خوبی بدست آرند .

جائیکه رفتن آنها آرزو دارند هشت نه میل مسافه دارد . که برای برگشتن نیز همانقدر مسافه را پیودن لازم می آید . دیگر اینکه به اینطرف هنوز نرفته اند ، و راه و چاه آرنمیدانند . بنا برین قرار دادند که همه یکجا بروند . بوقت صبح تیرها و کمانهای خودشانرا بدوش انداخته ، و عصا چوبهای سر نیزه دار خودشانرا بدست گرفته و دام های خودشانرا با چیزی ما کولات نیز فراوش نکرده و سگرا به پیش انداخته حرکت نمودند .

برای رفتن بحمل و طایف کوتاه ترین راهها گذشتن بر روی پنجه از نهر مرسیست .
زه ده تون گفت :

— حالا اگر چه میگند رسم اما این گذشتن مادر وقت بیخ بند نیست اینجا ای پل مانند جائز نیست . لهذا این کار پل ساختن نزد میان نقشه کارها نیک بعد ازین بسازند نیز داخل گردید . مهاجران درین موقع جزیره که در ختانی آن ببارف مستور و باوجود آنها مانده زمرد سبزاند این اول بار است که قدم بینهند . هنوز بقدر یک میل نرفته بودند که از پیشه زار بهم پیوست یک گله حیوانات چارپا برآمده بسرعت فرار نمودند . هار بر چون حیوانات را دید شناخته گفت :

— اینها (کولپو) نام روباه هایست که از روباه های عادی بزرگتر و هم و ذی تر میباشد که در مابین (۳۰) و [۴۰] درجه های عرض پیدا میشوند . توپ چون تا حیوانات اینچنین حیوانات را ندیده بود حیران حیران بسوی آنها دیده در پی آنها ایستاد .
پا نقره ف پرسید که :

— آیا خورده میشوند ؟

هاربر — فی خوردہ نمیشوند، زیرا طبیعیون برای جدا کردن اینهارا از جنس سنگ هنوز کامیاب نشده اند، چون تکه هنوز معلوم نشده که حدقه عینیة اینها آیامحضی میباشد یا غلام؟ مهندس از شنیدن این مطالعة فنیة هاربر يك تبسمی کرده بر ذکای خارق العادہ او حیران ماند، یا تقروفا چون همه حیوانات را از نقطه نظر خوردن می بیند به این مضمی و مظهر هاربر هیچ فکر نداشتند، اما اینقدر به اندیشه افتاد که اگر بسال مرغانچه ها ساخته شود و مسغان در آن به پرورانند از دست این دزد های چارپاها به احتیاط حرکت باید کرد.

از دماغه اولی که دور نمودند مهاجران بيك ساحل بسیار بزرگی واصل شدند. از وقتیکه حرکت کرده اند تا بحال دوساعت گذشته است، سیروس سمیت و رفقايش بسبی که راه رفته اند سردی را هیچ حس نکرده بودند، آسمان بسیار صاف و درخشان بود، باد نبود، شمس از کنار افق بحر محیط طلوع نموده بود، ولی شعاعات زایش هیچ گرمی نداشت.

بحر را کد بود، لطافت رنگ دریا نیز شایان تماشا بود که ضیای شمس با سطح آن امواج نموده يك منظره روح فزاینی تشکیل مینمود. دماغه پنجه چارمیل بیشتر نمایان بود، جبهه زار طرف دست چپ مابرتو آفتاب يك شکل آتشی گرفته بود، چارمیل بطرف غربی گفته در ختہای انبوه جنگ فاروست نمایان میشد، درینطرف جزیره در زمان طوفان هیچ يك کشتی نزدیک شده نمیتواند، زیرا از هر طرف باد معروف است، و از رنگ آب آن نیز چندان استدلال میشود که آبهای اینطرف فوق العاده عمیق و چقو، باشد، انسان درینجا در موسم خود را در يك جزیره خالی بحر منجمد شبانی گمان میبرد، مهاجران طعام صبح خود را در همین موقع صرف نمودند، ناب بزودی از خس و خاشاک يك آتشی افروخته گشتی که باخود برداشته بودند گرم کردند، چای (اوسوه غو) را نیز حاضر کردند.

در اثنای تناول طعام متصل اطراف را از نظر دقیق میگذراندند، ژردنئون

میگفت که :

— اگر ما اول به اینطرف می افتادیم ، در حق جزیره خود اعتقاد بدی پیدا میکردیم .
مهندس — بلکه جزیره را پیدا هم کرده نمیتوانستیم . زیرا بحر اینطرف بسیار
عمیقست . دیگر اینکه در اینطرف مانند شمینه هایك سرپناهی نزنمی یافتیم . اگر
بدریایمی افتادیم محو میشدیم .

ژه ده تون — باوجودیکه جزیره خیلی کوچک است ، باز هم در اراضی آن وجود
بودن اینقدر تضاد طبایع شایان حیرت يك مسئله ایست . جهت غربی جزیره عادتاً به
اراضی مگسیتقاها بماند . و اینطرف آن به صحراهای افریقا ، شایسته میرساند !

مهندس — بلی ژه ده تون ، نه هم حیرت کردم . هم شکل این جزیره نیز شایان
دقتست . اگر بگویند که این جزیره در یکوقتی قطعه بود و بعد از آن خورد شده شده
جزیره شده است یا و میشود .

با تروف — اما عجب چیزها میفرمایند! در میان چنین بحر محیط آیا قطعه چنان میشود؟
مهندس — چرا نمیسود ، اوسترالیا ، و ایرلند جدید و دیگر جزیره ها در یکوقتی
یکيك قطعه بودند بعد از آن بسبب حرارت مرکزیه ارض قسم اعظم آنها در زیر آب
فرورفته بسیاری از جزیره ها بوجود آمده است .

با تروف — پس چنان معلوم میشود که جزیره لینقوان نیز از همینچنان جزیره
هایست که قطعه بوده و باز جزیره شده است .

مهندس — محتملست ، زیرا در جزیره ، اینهمه اختلاف طبایع اراضی و محصولات
نیز بر آن دلیلیست .

هاربر — علی الخصوص باوجودیکه چکی جزیره به ایندرجه ، وجود بودن حیوانات
مخلنه و اغر را در آن چه میگویند ؟

مهندس — بلی اولادهن ، گفته شده است . اینقدر کثرت حیواناتها ، و اختلاف
انواع آن دلیلیست برینکه این جزیره نیز در یکوقتی قطعه بزرگی بوده و بقوه بر کانیه

حرارت مرکزیه ارضیه قسم اعظم آن در زیر بحر درآمده کوچک شده است .
پانقروف — دگر اینرا هم بگوئید که يك روزی از روزها قسم باقیمانده آن نیز محو
شده خواهد رفت .

مهندس — های های ! هیچ شبهه نیست که يك روزی محو شده در زیر دریا رود .
ولی مزدور کاران چا بکد ست طبیعت دیگر بسی جزیره های خواهد ساخت !
پانقروف — وای . وای ! این را بشنوید ! مگر این چنین صنعا کاران و مزدور
کاران جزیره ساز نیز در دنیا موجود بوده است و ما خبر هم نداریم ! قاح . قح . قح . قح .
مهندس — خنده مکن پانقروف ، (قورای) نام بعضی حیوانات کوچکی موجود
است که آنها در زیر دریا حاصل میشوند . به بسیار زودی افزونی میکنند ، و زود بچنان
میشوند . همان قسم بچنان آن مانند سنگ تصلب میکند و بر هم دیگر چسبیده بر روز
زمانهای پیشمار جزیره ها تشکیل میدهند . در بحر محیط جزیره ها ، بکه از (قورای)
و تشکلت خیلی بسیار است . مثلاً جزیره (فانر مون لوتر) از جزیره ها ایست که از
(قورای) تشکیل یافته است . نمک بحر و دیگر موجودات بحر ، نیز با آنها منظم آمده در
زیر بحر بعضی اجسام صلبه بوجود می آید که سختی آن با سختی سنگ ضرات معادلست .
جزیره های ارض در اولاً بهتأثیر حرارت مرکزیه زمین بوجود می آمدند ، اما چون
درینوقت دیده میشود که بسی کوههای آتشفشان خفوش شده اند از خستاه استدلان
میشود که حرارت مرکزیه زمین شدت خود در امتیص کرده است ، بنه عاید بعد ازین قضه ن
و جزایر بتأثیر حرارت فی بلکه بسایه جمع آهنن بسیاری از حیوانات (پانقروف سقو
پیک) بیدان می آید بنه برین بعد از بسیر عصره در داخل بحر محیط ارضی بیکه از
خرمنه ای [قورای] ، تشکل شده بظهور می آید ، و مسکون شدن آن نیز قطعاً
داخل احتمالست .

پانقروف — اما بسیار دیر بعد میشود !!

مهندس — برای عمود و شما دیر است اما برای عمر کائنات دیر نیست .

هاربر — اما کره زمین دیگر قطعه چه احتیاج دارد . قطعه های موجوده امروزه
روز برای جمعیت بشریه کافی بلکه زیاده هم هست .
مهندس .- درست میگویند اما در اینجا هم يك مسئله مهمه دیگری هست که آنرا
برای شما بیان کنم .

رفقا — پیشنهادیم .

مهندس — از باب فن چنین حکم میکنند که حرارت موجوده زمین رفته رفته سرا
سر زایل میشود که در آنوقت بران هیچ مخلوق باقی نماند اما در مابین آنها نقطه نیکه
منازع فيه است جهت ورود برودت است . بعضی میگویند که بعد از چند هزار سال از
جهت شمس این برودت وارد میشود ، بعضی را افکار برینست که بسبب غیبوت
حرارت مرکزیه زمین بوقوع می آید که خود من هم بهمین فکر هستم . مثلاً کره قمر
در نیاب برای ما يك نمونه ایست که مشاهده میشود ، قمر در اوایل مسکون بوده و بسبب
غیبوت حرارت مذکوره مرکزیه اش برودت گرفته از ذمیمات سراسر خالی و محروم
مانده است و با وجودیکه شمس همه حرارت خود را بران می تابد ولی هیچ فائده حیاتیه
بران حاصل نمیشود . پس من هم میگویم که يك روزی خواهد آمد که کره ارض بتمامها
کسب برودت کند ، اما این فعل تبرد خیلی آهسته بوقوع خواهد آمد ، در آنوقت دیده خوا
هد شد که در قطعه های مسکونه منطقه معتدله از همان انجمادیکه در منطقه های قطبیت
بظهور میرسد . وقتیکه برودت بطور نمودن آغاز شد در روی زمین يك مهاجرت
بزرگی بوقوع می آید . جمعیت بشریه مانند سیلابی که بجزیران آید از طرفهای شمال
و جنوب و منطقه های معتدله یکسر بسوی خط استوا که گرمترین جاها در آنوقت میباشد
هجوم می آورند ، در آنوقت حوالی خط استوا قطعه های مسکون روی زمین میشود .
غلا یونها ، صاموئیل ها بسواحل بحر سفید انجماد میکنند . مردمان قطعه های معتدله بحوالی
خط استوا می آیند که آنحوالی گنجایش اینهمه مردمان را نمیداشته باشد . لهذا حکمت
حضرت خلاق کائنات این جزیره های نو بر آمدیکه (قورای) نام حیوانات صغیره را برای

ساختن آنها را مورد فرموده برای مهاجرت عمومی مردم آن نوقت است که در آنوقتها بر آن ساکن شوند، بنا علیه مردم آنیکه بسیار عصرها بعد ازین بیایند بمرهای امر و زه روز را قطعه، قطعه هزاران میبندند حتی کوههای [هالا یا] را که در آسیاست يك جزیره خواهند یافت. مانند قریستوف قولومب برای کشف کره خواهند برآمد. چه میکنند فیقا، مسئله را دراز کردیم. میخواستیم از قوزا یا سایر آن کنیم به بعضی سینه های، یعنی که از اسرار خالق کائنات نقل کلام نمودیم.

ژده تون — این فرضیات تو عین حقیقت است سیروس.

مهندس — خالق کائنات میداند.

یا نقروف — همدان خوب، اما اینرا بگوئید که آیا اینجزیره ما نیز از خرمن قوزای

تشکیل یافته است؟

مهندس — فی جزیره ما و ولقانیك است.

یا نقروف — یعنی محتمل است که روزی از روزها حرارت مرکزی اورا باز غائب کند.

مهندس — بلی البته.

یا نقروف — در آنوقت انشاء الله ما هم در اینجا نخواهد بودیم.

مهندس — اوین باش یا نقروف، انشاء الله در اینجا نخواهد بودیم، در هانی خواهیم یافت.

ژده تون — اما مادر هر حال، باید چنان حرکت بکنیم که در اینجا ماندنی عمری مییشیم.

در اینجا مکانه منقطع شد. طعام هم به انجام رسیده بود. هرچنان در جای جبهه

زار داخل شدند. درازی این جبهه زار بعد مانع جنوبی جهت شرقی امتداد میاید.

سطح آن بقدری استهنز از قدم مربع می آید. جبهه زار ازگی و لای، و نباتات مختلفه

فی ولنج و غیره و در بعضی جاها آبهای دند مرکب است. درین جبهه زار هیچیک جوئی

یا یک نهی جاری نیست. اینقدر آبهای دند بسیار از باران هم حاصل نمیشود. مطلق

در درون خود جبهه زار بعضی چشمه های موجود خواهد بود.

در اطراف و درون جبهه زار خیا، خیل از مرغان متنوعه نیکه اشتباهی شکم پروری

سحریا ترا بجوش آرد در پرواز بودند . اگر بدست يك تفنگی میبود قسم اعظم اینتر غان زده میشد . اما چه چاره که تفنگ نداشتند یا تیروکمان . هاجه کرده بکم شکارا کشتفا کردند . معاینه صدای نیز چون بالا نمیشد و در سرغان رم نکرده بخوبی نشان گرفته میشدند . و خوب زده میشدند . هاجران به اینهم قرار دادند که از سرغان بدام آورده و در کنار تالاب غرائت مرغانیچه ها ساخته سرغان مذکور را خانگی بسازند و از تخم و چوچه گیری شان استفاده کنند درین جبهه زار چون (تادورن) نام مرغها بسیار بود نام آنرا (جبهه زار تادورن) نهادند . نزدیک شام بود که مهاجران بعودت حاضر شدند یکساعت بز شام گذاشته بغرائت باوز در آمدند .

— { باب بیست و دوم } —

دام — روباه ها — باد شمال غربی — طوفان برف — سپید
ساری — خدکترین زمانها — شکر سفیدان — اسرار
چاه — گشت و گداز — یکدانه صاچه .

در جزیره لینگولن سردیهای شدیدتابه پانزدهم آگستوس دوام نمود . در درجه حرارت اصلا بالا شدن پدیدار نشد . دمای در تزل بود . در روز هائیکه باد نمیبودا گرچه تا یکدرجه بحدک طاقت میشد ولی بعضی روز هائیکه باد میشد خیلی شدت میکرد . یا نفرو ف بسیار افسوس میکرد که از خرسهای پر موئیکه پوستهای شان در چنین وسهها بسیار فائده مند است در جزیره چرا وجود نیست و میگفت :

— البسه هائیکه خرسها پوشیده اند بسیار گرم پوشاکست اگر درین جزیره تشریف میداشتند پوستینهای شان را بعاریت از پیش شان میگرفتم .

ناب — خوب اگر خرسها لباس دوش خود را بتودادن نیمه خواستند چه میکردی ؟
یا نفرو ف — بزور میگرفتم ناب آغاچه میشد .

بواقعیکه در جزیره لینگولن خرس وجود نبود . یا بود ولی مهاجران ندیده

بودند . هاربروناب و پانقروف احتیاطاً بر تپه منظره و سیعه دامها نهادند . به این دامها و تلکهای حیوانی که بیفتند مظهر حسن قبول میشود .

این دامها و تلکهای هاربرو پانقروف عبارت از یکیک چقوری بود که روی آنها را خس پوشك کرده طعمه بر آن نهادند . و این چقور بهار در جاهائیکه نقش های قدم حیوانات بسیار تردیده میشد کشته شده بود . چند روزی نهادند درین دامها از (کو لپو) نام روباه ها افتادند .

پانقروف چون سوم بار نیز افتادن روباه را در آن نظر کرد فریاد بر آورده گفت :

— چه عجب کار ! بجز روباه دیگر چیزی نخواهیم دید ؟ اینها بچه کاری می آیند ؟

ژده تون — چه میگوئید ؟ آیا پوشك اینها را نه می پسندید ؟ دیگر اینک و جود شان برای دیگر حیوانات طعمه میشود .

پانقروف از تازها نیز دامهای خرگوش گیری ساخته در جاهائیکه ملکت خرگوشها را ژده تون یافته بود وضع نمود . لافل روزیک خرگوش می گرفتند .

در تلکهای بزرگ نیز بقرار گرفته ژده تون لاشه های روباه ها را گذاشته بسی حیوانات مختلفه افتد دن گرفتند . درین دامها اگر آنها تیکه در جزیره دیده بودند نیز می افتد . (به قاری) نام یک نوع حیوان فر به و خوش گوشتی نیز در افتاد .

در پانقروف هم آغستوس حل هوا تبدیل نمود . بادیکی یکبار بسوی سمت غربی گذشت . اگر چه درجه حرارت زیاده شد ولی یک برف دهشتی کی باریدن گرفت . باریدن برف سه روزی تمام دوام گرفت . جزیره یک لباس بیضی در بر کرد . بعد از سه روز باد طوفان نهادی ظهور کرد ، از شرانی ، وزه طم شدتند ، و اج بحر شایده میشود . باد برفها را بهر هر سوی افشاند . در خشک کرد بادهای برف بظهور می آید . خرا نیتها و زازین دهشتی سر ، محفوظ . نده بود . به جریان دام بحد و شکر آبی میپرداختند . زیرا اگر خرا نیتها و زازین بود حل شان بچه منجر میشد . اگر از خشک و گل خانه می ساختند به این بادها و برف طاققت آوردن آنچه نکل به های بی اسباب مشکل

مینمود . شاینه ها از حالا بلطبه های امواج معروف مانده . موجهای شدید بحر جزیره گنگ سلامت راسرا سر مستور نموده است .

مدت پنج روز مهاجران مجبور آدر غرا نیتها و ز محبوس ماندند . زیرا به اینچنین باد ها و سردیها بالباسیکه داشتند مقاومت کردن ممکن نبود . اما بازم اوقات خود شانرا بیکاز بسر نیاوردند . نقصانهای کارهای نجاری درون غرا نیتها و زرا کمال کردند . بعد از آن به سبب سازی آغاز کردند . درینکار هم ترقیات خوبی نشان دادند . در طرف شمال تالاب غرا نیت نهیهای بسیار نافیی برای سبب سازی یافته بودند . آنها را آورده و تر کرده انواع سبدها و صندوقها ، و بکسها از آن ساختند .

در روزهای آخر ماه آگستوس هوا سر از نو تبدیل نموده سردی زیاده شد . طوفان باد خفیفتر شد . مهاجران هماندم از غرا نیتها و زبر آمدند . اگر چه بقدر دو وجب برف بر زمین بود ولی چون بسبب سردی ، بجمد شده بود . رفتن بر آن آسان بود . مهاجران بر میدان تبه منظره وسیعه برآمدند . چه تبدلات ! همه اطراف و درختان بایک برف کیفی مسنور شده بود . تالاب غرا نیت ، کوه قرانقلین جنگل فاروست همه ترا برف با هم در آمیخته بود . شالان جدید بصورت غیر منظم بچ بسته شده ها و ستونهای بلوری دراز و کرناه عجیب و غریبی بظهور آورده بود .

مهاجران گرگ دامها ، و تاکها ، و دامهای خود را دیدن خواستند . بسببی که در زیر برفها شده بودند یا متن شان مشکل شد . علی الخصوص اگر در چاهیکه خود کنده بودند خودشان می افتاد بسیار عجیب یک کاری میشد ! بعد از بسیار تفحص یافتند . درون همه آنها خالی بود . ولی باز هم بر سر برفها اثر قدم بسیار حیوانات دیده میشد . حتی هار بر در میان آرهای قدم حیوانات نقش پنجه یک جانور خونریزی را که از جنس (فایه ن) نام پلنگ است شناخت ، با نفرو ف پرسید که :

— فایه ن چیست ؟

هاریبر — پلنگ است .

پا نفرو ف — آیا پلانگی در چنین جاهای سرد پیدا میشود ؟
• هندس — بی ، در امریکا نیز در همین منطقه ها پلانگ میباشد .
هو از فته رفه کسب اعتدال نمود ، بر فهارو به آب شدن نهاد باران نیز بارید .
بر فهارا کاها شست ، هوا جریان در پی از ذاق و ما کولات دویدند ، چوب زغال ،
بادام جنگلی ، چای ، اسفندان و شکارهای متنوع نقل نمودند ، در راه تیکه میگذاشتند ،
خزاسیهای طوفان راه میدادند ، در جنگل بسیار درختها را دیدند که زسیخ و بن برانند ،
دانش کالنی خود را با کورده آه کوری ، و دسکا ، کیه اگرئی شان به تعبیرات زیادی
محتاج بقادر ، شمشیر ، ازه و جبهی دریا زیر و زیر شده بودند ، اما آلان و ادوات
آمنگری و غیره که هندس از لاریک جای باندی محفوظ نگه داشته بود بسیار ت بودند .
• و جریان زغال و چوب ، و کولات خود را با پاشراهای دستکئی که سه خته بو
دند نقل میدادند ، به این ذخیره تیکه دوم با جمع آوردند بسیار پسندیده و معقول یک
کاری کرده بودند زیرا در او آخر ماه آگستوس که مقرب ماه شباط و منصفه شمس است برو
دت بر کسب شدت نمود ، [۲۵] ماه آگستوس بعد از آنکه برف و باران زیادی
پیدا ، بدلیکی یکبار بجزرت جنوب شرقی در راه سه سردی بدرجه تری رسید اگر هم جریان
• وزن الحراره دیداشته ، بحدین مینوس را که - ششزادرا (۲۲) درجه پیونز در صفر
حکام مینمود موافق صحت می بقدر .
• و جریان بمجبوریات از غرانیه وزیرون برآمدند ، اگرز اوقت خود شد ، ترا
برای صرف نماند شمع بسیار در که از بخاری که در دالان گذاشته بودند میگذازانیدند ،
چند بار گرچه آرزوی برآمدن کردند ولی نتوانستند ، زیرا در یسین و نهمه های
زیند شان یک پاره بچ بسته بود دستها را میسوزانید ، سیروس برای رفتی خود
بذیک کز پیداکرد .
چند نچه تابحال شکر را تنه بچوش دادن و غایط سدختن اسفندان اکتفا میکردند ،
درین راه هندس از بیکاری بیگاری را ترجیح داده قند سدختن را پیشه گرفت ، اسفندان